

بود؛ کودتای دروغی به‌راه انداخت که این بار برای همیشه هم پادشاه باشد و هم رئیس‌جمهور و هم قانونگذار و هم مجری.

بهر حال به‌دست‌آور قانون نه مادهٔ اختیار گرفتن از مجلس شورای ملی، آنچه مربوط به ما است و آنچه مورد توجه اینجانب است، این است که کیفرخواست را دادستان ارتش صادر نموده که متهم ردیف یک با تجاوز و تعدی از اختیاراتی که گرفته بود دادستانی ارتش را متحمل کرده بود، برای خود قانون نوشته بود و برای خود موقعت یافته بود که چند صباحی آن قوانین را به‌موقع اجرا گذارد.

این متهم در موقعی که این عمل را انجام داد، لحظه‌ای فکر نکرد که قبل از هر بعثی میزان و اسباب اندازه‌گیری آن بعثت باید مورد دقت قرار گیرد. هیچ نیندیشید که میزان قضاوت، آن هم قضاوت در ارتش، فواین ارتش است، او هیچ نیندیشید که ادراک مأمورین دادرسی ارتش را نمی‌توان مورد مسخره قرار داد. هیچ‌گاه نیندیشید که افسران ارتش در انجام وظیفه اتکالی جز به قانون و مقررات ندارند.

متهم ردیف یک بخوبی می‌داند مفهوم حق که از بدو پیدایش بشر به‌وجود آمده، عبارت است از مجموع اختیاراتی که یک شخص در مقابل افراد دارا است، عدالت واقعی را نیندیشید که در رعایت حفظ حقوقی است، او نیندیشید که ابتدائی‌ترین حقوق، حق حیات و آزادی است. وضع قانون در هر کشوری برای صیانت جامعه و حفظ حقوق جامعه است، او نیندیشید که قانون وقتی ضامن حقوق اجتماع می‌شود که جامعه آن را بپسندد و بپذیرد، او هیچ‌گاه به الفاظ قانونی نوجهی مبذول نداشت.

متهم ردیف یک بدون رعایت اصول غیر قابل انکار، قانون وضع کرد، برای دادرسی ارتش، قانون دادرسی ارتش و هر قانونی که در این کشور وضع می‌گردد باید متکی به قانون اساسی باشد. قانون اساسی ایران قوای سه‌گانه کشور را ممتاز و منفصل دانسته. حال، اینجانب از این آقای دکترای حقوق می‌پرسم اگر یک قاضی دادگاه حقوق کسی را به حبس محکوم کند، آیا اجرای این حکم برای مأمورین الزامی است؟ آیا مأمورین نمی‌توانند بگویند: «حکمی را که بر خلاف قانون صادر شده، اجرا نمی‌کنیم!» اگر کسی خواست بدون اجارهٔ قانون کسی را به‌دار بزند، آیا مأمورین موظف هستند امر او را اجرا کنند؟ وقتی عمل قوهٔ قضاییه و مجریه و مقننه بر محور قانون اساسی نباشد، قوای دیگر هیچ‌یک نسبت به یکدیگر ملزم به اجرای آن نیستند. این اجرای قانون است.

متهم ردیف یک، متهم تحصیل کردهٔ حقوق و دارای درجهٔ دکترای حقوق، هیچ‌گاه به این اصول نیندیشید، در عوض همهٔ این اصول، این رسم را باب کرد که بگوید حکومت مردم بر مردم این است که اگر مقامی یا مأموری انجام وظیفه می‌کند، هر فردی حق دارد به او پس گردنی بزند، چون این اصل حکومت مردم بر مردم و اصل آزادی است، او، همان طوری که گفتیم، از یک طرف مردم را از کار و زندگی می‌انداخت و از طرف دیگر مبنای فضیلت و نفوی را در نهاد مردم بست می‌کرد. بر روی همهٔ اینها، جامعه را به اختلال نظم و لجام گسیختگی می‌کشاند. همین عمل را در مورد قانون دادرسی و کیفر ارتش نمود؛ و کلماتی را سر هم کرد و اسم آن را قانون گذاشت. اینجانب تردیدی ندارد که این مرد هنگام دفاع باز از اختیارات دم خواهد زد؛ و باز خواهد گفت: «این قوانینی که من نوشته‌ام، چرا اجرا نشده؟» می‌گوید: «این آدمی که کیفرخواست را نوشته، سمت قانونی ندارد.»

واقعاً تیسار ریاست دادگاه از شما سؤال می‌کنم؛ اگر این متهم شی می‌خواهید و صبح بر می‌خاست و یک ساعهٔ واحد می‌نوشت که کشور ایران رژیمش جمهوری است، آیا ما آن را اجرا می‌کردیم؟ من تردید ندارم که او این مطلب را با دکلمهٔ جملات عوام‌فربانه خواهد گفت. خواهد گفت که «من قوانینی که برای تشبیه مبنای دولت بی‌بیزی کردم،

گجاست که خواهد گفت که «سرنیب آزموده یکی از عمال اجنبی است» چیزهایی که می‌گوید نوشته و به دست او داده‌اند تا کشور را بر باد دهد.

قبل از ظهر گفتم پس از اینکه متهم ردیف یک فرمان عزل را دریافت می‌کند، به جای اطاعت و بسا وجود دهن رسید حامل فرمان را امر به دستگیری می‌دهد و او را به زندان می‌اندازد. در کیفرخواست این موضوع روشن است و به نظر دادستان ارتش این موضوع غیر قابل انکار است. متهم هیچ چاره‌ای ندارد جز اینکه اعتراف صریح کند که فرمان را دریافت کرده، رسید داده و حامل فرمان را به زندان افکنده است. این اقرار را در نزد مأمورین تحقیق نموده و دیگر نمی‌دانم در این دادگاه انکار کند یا اقرار قبلی را تأیید نماید. برای دادستان ارتش استناد به ماده ۳۱۷ روی تنها همین عمل کافی است. ولی صدها دلیل و مدرک در این دادگاه ارائه خواهد داد و به نحوی بیان ادعا خواهد کرد تا کوچکترین نکته‌ای باقی نماند. به خاطر دارید که وکلای محترم مدافع متهم ردیف دو ضمن بیاناتشان می‌فرمودند که به چه مناسبت موکل ایشان با متهم ردیف یک با یک کیفرخواست تسلیم دادگاه شده‌اند. موقمی که این بیان را می‌فرمودند، تصور کردم به کیفرخواست دقت نکرده‌اند. ولی بدبختانه دسروز هم در موقع قرائت کیفرخواست به استثنای نسیار سرلشکر میرجلالی بقیه حضور نداشتند.

#### سرنیب محین پور: اطلاع نداشتیم

سرنیب آزموده: در این کیفرخواست نوشته شده است که نیرومندی متهم در وصول به هدف اصلی و نهایی یعنی برهم زدن اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت از وجود سرنیب تقی ریاحی متهم ردیف دو که در رأس ستاد ارتش بوده مایه می‌گرفته است و سرنیب تقی ریاحی منظورش همان منظور ردیف یک بوده و او هم به موقع خود نیل به مقصود را در طغیان متهم ردیف یک می‌دانسته است.

با این بیان صریحی که در کیفرخواست شده و اساس اتهام و موضوع اتهام را تشکیل می‌دهد، به عرض دادگاه محترم می‌رساند که از لحاظ دادستان ارتش این دو نفر متهم به اتکای یکدیگر مرتکب جرم منظور در ماده ۳۱۷ قانون دادوسی و کیفر ارتش شده‌اند. همان طوری که عرض کردم، از لحاظ اینجناب و به اصطلاح قضایی هر یک اصیل در جرم بوده‌اند و بدیهی است با مشارکت یکدیگر جرم منظور در ماده ۳۱۷ را مرتکب شده‌اند.

در نتیجه تحقیقات و دلایل اتهام، دو کیفرخواست صفحاتی اختصاصی به متهم ردیف یک داده شده و صفحاتی اختصاصی به متهم ردیف دو داشته. ولی چنانچه دقت فرموده باشید کلیه آن صفحات حاکی از این است که هر یک از متهمین به اتکای دیگری مرتکب جرم منظور در ماده ۳۱۷ شده‌اند.

متهم ردیف یک در هیئت دادگاه چنین اقرار و اعتراف نمود که «هر دستوری بوده است، من داده‌ام.» حتی گفت: «هر چه نسیار سرنیب تقی ریاحی می‌گویند صحیح است.» منظورش این بود که بگوید: «آنچه نسیار سرنیب ریاحی می‌گوید، دستور من است.» این موضوع را متهم ردیف یک ضمن تحقیقات نیز بیان نموده و گفته است، حتی لجباعت کرده است و گفته: «آقا جان من، خواهش منم هر یک از وزیران و رجال کذابی هر چه بگویند دکتر مصدق گفته، من قبول دارم.» ماهم سماجت کردیم که به او بفهمانیم که آخر آقای دکترای حقوقی اینک حرف نشد که «همین طور درست و به طور اعم هر یک از رجال هر چه گفته قبول دارم.» منتهی من در پیشگاه دادگاه اقرار و اعتراف می‌نمایم که من یکی که حریف او نشدم این حرف حسابی را به او بفهمانم.

از ریاست محترم دادگاه تقاضا دارم که همان طوری که پرونده تحقیقاتی او حاکی است و به طوری که در محضر این دادگاه ضمن بیاناتش گفت که «فرمان عزل را به یکی دو نفر از وزیران نشان دادم» و همان طور که در پرونده

تحقیقاتش گفته که هر کس توی اطفاقم آمد به او نشان دادم، از او سؤال کنید که آن فرمان را به چه کسی نشان داده. از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم اگر گفت: «من به خاطر ندارم، به او بگویید ایشان که خاطرات دوره مظفرالدین شاه را به خاطر دارند چگونه این خاطرات چندماه قبل را به خاطر ندارد؟ و از او بخواهید که این موضوع را برای دادگاه روشن کند.

ریاست محترم دادگاه، اینجانب متحیرم که بیان خود را از چه قسمتی شروع و به کجا خاتمه دهم. هر کلمه‌ای که از این کیفرخواست ملاحظه می‌شود، همه مؤید وقوع جرم است. این منتهی ردیف یک پارها در تحقیقات گفته و در محضر این دادگاه هم گفته: «چرا نمی‌روید کودتاچیان را بگیرید؟» اینجانب توجه دادگاه محترم را به این نکته جلب می‌کنم که این واژه «کودتا» که یک واژه بین‌المللی است، چه در اروپا چه در آمریکا چه در حبشه یک مفهوم دارد و آن این است که کسانی با قوه قهریه و با تیراندازی و کشت و کشتار حکومتی را براندازند.

اولاً دادستان ارتش معتقد است که برانداختن دستگاه فرعون‌ی متهم ردیف یک وظیفه هر فرد ایرانی بوده است. کما اینکه ملت نجیب ایران و افراد شاه دوست ایرانی مقیم تهران این وظیفه را به نحو شایسته‌ای در روز ۲۸ مردادماه انجام دادند و این وظیفه هر فرد مسلمان و ایرانی بوده است.

ثانیاً از این منتهی سؤال کنید که در شب ۲۵ مردادماه، آن موقعی که تیمسار سرنیپ نصیری فرمان را به در منزلت آورد، در فاصله‌ای که او درب منزل بود و فرمان را به دست دادند، فرمان را دیدی و رسید به خط خودت نوشتی و دادی ببرت برای حامل فرمان، آیا در این فاصله تیمسار سرنیپ نصیری و افرادی که با او بودند حتی یک تیر تفنگ خالی کردند؟

این منتهی که تمام کارهایش مسخره است، کودتای او هم مسخره است. او خودش کودتا کرد و عمل کودتا را به سایرین نسبت می‌دهد. در کجای دنیا عامل کودتا به نحوی که این مردمی گوید عمل کرده است؟ عمل این بوده که فرمانده گارد شاهنشاهی درب منزل این مرد آمده و با در دست داشتن فرمان شاهنشاه، این مرد نه تنها از روی شاهنشاه خجالت نکشید، نه تنها خجالت نکشید که یک افسر شریف را به زندان افکند، به آن سوگندی هم که به فرمان مجید خورده بود که به شاهنشاه خیانت نکند اهمیتی نداد. فرمان را به گوشه‌ای انداخت و حامل فرمان را دستگیر کرد. هنوز آفتاب روز ۲۵ مرداد سرتزده گوش دنیا را کر کرد که ساعت ۷ صبح یک خبر مهم منتشر می‌شود.

خبر این بود که ساعت ۶ صبح در تهران کودتا شده است، و خبر این بود که دولت اعلامیه می‌دهد، اعلامیه دولت را همه خواندند. پایه اعلامیه هم کودتا بود. اکنون که من از آن وزیران سؤال می‌کنم که «این اعلامیه دولت را امضا نکردید؟» همه یکدل و یکجهت جواب می‌دهند، «چیه دولتی؟» می‌گویم: «مگر شما ساعت ۶ صبح در منزل ۱۰۹ فرغید؟» می‌گویند: «نک نک وقتیم.» می‌گویم: «اعلامیه پس چیست؟» می‌گویند: «مگر مصدق را نمی‌شناسی؟» این مرد نه تنها ملت ایران را فریب می‌داد، بلکه همکارانش را هم فریب می‌داد.

این خبلی عجیب است که در رادیو می‌گویند اعلامیه دولت صادر می‌شود و حالا فاش شود که اعلامیه دولتی در کار نبوده است. اعلامیه را خودش تنظیم و صادر کرده و قلابی گفته است که اعلامیه دولت است.

این عجیب است که مردی پس از هفتاد سال عمر...

دکتر مصدق، ببخشید، بیشتر دارم. [خنده شدید حضار]

سرتیپ آرموده: ... بله، هفتاد و چهار سال عمر این کارها را بکند و بعد نتواند بگوید که یک تیر تفنگ در کجا خالی شده است. بهر حال همه کارهایش از همین قبیل است. هم اکنون ملاحظه فرمودید که این بیانات من هر

نتوانده‌ای را مجذوب می‌کند. نه از لحاظ نحوه بیان، بلکه از لحاظ اینکه چرا باید دو این کشور سردی پیدا شود که فرمان شاه را اجرا نکند؟

دکتر مصدق: از پس ناچسب است، [خنده شدید حضار و خود دکتر مصدق]  
رئیس: بکریع تنفس می‌دهیم.

ساعت ۵ بعد از ظهر جلسه به عنوان تنفس ختم گردید، و هیئت قضات و تیسار ریاحی و وکلای مدافع او تالار جلسه را ترک کردند.

\* \* \*

ساعت ۵/۲۰ مجدداً جلسه دادگاه تشکیل گردید، رئیس خطاب به تیسار آزموه دادستان ارتش گفت: بمطالب خود ادامه دهید.

سرتیپ آزموه: به عرض رسید که در شب ۲۵ مردادماه کودتایی در کار نبوده است. بهتر این است که گفته شود که پس از اینکه فرمان عزل ابلاغ شد و رسید آن را حامل فرمان دریافت می‌کند، آن کسی که معزول بود کودتا می‌کند کودتا بر ضد رژیم سلطنت مشروطه ایران به منظور بهم زدن اساس حکومت و تلاش برای از بین بردن قدرت سلطنت، که نتیجه و بهره آن همان بهم زدن اساس حکومت و سلطنت بوده است.

پس دو مطلب بخوبی واضح و ثابت است: یکی اینکه فرمان عزل متهم ردیف یک رسیده و رسید آن راهم داده است؛ و دیگر اینکه حامل فرمان را اسیر کرده و در بند انداخته. به این هم اکتفا نکرده حتی نویسنده فرمان را نیز که جناب آقای هیراد بوده است گرفتار می‌کند و ایشان را نیز بمن ندان می‌اندازد. با این مقدمات و با این طلیعه بوده است که اعمال جرم آور متهمین هر دو نفر آغاز می‌گردد. آغاز این اعمال از همان ساعت ۶ روز ۲۵ مردادماه بوده است و فرجام آن آن زمانی بوده است که جمعی از هموطنان مادر خاک و خون می‌غلغند و بی‌مان می‌مانند و بیوه‌زنان.

متهم ردیف یک در انجام کار پای به گریز می‌گذارد؛ و متهم ردیف دو اقرار و اعتراف صریح نموده است که در همان لحظه از پیش میز ریاست ستاد ارتش دل نمی‌کند. او می‌گوید: «وقتی که بمن تکلیف کردند که دیگر رئیس ستاد ارتش نیستی، وقتی که بمن گفتند میز ریاست ستاد ارتش را ترک کن» که ایرانی و افسر ایرانی تا آن اندازه شریف است که به او تکلیف می‌کنند که از هر طرف در خطر است. متهم ردیف دو می‌گوید: «دستوری از مقامی بمن نرسیده که میز ریاست ستاد ارتش را ترک کنم.»

این بیان بخوبی می‌رساند که از لحاظ روز آخر ۲۸ مردادماه، شاهنشاه که در خارج از کشور بودند، برای متهم ردیف دو مقامی نبوده که آمر باشند. در کشور ایران نیز مقام دیگری نبود چه یک مقام فرعونیت که اینسان خیال می‌کردند که تسخیر ناپذیر است. در این مقام، مقام ریاست جمهور آینده و یا پادشاه آینده، مقام آقای دکتر محمد مصدق بود. متهم ردیف دو هیچ نگفته است جز همین بیانی که من کردم. گفته است: «هنوز آقای دکتر محمد مصدق بمن امر نفرموده‌اند که دیگر رئیس ستاد ارتش نیستی.» متهم ردیف دو را افسر شرافتمندی برای حفظ جاناش در بدو امر بمنزل خود می‌برد و او را پناه می‌دهد. سپس در نیمه شب روز ۲۸ مرداد ماه آن افسر شریف او را به ستاد ارتش می‌آورد و بازداشت می‌گردد.

افسران شریف ایرانی اعمال و رفتار و جوانمردیشان از همین نکات پیداست. همین تیسار سر لشکر باتمانقلج افسری بود که به دست متهم ردیف دو و متهم ردیف یک به حبس افتاد؛ و وقتی مردم شاه دوست و شرافتمند نهران او را

به روی دوش به ستاد ارتش آوردند. او با نهایت جوانمردی هر عمل جوانمردانه‌ای که بود انجام داد. اولین دستوری که داد این بود که گفت: «هنوز در خانه ۶۰۹ در خیابان کاخ مردم را می‌کشند. بسرید و شاید آنها را از اسب کتد. بی‌گناهان. از این قتل فحیح. از این عمل ناجوانمردانه و از این عملی که در تاریخ ایران کنبد.» مردم برای حفظ اساس سلطنت جانفشانی کردند. همه به چشم دیدید برای دادستان ا لوجه انجام وظیفه‌اش قرار دارد.

من نمی‌توانم وقت دادگاه را بگیرم و نامها و تلگرافاتی که می‌رسد و اشخاصی که مراجع می‌سد در این دادگاه بخوانم. اینها برادران و خواهران و مادران ما هستند که دیدن آنها انسان را متقلب می‌کند. زنی چهار پنبه طفل خردسال را دور و دور خود می‌گیرد. ضجه می‌کشد. ناله می‌کند و می‌گوید: «شوهرم در روز ۲۸ مردادماه از کف به در رفته.» و از من می‌خواهد که قاتل او را تسلیم محضر دادگاه کنم. مردی پیر و خمیده اشک می‌ریزد و می‌گوید: «جوانم را از کف داده‌ام و دیگران آوری ندارم.» پیرزنی می‌گوید: «دامادم از کف رفته.» همین افسر جوانی که اینجا نشسته، یعنی سرگرد سیاوش بهزادی، ناظر اجساد کشته شدگان در گورستان مسگر آباد بود. این افسر به چشم دیده که چه منظوره هولناکی در آنجا وجود داشته است. وقتی این افسر آن روز گزارش مشاهدات خود را داد، همه ما به گریه افتادیم. به گریه افتادیم برای اینکه چرا باید بدست چند نفر خائن چندین نفر از هموطنان مادر خیابانی از خیابانهای پایتخت به خاک و خون افکنده شوند. در حالی که گناهشان این باشد که می‌گفته‌اند: «ما شاه می‌خواهیم.»

به‌هر حال، منظور از این بیانات، همان طوری که به عرض رسید، بیان کیفرخواست است و بیان کیفرخواست یعنی تشریح همین مطالب، تصور می‌نماید تا اندازه‌ای ذهن داوران محترم به اهمیت موضوع از لحاظ شخصی که خدای او خدای همه ملت ایران است آگاه گردیده است. تردید ندارد که دادگاه محترم کیفرخواست و پرونده امر را با نهایت دقت بررسی فرمودند. در کیفرخواست پس از مشخصات و پس از اعلام موضوع اتهام، نتیجه تحقیقات ذکر شده توأم با دلایل اثبات اتهام متناسبه این مراتب را تشریح می‌نماید.

منهم ردیف یک در تاریخ ۲۶ شهریور که اولین جلسه بازجویی بوده در مورد شغلش گفت: «نخست‌وزیرم...»

دکتر مصدق: حالا هم می‌گویم.

سرتیپ آز موده: ... و چون می‌گوید: «حالا هم می‌گویم نخست‌وزیرم.» من تردید ندارم که هم‌اکنون این روح شهدای ۲۸ مردادماه است که به مغز او فشار می‌آورد، و او را از عذاب الهی بی‌مناک می‌سازد که به این جسارت و گستاخی می‌گوید: «نخست‌وزیرم.»

دکتر مصدق: عرض من قانونی است. نخست‌وزیر قانونی هستم.

سرتیپ آز موده: به‌هر حال، من یقین دارم کم‌کم این مرد متوجه می‌شود که چنگال عدالت گریبان او را گسرفته است. او صراحتاً و کاملاً اظهار نمود که نخست‌وزیر است.

دکتر مصدق: صحیح است، صحیح است. اقرار می‌کنم.

سرتیپ آز موده: او می‌گوید: «من وقتی فرمان عزل را گرفتم امضا را شناختم که امضای اعلیحضرت همایونی است. ولی چون خط خط هیراد بود تردید کردم.» منی دارم در این مورد از منتم پرسید که «توفع داشتی فرمان عزل را به دست خودشان بنویسند؟»

به عرض رسانیدم که کلمه به کلمه متدرجات کیفرخواست حاکی از مجرمیت است. منهمی که می‌گوید: «امضا را شناختم.» نسبت به مقام با عظمت سلطنت می‌گوید: «یکی از دلایل اینکه تردید کردم که ممکن است دستخط دستخط

شاهنشاه بیانند این بود که آقای هیراد نوشته است: «در صورتی که آقای هیراد رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی بوده اند که صلاحیت نوشتن همه گونه فرامین را داشته اند، می گوید: «طرز نوشتن دستخط و امضای اعلیحضرت کاملاً می رساند که اول امضا شده بعد متن دستخط نوشته شده.» در تاریخ دنیا سابقه ندارد که حتی در امور عادی مثلاً اگر کسی به کسی یک سند پنجاه تومانی می دهد و این را به طرف ابلاغ می کنند، طرفی پیدا شود و بگوید که معلوم است اول امضا شده، این حرف را باید کسی بزند که آن سند را امضا نموده.

این متهم مثل اینکه به حرفهای خود توجه ندارد، باید از او پرسید که «نزدید کردی، آیا مانعی داشت که یک نفر را بفرستی و از نزدیک خارج شوی؟» باید پرسید: «حتی در آن موقعی که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به بسفداد تشریف فرما شدند و با هدایای نفیسه جهان، آیا با وسایل امروزی مانعی داشت که از اعلیحضرت همایونی سؤال کنی که آیا این دستخط شما است یا خیر؟»

او بخوبی در تحقیقات بیان نموده که از چند روز قبل می دانسته که کودتا می شود. به عرض ریاست محترم دادگاه می رساند که خاصیت همه مجرمین این است که صریحاً چیزی را اقرار نمی کنند. امروزه گاهی اوقات انکار به مراتب ارزشش از اقرار بیشتر است.

این گفتار منتهی می رساند که با سابقه اعمالش، از چند روز قبل بخوبی اطلاع داشته که فرمان عزلش صادر می شود. او و ازدها را هم در زمان صدارتش وارونه کرده، و حتی به کلمات قانونی هم ابقا نکرد. او به جای اینکه بگوید: «من از چند روز قبل می دانستم که فرمان عزلم صادر می شود...»

دکتر مصدق: این طور نگنم.

سرتیپ از موده: او می گوید که «از چند روز قبل می دانستم که کودتا خواهد شد.»

دکتر مصدق: عرض کردم خبر به من دادند.

سرتیپ از موده: همان طور که گفتم، خاصیت این مجرم، مانند همه مجرمین، این است که می گوید: «از چند روز

قبل می دانستم که کودتا می شود...»

دکتر مصدق: گفتم خبر دادند.

سرتیپ از موده: خاصیت دادگاه هم باید این باشد که به زیان مجرمین پی ببرند. در باره عدم اجرای دستخط می گوید که یکی از دلایل تردید این بود که این دستخط به چه دلیل باید یک ساعت بعد از نصف شب ابلاغ شود. این بیان با دانستن زبان مجرمین مفهومش این است که «چرا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از من اجازه نگرفت که دستخط عزل ترا می خواهم صادر کنم؟ و چرا حامل دستخط از من اجازه نگرفت که چه ساعتی می توانم به تو ابلاغ کنم؟» اینجانب روی هوا کيفر خواست نوشتم. من بررسی نمودم که اگر روز روشن دستخط عزل ایس آدم به او می رسید، آیا شما ریاست محترم دادگاه تأیید نمی فرمایند که این متهم حاضر می شد همه اهالی نهران در خاک و خون بفتند؟ او از روی تخت خواب خانه ۶۰۹ قدم پایین نگذازد. او چه حق دارد که می گوید: «چرا فلان ساعت رسید؟» این حق او نیست. پلیس می رود کسی را دستگیر کند. هیچ گاه طرف حق ندارد که بگوید: «چرا مثلاً ساعت ۱۰ صبح به سراغ من آمدی؟» این وظیفه پلیس است. او می سجد که طرف او در چه وضعی است. آقای دکتر مصدق با وسایل ارتباطی و جاری اطلاع داشته است که در چه وقت فرمان عزلش صادر می شود...

دکتر مصدق: به هیچ وجه!

سرتیپ از موده: ... این همان مسئله ای است که در این دادگاه در مورد مثال آوردم و بمن تعلیم داد که می گویم

مانند کیکی است که سوش را در برف می‌کند و پاهایش روی هوا است. او چنین اندیشیده بود که خانهٔ ۶۰۹ با در دست داشتن کلانتری یک، در دست داشتن رئیس ستاد ارتش، در دست داشتن شهربانی و فرمانداری نظامی، به کار انداختن جاسوس، در اختیار داشتن دستگاه جاسوسی، تهدید و ارعاب و ترور افکار، کوبیدن مجلسین، ایجاد وحشت در جامعه و اعمالی در ردیف اینها کوچکترین خطئی به احساسات شاه دوسنی ملت ایران وارد می‌سازد.

خطای او از همین جا ناشی شد. او چنین پنداشته بود که وزیر دفاع ملی است. افسرانی را از ارتش خارج ساخته، رئیس ستاد ارتش را به صورت اتومات درآورده، و دیگر کار تمام است و به دست رجالها کشور مشروطهٔ سلطنتی ایران مثلاً مبدل به کشور جمهوری نوده می‌شود؛ و آقا، رئیس جمهور می‌شود و آقای متهم ردیف دو، فرمانده کل قوای جمهوری. این دو نفر خوابهای خوبی برای خودشان دیده بودند. بارها گفتیم این جرم، جرم مشهور است و من نمی‌دانم متهمین چه دفاعی دارند بکنند. متهم ردیف دو اقرار صریح به مجرمیت خود نموده و می‌گوید: «این متهم ردیف یک بود که مرا وادار به ارتکاب جرم نمود.» و می‌گوید: «طلب عفو و بخشایش دارم.» اینها را در نزد متهم ردیف دو بیان داشته. حالا نمی‌دانم آنها و وکلای محترم مدافعشان چه خواهند گفت.

بسیار جالب توجه است که متهم ردیف یک در مقام دفاع در مورد دستخط می‌گوید: «ما...» که منظور از این «ما» هستهٔ مرکزی آن دستگاه و حشاکتی است که طرح جمهوریت می‌ریخت که در ضمن بیان ادعاینامه آنان را صبر فرمی خواهم نمود... «ما در مجلس شورای ملی نسبت به بعضی از حقوقانی که اعلیحضرت به فرمان قانون اساسی مطالب بودند، اعتراض داشتیم.» همین یک سطر در هر دادگاهی برای اثبات ادعای اینجانب کافی است. همین یک سطر می‌تواند مبنای رأی دادگاه محترم برای صدور رأی مجرمیت قرار گیرد.

دکتر مصدق؛ و آن هشت نفر دیگر.

سرتیپ از موده: متهم ردیف یک می‌گوید: «ما به قانون اساسی اعتراض داشتیم، چون قانون اساسی است که حقوقی را برای پادشاه مملکت مشروطهٔ ایران قائل شده است.» دادگاه محترم توجه فرمایند کسی که مخالف قانون اساسی ایران است، آیا آن‌کس برایش باید دلیل و برهان آورد یا خیر او مجرم است؟ زیرا مخالفت با قانون اساسی این کشور یعنی مخالفت با حقوق اساسی ملت ایران؛ یعنی مخالفت با همه چیز ملت ایران؛ یعنی آن‌کس دشمن مردم ایران است. بهر جهت این هم سطری از بیانات متهم بوده است.

دکتر مصدق: ما با قانون اساسی مخالف نبودیم. گفتیم چند اصل از قانون اساسی را مجلس تکلیفش را معین کند. یک هیئتی هم انتخاب نمودند و این کار را کردند.

سرتیپ از موده: از مقام ریاست محترم دادگاه استدعا دارم به متهم ردیف یک تذکر دهند که قطع کلام در دادگاه قذغن است؛ و او اگر حرف فوری دارد، اجازه بگیرد و به پاخیزد و حرف بزند. از همین موقع استفاده کرده و می‌گویم این حرکات او نشانه‌ای از روح یا تغییر او است. بهر حال، این متهم می‌گوید: «به بعضی از حقوق پادشاه اعتراض داشتیم و آن را تشریفاتی می‌دانستیم.»

در جلسهٔ قبل گفتیم هیچ پادشاهی به نخت سلطنت جلوس نمی‌کند مگر اینکه به کلام الله مجید سوگند یاد کند که حافظ قانون اساسی است و جز سعادت ملت چیزی نمی‌خواهد. گفتیم این متهم چون ایمان ندارد، درک نمی‌کند که کدام مسئولیت است که پادشاه مملکت در مجلس شورای ملی سوگند یاد کنند که حافظ قانون اساسی است و آن را در نظر نگیرد. اینکه می‌گویند شاه از مسئولیت مبرا است برای عظمت مقام سلطنت است. اگر پادشاه مشروطیت ایران بدان نحوی است که متهم ردیف یک می‌گوید و بهمان نحوی که رجالها را وادار کرد که فریاد بزنند: «جمهوری

دموکراتیک می‌خواهیم. پس بدجه جهت در قانون اساسی ایران مصرح است که ولعهد تا به سن ۱۸ سالگی نرسند نمی‌تواند زمام امور مملکت را بدست بگیرد؟ دادستان محترم توجه دارند که سن ۱۸ سال سن قانونی است. یک جوان ۱۸ ساله می‌تواند و حق دارد که مانند یک مرد کهنسال وظایف خودش را انجام دهد.

اگر پادشاه مملکت حق ندارد زمام امور کشور را در دست داشته باشد، اگر پادشاه مملکت هیچ مسئولیت ندارد...  
 دکتر مصدق: پادشاه انگلستان می‌شود.

سرتیپ آز موده... پس چرا ولعهد ۱۸ ساله حق دارد بر تخت سلطنت جلوس کند؟ چرا قانون اساسی ایران می‌گوید ولعهد مادام که به سن ۱۸ سال نرسیده کسی که نیابت سلطنت را دارد باید امور سلطنت را اداره کند؟

بهر حال اینها را گفتیم تا بدانید منم ردیف یک چه افکاری را در مغز ملت ایران فرو می‌برد. ای‌کاش دکترای حقوق نبود، عمری از او زفته بود، دنیا را ندیده بود و به قول خودش مثل من مردی بیسواد بودا بطور من بیسواد اینها را می‌دانم ولی پیرمردی با علم و معلومات، مردی که سراسر دنیا را گشته و با قوانین سروکار داشته و بهمه چیز مطلع بوده، اینها را نمی‌دانسته است؟

دکتر مصدق: خرفت بوده است.

سرتیپ آز موده: همه این مطالب را می‌دانسته. ولی تلاش می‌کرده است که بساط مملکت را پرهم زند و خود رئیس جمهور شود یا شاه.

وئیس: یک‌ربع تنفس داده می‌شود.

ساعت ۶:۲۰ جلسه به عنوان تنفس تعطیل گردید.

\*\*\*

ساعت ۶:۳۵ جلسه دادگاه مجدداً تشکیل گردید. سرلشکر مقبلی رئیس دادگاه خطاب به سرتیپ آز موده گفت:

اگر توضیحی دارید، ادامه دهید.

سرتیپ آز موده: بالاخره منم ردیف یک درباره دستخط عزل و در مقام دفاع بیان می‌نمایم که دستخط و حقوقات دیگر پادشاه را که منظور منم مقام بزرگ او نشماران فرمانده است، تشریفات می‌دانسته است. از این بیان بخوبی معلوم می‌شود که اگر ما خودمان را در جریان روز بگذاریم، تردید پیدا نمی‌کنیم که فرمانفرمایی ارتش اعم از بری و بحری و هوایی باید به عهده آقای دکتر محمد مصدق باشد. و اگر خود را در جریان روز بگذاریم و در نظر بگیریم که مجلس بدست او کوبیده شد، یک شخص باید در این مملکت هم قوه مجریه باشد و هم قوه مقننه. حال و روز قوه قضاییه هم معلوم بود که جزئی از همان وزیر دادگستری رفت بود. عرض گردید با آن چنان وصفی، وضع حکومت استبدادی و مطلق‌العنانی که بعدنیال آن غیر قابل تردید است تغییر رژیم را دور داشته است. کمالینکه بموقع خود بیان خواهد شد که اعمالی را که انجام داده‌اند، سرانجامش از چه قرار خواهد بود.

نکته‌ای را باید تشریح کرد و آن این است که منم ردیف یک توضیح می‌دهد یعنی در برابر این سؤال که مسجوز علم اطاعت از فرمان عزل چه بود، می‌گوید: «اجرای دستخط را مسکول به در خواست توضیحات از اعلیحضرت همایونی نمودم.» به او باید گفت با زبان مجرم این سؤالات چیست؟ او خلاصه می‌گوید: «می‌خواستیم اعلیحضرت همایونی را استبضاح کنیم.» چون اعلیحضرت همایونی از کشور تشریف برده بودند و به نظر می‌رسد که مسرجبات عزیمت هم برای این بوده است که مبادا گردنی به فردی از ملت ایران وارد شود، استبضاح از اعلیحضرت به عمل



آورد.

به نظر دادستان ارتش، با مقدمات و سوابق توضیحات منتهم این نکه غیر قابل تردید است که طغیان منتهم از آن لحظه ای شروع می شود که آگاه می گردند که اعلیحضرت همایونی به خارج از کشور عزیمت فرموده اند. منتهم با توجه دقیق به اظهاراتش در مرحله تحقیق می گوید که «می خواستم پادشاه را مورد سؤال قرار دهم.» باز هم باید گفت منتهم که در چند روز قبل می دانسته است فرمان عزلش حاصل می شود، نقشه و طرح داشته که به محض دریافت فرمان چه با مقام سلطنت را وادار به مردباری و ابراز مرحمت نماید، یا چه بسا با عملیات بسیار شدیدی نقشه های شوم خود را به مورد اجرا گذارد. از بیانات منتهم بخوبی هریداست که نیتش از چه قرار بوده است.

بهر جهت روز ۲۵ مردادماه، پس از جریان اعلامیه دولت که داستان آن بیان شده، اولین عکس العمل سنگین و شرم آور او تلگرافی بوده است که حسین فاطمی به بغداد مخایره می کند و به سفیر کبیر ایران در بغداد چنین دستور می دهد و مقام سلطنت را چنین توصیف می نماید. او دستور می دهد تماس سفارت با کسی که بدون اطلاع دولت فرار کرده است، به هیچ وجه مورد ندارد. دادرسان محترم به این تلگراف توجه دقیق می ذول فرمایند و ملاحظه فرمایند حال و حکایت از چه قرار بوده است.

این تلگراف مفهومی این است که اعلیحضرت همایونی باید از حسین فاطمی و دکتر محمد مصدق اجازه می گرفتند که آیا مصلحت می دانند پس از اینکه حامل فرمان را دکتر مصدق بفرستند یا انداختن مقام یا عظمت سلطنت در راه وفاداری به سوگندی که یاد فرموده بودند، برای حفظ قانون اساسی اقدامی فرمایند یا خیر.

این تلگراف بدبختانه و متأسفانه سند ننگینی است در تاریخ کشور باستانی ایران. در اینجا هم باید گفت که به نظر می رسد سابقه ندارد در هیچ کشوری که پادشاه مملکت در خارج از کشور باشند، شخصی که وزیر خارجه کشور بوده به دستور و یا اطلاع کسی که نخست وزیر بوده...

دکتر مصدق: بنده چنین دستوری ندادم.

سرتیپ آزموده... تا این اندازه نمک بخرامی نشان بدهد که آبروی ملت شریف ایران را در خارج ببرد. پس از صدور این تلگراف، دیگر برای دستگاه مصدق السلطنه هر عملی از درجه چشم او جایز و قابل اجرا بوده است. این رشته اعمال، که بعداً بیان خواهد شد، مجموعه آن در یک کلمه و آن کلمه «یاغیگری» است جمع می شود. این واژه «یاغیگری» واژه بسیار درستی است که معرف اعمال یاغیان است. به هر جهت منتهم طغیان می نماید و برای نیل به هدف از هیچ عملی دریغ نمی نماید.

منتهم صریحاً در تحقیقات می گوید دو هدف داشته: یکی مجلس، یکی دربار. بخوبی بیان می نماید که مجلس را کوبیده است، و خیالش از جهت مجلس راحت شده است. بازبان بسیار صریح و به کار بردن لغات فصیح بیان می نماید که پس از کوبیدن مجلس هدف دیگری باقی می ماند و آن هدف، شخص اعلیحضرت همایونی است. دکتر مصدق: بنده چنین چیزی نگفتم.

و سپس: خواهش می کنم مقررات را رعایت فرمایید.

دکتر مصدق: چشم. به چشم قربان.

سرتیپ آزموده: در اینجا باید گفت که تمام جواب و سؤالاتی که از مصدق شده، چسبوا ب آن دلیل مجرمیت اوست. حالا هم هر چه او می گوید دلیل بر ادعای دادستان است. بهر حال با آن بیانات صریح آیا می توان کوچکترین تردیدی نمود که طرح منتهم از چه قرار بوده و آیا می توان شکمی داشت که خطر برای این کشور چه خطری بوده است!

متهم ردیف یک صریحاً اعتراف نموده است که در منزلش اشخاصی رفت و آمد داشته‌اند که بر ضد مقام سلطنت بوده‌اند. اینجا هم باید خود را در جریان روز گذاشت. نخست‌وزیر کشور در منزلش اشخاصی رفت و آمد داشته‌اند که ضد مقام سلطنت بوده‌اند. این اشخاص همان ماجراجویانی بودند که در روز ۲۸ مرداد ماه از پناهگاه متهم ردیف یک گرداگرد او را گرفته بودند و هر لحظه که می‌گذشته است - شاید در لحظات آخر مانند جانیانی که در تله افتاده‌اند - یکدیگر را توییح و شمانت می‌کردند و هر یک گناه را به گردن دیگری می‌انداختند، و هر یک تلاش داشتند که از راه آب یا دیوار یا پشت‌بام به سوراخی بخرزند. اینان باتیان اصلاحات، باتیان توسعه فکر حکومت مردم‌پس مردم و طرح‌ریزان سعادت ملت ایران بودند.

اینان بودند که این ملت بدبخت و محروم را مدتی در حدود بیست و هشت ماه فریب دادند و وعده‌های بسیار بازرشی برای ملت می‌دادند. سرانجام کارشان را همه دیدند. در واقع اگر اینان راست می‌گفتند، جهت اینکه در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد ماه پیرمردی که در طول زمامداری در روی تخت‌خواب قفسه بود به آن اندازه چست و چالاک می‌شود که از تردبان و دیوار چهار متری بالا می‌رود چه بود؟ او اگر راست می‌گفت، باید مردانه در آنجا بایستد و راه اصلاحات را به مردم نشان دهد تا او را سر جای خود بنشانند، نه اینکه با آن نحو مضحک و از طرفی تأثر آور دیوار بعدیوار برود. خودش گفت: «هر فستیم در خانه‌ای و مانند جانیان در زیرزمینی خیزیدیم و تا صبح نخوابیدیم.» مگر او نبود که می‌گفت: «مردم همان را می‌خواهند که من می‌خواهم؟ پس چرا شب ۲۹ مردادماه را در زیرزمینی بسر برد؟ اگر راست می‌گفت، می‌آمد در میدان سپه پشت تریبونی و می‌گفت: «من دکتر مصدق هستم و اینجا مجلس است.»

در روزی که او این حرف‌ها را می‌زد بر خلاف آنچه که می‌گوید، طرح‌های روزهای ۲۵ الی ۲۸ مردادماه را در بغل داشته، ولی راست می‌گوید که هیچ‌گونه طرحی برای سعادت ملت ایران نداشت. دلیلش هم واضح است. یک نخست‌وزیر یا باید طرح جنجال و طغیان و آشوب بریزد یا اصلاحات. چون همه به چشم دیدند که در روز ۲۸ مردادماه وضع او از چه قرار شد، و چه خود معترف به این موضوع است، نه تنها در مرحله تحقیق بلکه در محضر دادگاه اعتراف کرد که طرح اصلاحات شیطنی در کار نبوده است، همه طرح‌هایی بوده تا این ملت را به خاک سیاه نشاند.

قبل از ظهر اوصاف متهم ردیف یک را بر سر مردم، یکی از خصایص او حس خودخواهی و خودبینی بوده است. متهم در تحقیقات گفته است: «لازم بود خود را از هر گونه تعرض مصون بدارم.» پس از این بیان می‌گوید: «همیشه در فکر تقویت قوای دفاعیه خانه خودم بودم، و جوراً می‌شدم که وضعیت خاندام در چه حال است.» ملاحظه می‌فرمایند نخست‌وزیران و وزرای دفاع ملی شایسته همواره در این فکرند که مردم در چه حالند و امنیت آنان در چه وضعیتی است. این مرد خود می‌گوید: «همواره در فکر بودم که خاندام از لحاظ امنیت در چه حال است.» و می‌گوید: «لازم بود شخص خود را از تعرض مصون بدارم.» درباره هر یک از این جملات این شخص می‌توان کتابها نوشت و سالها سخن گفت.

اینجانب هر چه می‌گویم، فهرستی است از نیات و هدف‌هایی که این شخص داشته است. خانه این شخص در این اواخر روزهای مردادماه تبدیل به قلعه‌ای شده بود. حتی در یکی دو ماه قبل از روز ۲۸ مردادماه شخص خود اینجانب که راجع به امری بمنزل او رفتم، یا اینکه درجه سرتیپی داشتم و با وجود اینکه همه مأمورینش مرا بارها دیده بودند که به آن خانه رفتم، مدتی پشت در مرا نگاه داشت. وارد شدم دیدم که شیدانی می‌روند و می‌آیند و کسی به من احوالتی نمی‌کند. کلاه خود را که برداشتم و با تعرض خواستم خارج شوم، یکی از نوکران مرا هدایت کرد و نزد معاونش برد.

مقصود این است که همان‌طور که همه می‌دانند، نه تنها ورود به خانه او ممنوع بود بلکه معلوم نبود که این نخست‌وزیری که شب و روز غم این ملت را می‌خورد، اگر کسی عرض حالی داشت نمی‌دانست کاغذ خود را به چه کسی باید بدهد. اساساً خیابانهای اطراف منزل او غیر قابل عبور بود؛ و من یخویی می‌دانم که ساکتین خیابان کاخ چه بلایی به سرشان می‌آمد. حکومت نظامی بود. ساعت ۱۱ شب عبور و مرور ممنوع می‌شد، ولی ساکتین خیابان کاخ که در زیر سایه نخست‌وزیر بودند، هر روز آفتاب غروب نکرده باید به خانه خود بروند و خارج نشوند. چرا؟ برای اینکه نخست‌وزیر ملی بود و شب و روز غم ملت را می‌خورد.

این مقدمه برای این است که معلوم شود در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مردادماه وضع خانه ۱۰۹ از چه قرار بوده است. ضمن تحقیقات، منم ردیف یک بیان نموده و در این دادگاه هم تعریف نمود که روزی، یعنی روز ۲۴ مرداد، نگران می‌شود که چرا رئیس ستاد ارتش برخلاف معمول به خدمتش نرسیده. به هر جهت رئیس ستاد ارتش افتخار شرفیابی را ترک می‌کند و منم ردیف یک سخن از کودتا می‌راند — کودتا برای منحرف ساختن فکر مأمورین تحقیق، خود می‌گوید که «بدرنیس ستاد ارتش گفتم که در سعدآباد چهار تانک وجود دارد. خوب است تانکها را امشب به منزل من بیاورید.»

ریاست محترم دادگاه توجه فرمایند که ماهها بود که منم به عبارت واضح و صریح شاه را نمی‌شناختم. در روز ۲۴ مرداد می‌گوید: «خاطرم هست که چهار تانک در سعدآباد بود.» آیا جای تردید است که فریب ۷ یا ۸ ماه قبل از ۲۸ مرداد که به سعدآباد رفته و یکی مواظب او بوده که به زمین نغورد و یکی عصبای او را می‌گرفته، آن فرد دقیق بوده که بررسی می‌کرده است که در سعدآباد چندتا تانک وجود دارد؟ تا اینکه در روز ۲۴ مرداد دستور می‌دهد: «آن تانکها را بیاورید دورور منزل من.» این آقا پدرنیس ستادش می‌گوید: «امشب از آن شبهایی نیست که به منزل من تانک بیاورید.» می‌گوید: «امشب از آن شبهایی است که اگر تانک بیاورید مردم ناراحت نمی‌شوند.» ملاحظه می‌فرمایید در اینجا هم صحبت از مردم است.

از او پرسید کسی که تکیه‌اش به مردم است احتیاجی به تانک ندارد، او نه توکل به خدا داشت و دارد و سه ایمن داشته و دارد؛ و تمام گفتار او حاکی از تأکید این عرایض فعلی اینجانب است. رئیس: جلسه را ختم می‌کنیم. جلسه آینده ساعت هشت و نیم صبح فردا تشکیل خواهد شد.

مقارن ساعت ۷/۳۰ بعد از ظهر جلسه دادگاه خاتمه یافت.

## جلسه نهم

نهمین جلسه دادرسی در ساعت ۹/۴۵ صبح روز سه شنبه ۲۶ آبان ۱۳۳۲ در سالار آئینه سلطنت آباد تشکیل شد. پس از قرائت صورت جلسه قبل، رئیس دادگاه خطاب به سرتیب آزموده گفت:

تیمسار، صحت کنید.

سرتیب آزموده: با نهایت احترام به عرض می‌رساند: قبل از ادامه عرایض که در جلسه قبل عرض کردم و مربوط به بیان کیفرخواست است، چون بازماندگان شهدای روز ۲۸ مردادماه مراجعه می‌نمایند و از اینجانب خواستار می‌شوند که به نمایندگی آنها در این دادگاه نظامی انجام وظیفه کنم. بی‌مناسبت نمی‌دانم که با اجازه ریاست دادگاه مواد ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ قانون دادرسی ارتش قرائت شود. اینکه از سرکار سرهنگ پورآذر خواهش می‌کنم مواد مزبور را قرائت کنند. [مواد سه‌گانه به شرح زیر قرائت شد:]

ماده ۸۷: دادگاههای نظامی فقط بدجنه عمومی بزه‌ها رسیدگی می‌نمایند مگر در مواردی که قانون صریحاً استثنا کرده باشد. مع هذا دادگاههای نامبرده باید در ضمن حکمی که راجع به بزه صادر می‌کنند یا پس از آن نسبت به اثباتی که دلایل بزه بوده و اثباتی که از بزه تحصیل شده یاد در حین ارتکاب استعمال و یا برای استعمال معین شده حکم مخصوص صادر و معین نمایند که اثباتی مذکور باید به صاحبانش رد یا ضبط و یا معدوم شود.

ماده ۸۸: دعاوی خصوصی در دادگاههای دادگستری رسیدگی می‌شود و تا موقعی که نسبت به جنبه عمومی قضیه حکم قطعی صادر نشده است، جریان دعوی خصوصی معلق خواهد ماند اعم از اینکه دعوی عمومی اقامه شده باشد یا در اثنای رسیدگی به آن باشد.

ماده ۸۹: متضررین از بزه که خواهان خصوصی محسوب می‌شوند می‌توانند رونوشت گواهی شده از احکام صادره قطعی دادگاههای نظامی درخواست نمایند و دادگاهی که حکم را داده مکلف به دادن رونوشت گواهی شده احکام صادره می‌باشد.

سرتیب آزموده: ملاحظه می‌فرمایند که به استناد این مواد قانونی، دادگاههای نظامی بدجنه عمومی جرایم رسیدگی می‌کنند؛ و ملاحظه می‌فرمایند دعاوی خصوصی باید در دادگاههای دادگستری رسیدگی شود؛ و تا موقعی که دادگاه نظامی نسبت به جنبه عمومی جرم رأی صادر ننموده، جریان خصوصی آن معلق می‌ماند. بدیهی است پس از صدور رأی قطعی دادگاه نظامی نسبت به جنبه عمومی، مدعیان خصوصی می‌توانند رونوشت رأی صادره از دادگاه نظامی را دریافت نموده در دادگاههای دادگستری طرح دعوی خصوصی نمایند. این نکته‌ای بود که جهت استحضار

بازماندگان شهدای ۲۸ مرداد لازم دانستم به عرض برسانم. بدیهی است دادستان ارتش در این دادگاه نظامی وظیفه خود را از لحاظ جنبه عمومی به نحو شایسته تا آنجا که مقدور است و ایجاب می نماید و قانون حکم می کند انجام خواهد داد.

اینک به عرض می رساند در جلسه گذشته که کیفرخواست بیان می شد، یعنی مطالب مندرج در کیفرخواست تشریح می گردید، موضوع صحبت بر سر این بود که متهم ردیف یک در تحقیقات گفته است که «رئیس وقت ستاد ارتش» - یعنی متهم ردیف دو - «فرا احضار می نمایم و به او می گویم در نظر دارم وقتی که سعدآباد می رفتم چهار تانک بزرگ در سعدآباد بود» و سؤال کردم آیا بعد از تقسیم گارد شاهنشاهی به نیهای مختلف، تانکها یاز هم در آنجا نیست؟ رئیس ستاد ارتش گفتند: تانکها در اختیار وزارت دفاع ملی است. «متهم ردیف یک در دنباله این بیانات می گوید: «من کاملاً مطمئن شدم که در آنجا این تانکها نیست.»

روز گذشته به عرض رسانیدم که هر کلمه از گفتار متهم حساسی از سوء نیت و مؤید مجرمیت است. و در جلسه گذشته توضیح دادم که متهم ردیف یک ماهها بوده است که به سعدآباد نمی رفته و اساساً تماس مستقیمی با اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نداشته. در روز ۲۴ مرداد با این بیان صریح جای تردید باقی نمی ماند که متهم ردیف یک حتی رضایت نداده و نمی داده که چهار تانک در محلی باشد که مقر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و بزرگان ارتش قرار گرفته است.

از این اظهار متهم نکته حساس دیگری که استفاد می شود این است که چگونه متهم در روز ۲۴ مرداد در حالی که همواره تکیه کلامش مردم بوده، از همان مردم وحشت داشته. زیرا کسی که تکیه گاهش مردم باشد و کسی که سوکل به خدا داشته باشد، تا این اندازه نباید در روز ۲۴ مرداد مضطرب باشد که حتی خود می گوید ساعتی چند که رئیس ستاد ارتش به ملاقاتش نمی رود متوحش می شود و به افتکار دور و درازی می رود تا اینکه رئیس ستاد ارتش به ملاقاتش می رود و از نگرانی و اضطراب بیرون می آید.

در کیفرخواست مصرح است که در روز ۲۴ مرداد ماه شب یکشنبه ۲۵ او می دانسته. به اصطلاح او، کودتایی می شود. از مجموعه تحقیقات باید گفت او می دانسته که در شب ۲۵ مرداد ماه فرمان عزتش به او ابلاغ می گردد. خطرات دادستان محترم به طور قطع مستحضر است و این سابقه ذهنی را دارند که چندین روز قبل از روز ۲۵ مردادماه روزنامه های وابسته به دستجات چپ راجع به اینکه کودتایی می شود به طور تفصیلی مقالاتی می نوشتند و انتشاراتی می دادند.

در یکی از این جلسات دادگاه متهم ردیف یک در بیان موضوعی گفتند و خطایشان به ریاست محترم دادگاه بود که «آخر عقل هم خوب چیزی است.» این جمله را اینجانب در این مورد تذکار می دهم. واقعاً عقل هم خوب چیزی است. فرض این است که عده ای می خواسته اند کودتا کنند. مفهوم کودتا هم در تمام دنیا معلوم است. چیست. روزنامه های پایتخت هر روز مقاله می نویسند که قریباً کودتایی می شود. حتی نام کودتا کنندگان را نیز می برند. فرض این است و گفتار متهم ردیف یک از این فرار است که در شب ۲۵ مردادماه کودتا کرده اند. اگر صحیح است، سردید ندارد که کودتا کنندگان همه دارای قوه عاقله نبوده اند. این موضوع بسیار حساس است که وقتی در روزنامه می نویسند کودتا می شود و همه کسی می خواند، لایذ زمامدار وقت نیز آن روزنامه را خوانده است. صرف نظر از اینکه زمامدار وقت صریحاً در تحقیقات می گوید که از سایر منابع اطلاع داشته که کودتایی می شود، در اینجا هم این سؤال پیش می آید که چگونه این زمامدار وقت نشست و ساعت شماری کرد که کودتا شود. اگر ملاحظه فرمایید در کیفرخواست هر جا که

نام «کودتا» برده می‌شود، واژه «دروغی» هم اصطلاح می‌شود. بنا به همین استدلال منطقی، و اگر گفتار متهمین را مورد توجه قرار دهیم، باید گفت در زمان ما نه منطقی وجود دارد، نه عقلی و نه هیچ اصلی.

به هر جهت، بدتظر دادستان ارتش کودتایی که می‌گویند شب ۲۵ مرداد انجام شد، چون در زمان آقای دکتر مصدق حتی الفاظ هم جا به جا شدند و در زمان ایشان حتی الفاظ هم معنی خود را ندارند، ما باید از اینکه می‌گویند شب ۲۵ مرداد کودتا شد این معنی را درک کنیم که پس از فرمان عزل و پس از اینکه متهم رسید فرمان را داد، کودتا کرد. یعنی حاصل دستخط را نه تنها دستگیر و زندانی کرد، بلکه یک سلسله اعمال که در این دادگاه ارائه خواهد شد انجام داد که همه مبنی بر مجرمیت او و همه دلیل بر تأیید کیفرخواست تقدیمی است.

متهم ردیف یک در ضمن تحقیقات صریحاً اعتراف می‌کند که «در نظر داشتیم به‌شاه ضرب‌الاجل داده شود که اگر در مدت کوتاهی استعفا نکردند، به‌ایران تشریف بیاورند؛ و اگر جوابی ندادند، آن وقت برای اینکه مملکت آشفته نشود به‌هر ترتیبی صلاح بود عمل شود.»

در جلسه گذشته عرض کردم که هر سطر از بیاناتی که متهم نموده دلیل مجرمیت است؛ و دادستان ارتش احتیاج ندارد که زیاد برای اقامه دلیل و برهان کوشش نماید. لیکن با وجود اینکه همان کلمه اولی که متهم ردیف یک در تحقیقات ضمن اینکه خود را معرفی می‌نمود گفت: «و این گفتار درباره شغلش بود که گفت: «سخت‌وزیرم»... با وجود اینکه این یک کلمه برای دادستان ارتش کافی بود که روی آن کیفرخواست بنویسد، ما این کار را نکردیم. پرونده‌ای که تشکیل دادیم به‌نحوی است که هر کس آن را بخواند، از هر طبقه و مقامی که باشد، کوچکترین تردیدی در مجرمیت نمی‌تواند داشته باشد. آن عمل مأمورین تحقیق و این اظهاراتی که در این دادگاه می‌شود برای این است که ملت ایران در هر طبقه و مقام و دارای هر شغل و هر صفتی که هستند بدانند که ما جز طریق عدالت راهی را نمی‌پیماییم.»

به هر جهت، یک سطر از گفتار متهم را در کیفرخواست نوشته‌ام و گفتم که از چه قرار بود. توجه فرمایید این متهم است که خود می‌گوید: «در نظر داشتیم به‌شاه ضرب‌الاجل دهیم.» و بدنبال آن می‌گوید: «اگر استعفا نکردند، به‌ایران تشریف بیاورند.» «دروغ عرض کردم که باید زبان متهمین را فهمید. دادستان ارتش تردید ندارد که متهم نقشه کشیده بود که آن موقع که فرمان عزلش صادر شده بود کودتا نماید، یعنی شاهنشاه را مجبور به استعفا نماید. در آن لحظه که دید طرحش سرنگون شد، یعنی دید که شاهنشاه برای جلوگیری از خونریزی و هرج‌ومرج از ایران تشریف برده‌اند، هیچ چاره‌ای نداشت جز اینکه اعمال ۲۵ تا ۲۸ مرداد را انجام دهد که آن اعمال را همه مردم نهران دیدند. آیا در نهران کسی بود که ندیده باشد به‌درو دیوار و حتی کف خیابانها چه شعارهایی نوشته می‌شد؟ آیا در نهران فردی نیست که فروریختن مجسمه‌های شاهنشاه را ندیده باشد؟

این عجیب است که در جرم مشهود چند نفر شاهد و ناظر جرمی باشند. این جرم، یعنی این جرایم وقوع یافته در ایام ۲۵ تا ۲۸ مرداد، برایش [= متهم ردیف یک] وجود ندارد. چون یک سلسله جرایمی بوده که چهار شبانه روز یکی پس از دیگری با طرح و تصمیم و با سوء نیت انجام می‌گرفته که همه مردم نهران دیدند و همه مردم ایران به‌وسیله رادیوی دولتی مستحضر شدند. از این بالاتر اینکه وزیر خارجه تلایی آن چهار روز تلگراف کرد به‌سفیر کبیر ایران در بغداد که آن تلگراف را در جلسه گذشته بیان کردم و مفهومش این بود که شاهنشاه عظیم‌النسأن ما «آن کس» می‌شود و چنین توصیف می‌شود که «با شکست فرار کردند.»

ریاست محترم دادگاه، توجه فرمایید، سفیر کبیر ایران در بغداد، یعنی فرستاده مخصوص اعلیحضرت همایون

شاهنشاهی، من متحیرم که چگونه رحم به آبروی این ملت نجیب نکرده‌اند. واقعاً من که خود با ایمان این عرابض را می‌کنم، گاهی تصور می‌کنم خواب هستم، و اینها نمی‌توانند وقوع یافته باشند.

با نهایت تأسف، در روز ۲۵ مرداد حسین فاطمی کلیه خبرنگاران داخلی و خارجی را احضار می‌کنند. به عنوان وزیر خارجه کشور شاهنشاهی و سخنگوی دولت این خبر را در اختیار آنان می‌گذارد و دستور می‌دهد به وسیله دستگاه تبلیغات به تمام نقاط دنیا مخابره شود. دستور این است:

تماس سفارت یا کسی که صبح ۲۵ مرداد پس از مواجهه با شکست فرار کرده مورد ندارد.

آیا کسی هست که در تمام این دنیا تردید کند که حسین فاطمی ها و مصدق السلطنه‌ها در آن لحظه گفته‌اند: «ما شاه نمی‌خواهیم!» و اعلام کرده‌اند که در آئینه نزدیکی رژیم را تغییر خواهند داد! با نهایت تأسف باید عرض کنم که اگر کوچکترین تردیدی کند، اینجانب می‌توانم لغتی برای او وضع کنم. این گفته‌ها انکارناپذیر است. من برای اینکه منتهم را ارشاد کنم، می‌گویم که اقرار به گناه عملی است پسندیده.

دکتر مصدق: آری، تواب دارد.

سرنیب از موده: تواب دارد؛ هم تواب دیوی و هم تواب اخروی. اگر منتهمی این کار را بکند، مشغول رحمت الهی خواهد بود. ما دو ایمان داریم: یکی ایمانی که باید در دنیا سر مشی زندگیمان قرار گیرد. اگر این ایمان را داشته باشیم، کمتر ممکن است مرتکب جرم شویم. آن هم جرمی که خیانت به کشور باشد. ایمان دیگر، ایمان به آن روزی است که ما باید در پیشگاه عدل الهی پاسخ این عمر کوتاه را پس بدهیم. مادر همین عمر کوتاه می‌بینیم که اگر مرتکب کوچکترین جرمی شویم، به فرض اینکه آن جرم تعقیب بشود یا تعقیب نشود ولی منتهم مجازات نگردد، این دستگاه خلافت طوری است که بدون تردید عفویت آن را می‌بینیم.

من خدا را به شهادت می‌گیرم هر لحظه که مظرفه روز ۲۸ مرداد ماه در برابرم مجسم می‌شود، برای من باور کردنی نیست. ولی از طرفی وضعی بوده که به چشم دیده‌ایم و همه دیده‌اند. چگونه می‌شود که به نحوی ناجوانمردانه عده‌ای بدست خود براندان خود را شهید نمایند؟

به هر جهت، منتهم ردیف یک صریحاً اعتراف نموده است که حتی پس از تصرف ایستگاه رادیو به هیچ وجه حاضر نبوده که از مقام صدارت دست بردارد. باید توجه داشت که بدیقانه بیشتر مفتولین و مجروحین ۲۸ مردادماه در ساعات و لحظاتی مفتول و مجروح شدند که آن ساعات پس از تصرف ایستگاه رادیو بوده است.

دادگاه محترم پرونده امر را بدعت بررسی فرموده‌اند. با مدارکی که در پرونده موجود است، ملاحظه می‌گردد نخست‌وزیر قانونی کشور از روز ۲۵ مرداد به بعد اعلام نمود که «من نخست‌وزیرم»، حتی در روز ۲۵ مرداد در روزنامه اطلاعات خبرگزاری آسوشیتدپرس خبری مخابره می‌کند که فرمان نخست‌وزیر قانونی را دیده و مخابره نموده است. روزهای بعد، در روزنامه‌های تهران نیز این موضوع بخوبی منعکس گردید. در روز ۲۸ مردادماه نخست‌وزیر قانونی به ایستگاه رادیو رفت و اعلام نمود که در این لحظه عملاً مسؤلیت خود را به گردن گرفته، و مشغول انجام وظیفه می‌شود. مردم نخست‌وزیر قانونی را با استقبال و با نهایت گرمی بردن تا به انجام وظیفه‌اش مشغول گردد. منتهم ردیف یک خود می‌گوید پس از تصرف ایستگاه رادیو به هیچ وجه حاضر نبود که از مقام نخست‌وزیری دست بردارد.

قابل توجه است چهار روز قبل که فرمان عزل را دریافت داشتند تمکین ننموده، عملاً اعلام جمهوری نموده و علناً به سفرای ایران دستور داده است که نزد شاهنشاه روند. عصر ۲۸ مرداد نخست‌وزیر قانونی اعلام می‌کند که «آمانده‌ام

انجام وظیفه کنم. پس از این اعلام، کشتار جمعی مردم بیگناه در خیابان کاخ و در آستانه خانه ۱۰۹ انجام می‌گردد. ای کاش نخست‌وزیر قلابی آن ساعت در خانه باقی می‌ماند و پا به‌گریز نمی‌تهد. چون اگر به‌گفتار امروری منتهم توجه کنیم، مگر نه این است که امروز می‌گوید: «نخست‌وزیرم ۱۰۹ لایحه عصر روز ۲۸ مرداد هم نخست‌وزیر بود؛ لایحه حرق‌های این آقا به‌خیال خودش صحیح است! بسیار خوب، روز ۲۸ مرداد ماه آقای مصدق به‌قول خودش نخست‌وزیر بوده. همه اعمال و گفتارش این بوده که «من هر عملی انجام می‌دهم به‌اتکای مردم است.» باید پرسید: «نخست‌وزیر که بودی، مردم هم که به‌نخست‌وزیر اعتقاد و ایمان داشتند، چنین نخست‌وزیری چرا باید عصر ۲۸ مرداد ماه پا به‌فرار بگذارد؟ آیا از ترس چاقو‌کشان بود؟ اگر این بود، وای به‌کشوری که نخست‌وزیرش از ترس چاقو‌کش پا به‌فرار بگذارد! این صحیح نیست. این موجه نیست. این همان مطلبی است که بارها به‌عرض رسانیدم: خاصیت مجرمین سرسخت این است که به‌هیچ وجه اقرار به‌گناه ننمایند تا خسرالدنیا والآخرة گردند، این تردید ندارد.

در کيفرخواست شرح داده شده که بنا به‌اظهار منتهم، کیفیت فرار از خانه ۱۰۹ از چه قرار بوده است. منتهم نیز شخصاً در این دادگاه به‌طور نسبتاً مشروح و مفصل چگونگی فرار خود را تعریف نمود. آنچه در این موضوع برای اینجانب قابل توجه است، این است که این منتهم حتی با اینکه خود می‌گوید: «چگونه فرار نمودم،» و واژه «فرار» جز این نیست که شخصی از کسی یا پیش آمدی وحشت می‌کند و برای مقاومت ندارد، دست به‌فرار می‌گذارد و پا به‌گریز. بسیار جالب توجه است که این منتهم بنا بر خصلت عوام‌فریبی حتی از فرار خود نیز استفاده نموده می‌گوید: «از نردبان رفتیم به‌پشت‌بام، می‌خواستیم برویم مردم مرا می‌دیدند، ولی احساساتشان سبب شد که هیچ نگویند.» از شما ریاست محترم دادگاه استدعا می‌کنم خوب کیفیت را بررسی نمایید. شخصی با دارودسته‌ای پا به‌فرار می‌گذارد، از نردبان از دیوار چهار متری؛ و خود می‌گوید که چگونه با آنها را گذرانده و چگونه شبی را در زیرزمین گذرانده. در عین حال می‌گوید: «مردم مرا دوست داشته و مردم برآیم گریه می‌کردند.» مگر نمی‌گوید مردم از فرط احساسات هیچ نمی‌گفتند؟ اینجا هم باید گفت که این آقا حتی رقص الفاظ به‌کار انداخته و حتی معنای جملات و الفاظ را در این کشور تغییر داده. زبان مجرم اگر به‌کار رود مفهوم فرار روز ۲۸ مرداد ماه جز این نیست که «از ترس مردم از اینکه در آخر روز ۲۸ مرداد ماه دانستم که اعمالم از چه قرار است، از بیم جانم، از بیم اینکه مردم مرا به‌سزای عملم برسانند، با وجود اینکه به‌مشهدی مهدی گفته بودم در خانه نردبانی نباشد، دیدم نردبانی هست، آن را فوراً عظیم دانسته پله پله رفتم بالا، دیوار چهار متری بود. از پشت‌بام به‌پشت‌بام رفتم به‌خانه‌ای و در زیرزمین آن خانه تا صبح ماندیم، صبح از ترس مردم مخفیانه» — که کیفیت آن را برای ما نگفته‌اند — «تغییر محل دادم. عصر دستگیر شدم. مستندی ارتش شاهنشاهی و قوای انتظامی چون سرلوحه اعمالشان صفت جوانمردی است مرا در بناه خود گرفتند تا مبادا مردم به‌من گزند می‌آورد.»

منتهم وریف یک باید به‌این نحوی که من کیفیت فرار را بیان نمودم در این دادگاه به‌پا خیزد و بیان کند. متأسفانه و بدبختانه در فرارشان که تردیدی نیست؛ ولی می‌گویند: «مردم از فرط احساسات مرا دیدند و هیچ نگفتند.» اگر این جمله دومی صحیح است، فرار مفهومی پیدا نمی‌کند؛ و اگر فرار صحیح است، جمله دوم زاید خواهد بود.

ساعت ۱۰/۴۵ یک ربع نفسی داده شد.

\*\*\*

مقارن ساعت ۱۱/۱۵ مجدداً جلسه رسمیت یافت. و دادستان در دنباله بیانات خود چنین گفت:



به عرض می‌رساند که پس از اینکه منتهم ردیف یک فرمان عزل را دریافت کرده رسید می‌دهد، ضمن تحقیقات که در کيفرخواست متدرج است، می‌گوید: «هیئت وزیران را مقارن ساعت ۶ صبح روز ۲۵ مردادماه احضار نمودم.» این گفتار و این عمل خود مؤید کيفرخواست دادستان یعنی مؤید جرم است. نکات غیر قابل تردید این است که بنا به اصرار و اعتراف صریحی که منتهم نموده، ساعت ۱ صبح فرمان را دریافت داشته و رسید هم داده، یا توجه به نکته‌ای که عرض شد، و با توجه به اینکه خود می‌گوید: «هیئت وزیران را احضار کردم»، جای تردیدی باقی نمی‌ماند که خود می‌دانسته که معزول است. عمل صحیحی که باید انجام می‌داد این بود که ساعت ۶ صبح روز ۲۵ مردادماه به جای احضار هیئت وزیران، مثلاً به احمدآباد می‌رفت.

**دکتر مصدق:** یا جای دیگر.

**سرتیپ آزموده:** به هر جهت چون هیئت وزیران را احضار نموده، این عمل خود مؤید مسجریست است. خود می‌گوید: «هیئت وزیران را برای تشکیل جلسه فوق‌العاده احضار نمودم.» این موضوع را نیز وادیو تهران مقارن ساعت ۶ صبح روز ۲۵ مرداد اعلام نموده و حتی تصریح نمود که همه در ساعت ۷ صبح خود را برای یک خبر مهم و فوق‌العاده آماده نمایند. بودند گوشه و کنار افرادی از ملت که تصور می‌کردند من باب مثل — که در مثل مناقشه نیست — ساعت ۷ صبح وادیو تهران اعلام می‌کند که یک طرح اصلاحی که از مدت‌های مدید مطرح مذاکره بوده، از امروز به‌موقع اجرا گذاشته می‌شود که آن طرح کلیهٔ بیکاران را به‌کار می‌گمارد و خلاصه ملت ایران باب سعادتش گشوده می‌شود.

ساعت ۷ صبح فرارسید، سراسر گفتار وادیو با اعلامیهٔ دولت تولید وحشت و اضطراب در عامهٔ مردم کرد. بسیار خوب، جلسه فوق‌العاده هیئت وزیران که تشکیل گردید؛ از این آقا پرسید: «جای ابتکار هم نیست که در ساعت ۱ صبح ۲۵ مرداد فرمان عزل را دریافت کردی.» حالا من بدفع آقا صحبت می‌کنم...

**دکتر مصدق:** متشکرم.

**سرتیپ آزموده:** ... می‌گویم این آقا قبول نداشته‌اند که شاه حق صدور فرمان عزل دارد. آیا جایز نبود ساعت ۶ صبح در هیئت وزیران موضوع را مطرح کنند؟ به چه مناسبت در هیئت وزیران مطرح نگردید که دیشب ساعت ۱ چنین دستخطی رسیده؟ پس ملاحظه می‌شود این آقای محترم که همواره دم از حکومت دموکراسی می‌زد و حتی ساعت ۶ صبح روز ۲۵ مرداد که خود می‌گوید: «هیئت وزیران را احضار کردم»، اصلاً بعروى مبارک نیاورده که دستخطی شب گذشته به او رسیده است. آیا خود این عمل نشانهٔ باغبگری نیست؟ مگر هیئت وزیران وجود نداشت؟ این آقا حتماً باید در این دادگاه روشن کند که چرا هیئت وزیران را که احضار کرده دستخط را به آنها نشان نداد.

**دکتر مصدق:** روشن است.

**سرتیپ آزموده:** این آقا که می‌گوید سرتیپ آزموده یک عده رجال سیاسی کشور را دستگیر کرده و این رجال در سر سیاه زمستان از دست خواهند رفت، مگر ساعت ۶ صبح روز ۲۵ مرداد ماه رجل نبودند؟ اگر امروز جزء رجال هستند، دیگر که وزیر نیستند. روز ۲۵ مرداد به قول شما هم رجل بودند هم وزیر. وزیر هم که طبق قانون اساسی مسئولیت مشترک دارد. آقای محترم، آقای دکترای حقوق، آقایان که مدت ۲۸ ماه دم از حکومت مردم بر مردم می‌زدی، باید روشن کنی که چرا صبح ۲۵ مرداد ماه هیئت وزیرانی که مسئولیت مشترک دارد آنها را در جریان نگذاشتی؟ این نقض صریح قانون اساسی و خیانت حسی و غیر قابل انکار به حقوق اساسی ملت ایران است. این رجال اگر به مفهوم خود رجل سیاسی بودند، در بین آنها رجلی پیدا می‌شد که شمه‌ای از گفتارش را در همین کيفرخواست

نوشتیم و با همین آقا او را مواجهه دادم. او گفت که «چه دولتی؟ چه هیئت دولتی؟» در حضور همین شخصی گفت، سایر رجال مورد نظر آقا نیز می‌گویند که «آقا، چه جلسه فوق‌العاده‌ای؟» از او می‌پرسم: «پس رقتید آنجا چه کرده‌اید؟» می‌گوید: «اولاً جلسه‌ای نبود، ثانیاً در راهروها نشیندیم که دیشب گردنایی شده.» ملاحظه بفرمایید رجل سیاسی این مملکت وقتی دادستان ارتش از او می‌پرسد: «جلسه فوق‌العاده از چه قرار بود و چرا اعلامیه دولت را امضا نکردید؟» می‌گوید: «این حرفها چیست؟»

یکی می‌گوید: «من فنی هستم.» یکی می‌گوید: «بارها به خانم خود گفتم بمن وزارت نمی‌آید. مرا دچار بدبختی کرد.» یکی می‌گوید: «من دارای سه مرض هستم و پس از استعفا نخست‌وزیر مرا طبق ماده ۵ زندانی می‌کرد.» یکی می‌گوید: «به سر خودتان قسم، این اصل قانون اساسی را که می‌گویند من الآن از دهان شما می‌شنوم.» این عده رجال سیاسی از این قماشند که ملت را بهروز سیاه نشانند...

دکتر مصدق: مثل خود آقا!

سرتیپ از مردم: ... این اصرار و ابرام برای این است که ملت ایران بداند که چه رجالی و از چه قشایی بر او حکومت می‌کردند.

در کفرخواست نوشته شده عصر روز یکشنبه ۲۵ مرداد ماه میتینگ برپا شد که در آن میتینگ ناطقین و سخنگویان داد سخن دادند. وجه مشترک نطق و سخن و خطابه آنان یکدل و یکجهت این بود که نعره می‌کشیدند: «ما شاه نمی‌خواهیم!»

متهم ردیف یک خود می‌گوید: «در جلسه فوق‌العاده شرکت نکردم.» ولی در همان لحظاتی که یک مشت عجزه را به اسم وزیر به خانه ۶۰۹ می‌خواند و آنها در راهروها و اطراف چای می‌خورند، سیگار می‌کشند و با پیشخدمتهای آقا صحبت‌های متفرقه خودمانی می‌کنند، در همان لحظات چند نفری از محارم خاص آقا دور تختخواب آقا گرد آمده طرح می‌ریزند. طرح این بوده است که عصر روز یکشنبه ۲۵ مرداد ماه میتینگ باید در میدان بهارستان تشکیل گردد و موضوع میتینگ این باشد که سخنوری شود که ما «شاه نمی‌خواهیم.» طرح این بوده است که «می‌گوییم و اعلام می‌کنیم به جهانیان که کودتا شد. شاه رفت. تلگراف کرده‌ایم سفیر ایران با او تماس نگیرد.» چه زمینه‌ای مناسبتر از اینکه اشخاصی امثال رضوی، شایگان و کریم‌پور شیرازی را و ادار می‌کنیم بروند میدان بهارستان - همان میدانی که چه خونها در آنجا ریخته شد تا این ملت دارای مجلس شورای ملی باشد - نطق می‌کنیم. خطابه‌سرای می‌کنیم و می‌گوییم: ما شاه نمی‌خواهیم. برای دستگاه مصدق جمع کردن یک مشت رجاله که در پای سخنوری آن سخنوران بایستند. ناطق بگوید: «ما شاه نمی‌خواهیم» و آنها هورا بکشند و «زنده باد» بگویند، بسیار سهل و آسان بود. چون دکتر محمد مصدق نه ایمان به خدا داشت و دارد نه ایمان به قانون اساسی این کشور نه ایمان به روز مبدأ و معاد.

او از یک طرف هیئت وزیران را جمع کرد که بگوید: «من مرد مشورت هستم. من طالب حکومت دموکراسی هستم.» از طرف دیگر دکتر شایگان‌ها، مهندس رضوی‌ها و کریم‌پور شیرازی‌ها را به میدان بهارستان گسیل کرد. رفتند میتینگ دادند. اعلام جمهوری کردند. افراد شاه دوست این کشور را گریبان کردند. قصد داشتند و عمل کردند. بعد در دیوار نوشتند: «ما جمهوری دموکراتیک می‌خواهیم.» جمهوری دموکراتیک یعنی دیگر هیچ. خانواده هیچ چیز ندارد. یعنی سراسر این کشور یکپارچه خون و آتش شود. من تردید ندارم که همه این موضوعات را شاهنشاه این کشور سنجیدند؛ و موقعی که از این کشور به بغداد عزیمت فرمودند یک نگرانی داشتند و آن این بود که می‌آید کوچکترین آسیبی به یک فرد کشور برسد. آیا ایرانی به این درجه از انحطاط رسیده که یک فرد ایرانی که در یک

کشور خارجی است به یک فرد ایرانی دیگر قدغن شود که این دو ایرانی در کشوری که غریب هستند نباید یکدیگر را ملاقات کنند؟

حکومت مصدق ما را از همه خصایل و صفات متمیزه ایرانی داشت باز می داشت و آنها را از ما سلب می کرد. ما ایرانیان خصایل خاص خود داشته و داریم. بهر جهت عصر ۲۵ مردادماه میتینگ بر پا شد. نسخهٔ جمهوری ساز گردید. میتینگ ۲۵ مردادماه طلبهٔ اعلام جمهوری ایران بود. این موضوع شک و تردید ندارد. این همان عملی است که جرم منهج را منطبق با آن کرده و می گویم که این سوء قصدی است به منظور بهم زدن حکومت مشروطهٔ ایران و میتینگ روز ۲۵ مرداد به منظور بهم زدن نخت و ناچ سلطنت بوده است. پس من نمی دانم که منتهم چه دفاعی خواهد کرد. از او خواهش دارم در جواب اظهارات من دفاع کند. عرض کردم که من لایق بیستم. از او خواهش می کنم که هر دفاعی که می کند. پاسخ ملت ایران باشد. صدای من. صدای ملت ایران است.

در موضوع میتینگ روز ۲۵ مرداد در منتهم توضیح خواسته شد. می گوید گردانندگان میتینگ، مصلیون بودند. اصناف و احزاب ملی. صریحاً گفت که دولت اجازه داده بود که آنها میتینگ دهند. بیچاره اصناف و احزاب ملی! من از روی آنها واقعاً خجاست می کشم. آیا صنفی ملی در این کشور وجود دارد که بگوید: «من می خواهم ناموس کشور پر باد رود؟» آیا صنفی ملی وجود دارد که رضایت دهد دیگر کسی با ناموس خود نتواند در همین خیابانهای تهران راه برود؟ شخصاً در ایام بیره و ناز ۲۵ تا ۲۸ مرداد به اشخاصی بر خورد کرده ام که اشک می ریختند و می گفتند: «به خانمهای خود گفته اب تا وسیع روشن شود. در خانه بیرون نروند. در چهار شب - شبهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد - همه به چشم دیدند که در خیابانهای تهران با توامیس مردم چه معاملاتی می شد. ملت مسلمان ایران نه تنها نمی پسندد که کوچکترین خدشهای به ناموس شخصی و ملی او وارد شود. بلکه اساس منهجش این است که حتی فکر این قبیل اعمال حرام است و در پیشگاه خداوند جرمی است غیر قابل عفو و بخشایش. اصناف و احزاب ملی که منتهم ردیف یک می گوید میتینگ دادند. این موضوع عیناً مانند اصطلاح «حکومت مردم بر مردم» می باشد.

منتهم ردیف یک ضمن تعقیبات گفته: «روز دوشنبه ۲۶ مرداد ماه دکتر سنجابی را خواستم و به او گفتم با اصناف و احزاب ملی مذاکره کند مجسمه ها را بردارد. جمعیت هم رفتند این کار را کردند. موقع شروع به کار... دکتر مصلی: تعریف شده. آقا.

سر تیپ آن بود: ... جمعیت ملی با تلقین گفتند که مأمورین مانع هستند. من دستور عدم ممانعت دادم و احزاب این کار را کردند.» ریاست محترم دادگاه، باز هم داستان ارتش باید مدرک ارائه دهد که عمل منتهم جرم است و با ماده ۳۱۷ منطبق است؟

منتهم در جای دیگر افراز صریح می نماید که «شخصاً دستور دادم مجسمهٔ اعلیحضرت فقیه را سردارند.» از او پرسید و او باید جواب دهد: اگر در بر تو هست و فداکاری شاهنشاه فقیه بود، دکتر سنجابی ها، مهندس رضوی ها و دکتر شاپگان ها می دانستند که راه اروپا کجاست که پروتد تحصیل کنند؟ شاهنشاه فقیه بود که اینان را برای تحصیل آماده ساخت. رفتند و برگشتند چنین تمک بهرامی کردند که مصدق السلطنه دکتر سنجابی را خواست و گفت: «پرو یک مشت بی وطن را جمع کن مجسمه های شاهنشاه فقیه را پایین آور.» ای کاش لا اقل می گفت: «پرو و به یک نحوی پایین بیاور که موهن نباشد.» مگر تهران ندید که جرئقیل آوردند. یکی طناب می انداخت و یکی انفاظ رکیک استعمال می کرد! این مرد در خانه ۱۰۹ باب راه انداختن بساط جاسوسی درس کرده بود. آیا کسی تردید دارد که می خواست رئیس جمهور شود یا مثلاً بشود محمد مصدق شاه؟ خوب است منتهم ردیف یک جواب مرا بدهد.

دکتر مصدق: احسنت!

سرتیپ از هودا، متهم ردیف یک خاصیت جیلی اش این است که در برابر حس خودبینی و خودخواهی هر عملی را جایز و مشروع می‌داند. این حس به اندازه‌ای در این متهم وجود دارد که من که بخوبی او را می‌شناسم می‌دانم حاضر بود این کشور فلک‌زده یا همه ساکنینش از بین بروند تا ساعاتی چند او خود را زمامدار بداند.

در این کشور، که باید بگویم اکثریت قریب به اتفاق همه نجیب و شریف و با ايمان هستند، در سنوات اخیر، بالاخص در دوره حکومت مصدق، جماعتی قریب خوردند. در این کشور با الفاظی رنگین، با کلماتی ظاهراً بسیار فشنگ و با مواعید بهشتی دارودسته‌هایی در زمان حکومت این مرد به‌خصوص همراه افتاد. یکی از این دارودسته‌ها که سابقمدار بود ولی در زمان حکومت این مرد بسیار مواقع قهرمان اجرای نظریات این مرد بود، حزب متحله نوده بود. این مرد هم حزب متحله نوده را فریب می‌داد. هم جوانان این کشور را و هم اصناف و احزاب دیگر را، خلاصه همه ایرانیان را. خلاصه در اوصاف او گفتم مردی است حيله‌گر.

در کيفرخواست یک جا اشاره شده است که چگونه متهم ردیف یک به احزاب دست چپ چشمک می‌زده است. مفرک آن را نیز در کيفرخواست نوشته‌ام. در این جلسات ثابت خواهیم نمود که چگونه حزب شده و حزب ایران و سایر احزاب و دارودسته مصدق که اگر این مرد حيله‌گر نبود بهتر بود همه اینها را جمع می‌کرد و اسمش را می‌گذاشت حزب مصدق، در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد همه یک هدف داشتند. دلدگاه محترم توجه بفرمایند حزب ایران حزبی است که مهندس زیرک‌زاده و حقیق‌شناس و سنجایی و اکثر وزیرای مصدق و رؤسای ادارات و دواير دولتی تشکیل حزبی به اسم حزب ایران داده بودند. وقتی می‌گویم حزب، اشتباه نفرمایند که تصور کنند جماعتی جمع شده روی اصول صحیح دنیاپسندی تشکیل حزب داده‌اند. بلکه در این کشور فلک‌زده چند نفری با غرض خاصی دور هم جمع می‌شوند یک مشت مردم بی‌خبر و بی‌گناه و قریب‌خورده را دور خود جمع می‌کنند و مترصدند که چه جنجالی از کجا بلند شود و آن چند نفر معدود استفاده کنند.

بسیار جای تأسف است که به‌چشم خود دیده‌ایم وقتی احیاناً مقرر می‌گردد و پای حساب بد میان می‌آید، آن لیبرها یا راه کشورهای خارجی را پیش می‌گیرند و یا به‌مأمورین تحقیق می‌گویند: «ما را چه کار بود؟» بدبختانه در مورد نقیب باز هم بی‌گناهان در بند می‌افتند. بعد حال حزب ایران، حزب توده و حزب زحمتکشان روز ۲۶ مردادماه که هر یک دارای روزنامه بودند و روزنامه‌جاتشان ارگان حزب بود همه یکدل و یکجهت گفته و نوشته‌اند: «ما جمهوری می‌خواهیم.» اینها را من قرائت خواهم کرد. منتهی حزب توده یا حزب ایران و حزب زحمتکشان یک وجه افتراق داشتند و آن این بود که حزب توده می‌گفت: «جمهوری می‌خواهیم از طریق مجلس مؤسسان.» نیروی سوم و ایران می‌گفتند: «جمهوری می‌خواهیم از طریق رفراندوم.» بدیهی است با توجه به اینکه زعمای قوم اکثر آرد حزب ایران بودند، وزیر کشور مصدق — اینکه می‌گویم مصدق چون در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد وزیر کشور مصدق بود نه وزیر کشور ایران. دادرسان محترم سابقه دارند که بسیار اتفاق افتاده یا غیبان هم برای خود تشکیلاتی می‌دهند مانند تشکیلات حکومتی قانونی. مگر پیشه‌وری در آذربایجان تشکیلاتی نداده بود؟ — وزیر کشور مصدق به‌خشنامه صادر کرد در روز ۲۸ مرداد به‌همه استاندارها و فرماندارها، عیناً به‌این عبارت که «چون قریباً مراجعه به‌آرای عمومی می‌شود، همه بخشداریها و استاندارها در محل خود باشند.» حتی تصریح کرده است که «اگر احیاناً بخشدار یا استاندار و فرماندار در محل نیستند، مانی ندارد مثلاً رئیس بهداری موقتاً استاندار باشند.»

طرح این بود که قریباً رفراندوم می‌شود. حزب ایران با تشریک مساعی حزب توده، کشور مشروطه سلطنتی

ایران را تبدیل به جمهوری می‌نماید. بدیهی است وقتی این طرح اجرا می‌شود که از نظر باغیان آن روز و مجرمین امروز اجرای آن و نیل به هدف صد درصد قطعی بود. من یاب مثل، بنده که رئیس جمهور نمی‌شدم. این آقای دکتر مصدق بود که می‌شد رئیس جمهور و آقایان دیگر هر یک به فراخور خدمتی که کرده بودند مقاماتی را احراز می‌فرمودند؛ و این ملت بدبخت ایران بود که حالا باید در فقر بسر برد و آن آقایان به اصطلاح رئیس جمهوری ما امروزه راجل سیاسی در این دادگاه معرفی شوند.

در ساعت ۱۶/۳۰ بعدازظهر تا ساعت ۳ بعدازظهر تنفس داده شده.

\*\*\*

در ساعت ۳/۴۵ بعداز ظهر جلسه رسیدگی مجدداً تشکیل گردید. پس از اعلام رسمیت جلسه. رئیس دادگاه خطاب به سرتیب آزموده گفت:

بدیانات خود ادامه دهید.

سرتیب از موده: به عرض می‌رساند: آخرین عرایض اینجانب در قبل از ظهر برای این موضوع بود که منتهم ردیف یک چگونه در وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد از هر کس که اعتقاد و ایمانی به قانون اساسی داشته انتقام می‌گرفت. منتهم ردیف یک ضمن تحقیقات صریحاً اعتراف می‌نماید که او دستور داده است مجسمه‌های اعلیحضرت شاهنشاه فقید را بردارند و به عرض رسید که این عمل را با موهترین وجه انجام دادند. پس از اینکه منتهم این اعتراف صریح را نمود از او سؤال شد که مجسمه‌های اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی چرا برداشته شد؟ جواب داد: «من به هیچ وجه از این قضیه اطلاعی ندارم. ممکن است این کار را احزاب دست چپ نموده باشند.»

اینجانب در جلسه روز گذشته به عرض رساندم که از جمله خصایل منتهم مزبور یکی این است که در هر زمان به کس و یا جماعتی احتیاج داشته باشید، دست او را می‌فشارد؛ و به عرض رسانیدم منتهم مزبور در عین اینکه خود را قوی نشان می‌دهد، بسیار ضعیف می‌باشد. این نشانه ضعف است و مرد ضعیف چنین است که در روز ۲۵ و ۲۶ مرداد تا ۲۷ مرداد به اتکای احزاب چپ هر عملی انجام می‌دهد. در روز ۲۷ مرداد، به موجب قراین و اشارات موجود در پرونده، سیاستش این می‌شود که احزاب چپ را به‌طور اندازد، ولی غافل از این بوده است که دیگر کارش ساخته بوده. این مرد ضعیف است که می‌گوید: «مجلسه اعلیحضرت شاهنشاه فقید را من دستور دادم فرو ریزند.» ولی در برابر سؤال اینکه چرا مجسمه‌های اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی پایین کشیده شد، باز هم می‌خواهد از عطوفت و مهر بی‌پایان شاهنشاه استفاده کند که می‌گوید: «خیر ندارم، و ممکن است احزاب چپ این کار را کرده باشند.»

دکتر مصدق: من به‌شاه سابق قسم نخوردم.

سرتیب از موده: می‌گوید در روز روشن مجسمه‌ها را به امر او پایین کشیدند. ولی امروز چون روز رسیدگی به حساب است، می‌گوید ممکن است احزاب چپ این کار را کرده باشند. همه مردم تهران دیدند که پس از فرو ریختن مجسمه‌ها، آن هم به آن وضع موهن و اسفناکه، بر چمهای ضد ملی و ضد استقلال به جای مجسمه‌ها نصب گردید. این منتهم نیز مانند همه مردم تهران نه تنها به او اطلاع دادند که این عمل انجام شد، بلکه این عمل یکی از طرحهای خود او بود که مجسمه‌ها را فرو ریزند.

در آن روزهای تیره و نار از فرو ریختن مجسمه‌ها عکسها برداشتند. این عکسها نه تنها در روزنامه‌های وابسته به منتهم گراور شد و منتشر گردید، بلکه برای هر ایرانی شرافتمندی بسیار نازآور بود که آن روزها می‌دید که این

عکسها در روزنامه‌های داخلی و خارجی منتشر می‌شود. یک نمونه از فروریختن مجسمه‌ها در روزنامهٔ یاختر امروز مورخ ۲۷ مرداد ۳۲ ضمیمهٔ پرونده گردیده و دانش‌آموزان محترم به‌طور قطع آن را ملاحظه فرموده‌اند. در زیر یکی از عکسها در آن وضعیتی که جرقه‌ای در پای مجسمه است و مجسمه یک پهلو شده و به‌پایین فرود می‌آید، نوشته شده: «اصناف و احزاب ملی مجسمهٔ دبو خودسری را پایین می‌کشند.» بای عکس دیگری که مجسمه شکسته و در حال فروریختن است و چند نفری در جاله در پای آن پای می‌کوبند و دست‌افشانی می‌کنند، نوشته شده: «بیست سال رضاخان میر پنج بر گردن ملت سوار بود و امروز مردم پایتخت روی مجسمهٔ او بر گردنش سوار شدند.» این روزنامه مدیرش وزیر خارجهٔ این مرد است.

مگر نه این است که این مرد می‌گوید: «در تاریخ ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه نخست‌وزیر بودم»؟ از او سؤال فرمایید: «قبول می‌کنیم شما نخست‌وزیر بودید. آیا وزیر خارجه داشتید یا نه؟ اگر دانستید، مگر وزیر خارجهٔ شما حسین قاضی نبود؟» اگر گفت بوده از او پرسید: «این چه وضعی بود که درست کردی و چرا آبروی ملت ایران را بر باد دادی؟» مگر نه این است که این مرد در این دادگاه همه را جاسوس خواند، حتی دادستان ارتش را؟ از او پرسید در تاریخ دنیا نمونه‌ای هست که وزیر خارجهٔ کشوری که همهٔ دنیا آن کشور را تحت یک رژیم مبین می‌شناسند مجسمهٔ پادشاه آن سلطنت را به این وضع درمی‌آورند و چنین عباراتی در روزنامه‌ای که مدیر آن وزیر خارجهٔ کشور است می‌نویسند؟

ریاست دادگاه، این غیر قابل تحمل است. این دادگاه همیشه بر این است که باید کلمه به کلمه به عبارتی اینجانب توجه کنند. باید اگر متهم حرفی دارد در جواب حرفهای من بگوید، مسکن است متهم در مقام دفاع حرفهایی بزند که یک کلمهٔ آن مربوط به این سوالات و گفتارهای من نباشد. باید به او بگوید: «اگر حرفی داری، در پاسخ اظهارات مدعی باید بگویی.» حاجت به استدلال ندارد که باید دید مدعی چه می‌گوید؛ و اگر دفاعی هست در پاسخ ادعای مدعی بیان دارد. به هر جهت وضع این متهم به نحوی است که هر کلمه از اظهاراتش، همان طوری که دایماً تکیه می‌کند، مؤید مجرمیت است. مگر آنکه معجزه‌ای شود و این متهم بتواند از کیفر برهد.

دکتر مصدق: فرار کند.

سرتیپ از موده: به هر حال با توجه به تحقیقاتی که از او شده، می‌رساند که از یک طرف با دستجات چپ همکاری می‌کرد. و از طرف دیگر بدبختانه اصناف ملی را نیز در جرم خود شریک می‌شناخته و معرفی می‌کرده. کدام اصناف ملی؟ اصناف ملی مردمان نجیب و شریفی هستند که خود جگرشان از این متهم خون است. این اصناف ملی یک ضرر روزانه و دایمی داشتند...

دکتر مصدق: که بازار را بستند.

سرتیپ از موده: ... و آن ضرر این بود که آنها و این بیچاره‌ها مجبور شده بودند علاوه بر تشکیلات معمولی و چهارنعلانه و مغازه، یک عضو اضافی هم استخدام کنند که نام او شاگرد پشت‌دوری بود؛ یعنی کسی که روزی ۵، ۶ تومان، ۱۰ تومان به او اجرت بدهند و مأمور درم مغازه باشند. این مأمور مصالح کارش یک دو شاخه بود. یا آن دو شاخه او مأمور بود از صبح تا نصف شب در مغازه بایستد. یک دیده‌بان هم داشتند. دیده‌بان دیده‌بانی می‌کرد تا از دور رجاله‌ها و دارو دسته زنده‌باد و مرده‌باد راه می‌افتادند، به شاگرد پشت‌دوری خبر می‌داد و آن شاگرد با آن دو شاخه در مغازه را پایین می‌کشید. حال در مغازه کسی بود، دیگر آن شاگرد کار به این حرفها نداشت.

مردمی بیچاره در آن مغازه‌ها می‌ماندند و آن در پایین بود تا زنده‌باد و مرده‌باد گفتن‌ها خانمه باید و شاید نیمه‌روزی به‌طول می‌کشید. این یک نمونهٔ کوچک مصیبتی بود که آقا برای احزاب و اصناف ملی فراهم ساخته بود. تصور نکنید

که روزی ۷،۶ تومان ضرر می‌کردند. خیر. این طور نیست. هر موقعی که در پایین کشیده می‌شد، از لحاظ اضطراب و وحشت آن کسانی که در مغازه محصور شده بودند به‌آنها چه می‌گذاشته؟

این اصناف ملی آقااست. این آقا درست همان گفتار روز قبل است که گفتیم سر خود را در برف فرو برده و می‌برد و تصور می‌کند همه کور و کر هستند.

دکتر مصدق: استغفرالله!

سر تیب از موده: منتم ردیف یک در تحقیقات معترف است که روز ۲۵ مردادماه مجلس شورای ملی را با صدور اعلامیه‌ای منحل ساخته است. این عمل منتم مسبق به‌این سابقه است که پس از اینکه برخلاف قانون اساسی ایران و برخلاف رویه موضوعی را باب می‌کند به‌اسم رفراندوم که آن خود داستانی عجیب دارد و از وظیفه این دادستانی تشریح جزئیاتش خارج است، آقا رفراندوم را به‌عمل می‌آورد. در این جا فقط این تذکر را می‌دهم که رفراندوم که یعنی مراجعه به‌آرای عمومی از این قبیل بود که مثلاً هیئت داوران محترم همین روز به‌بندر معشور بروید و چه بنا رفته‌اید. ملاحظه می‌فرمایید که در این بندر اساساً یک مشت فقیر و بیچاره به‌کار مشغولند و لقمه‌تانی به‌دست می‌آورند. رفراندوم از این قرار بود که مثلاً در بندر معشور ۵۰ هزار نفر رأی دادند که ما مجلس دوره ۱۷ نمی‌خواهیم. البته این عدد را به‌طور فرض گفتیم. ولی آنچه تردید نیست این است که در زمینه همین سراتبی است که به‌عرض رساندم.

سابقه این است که مراجعه به‌افکار و آرای عمومی با آن رویه و آن داستان به‌عمل می‌آید. بدیهی است در جریان عمل دیگر گوشی برای کسی باقی نمانده بود. آرای عمومی به‌دست می‌آیند. منتم از پیشگاه اعلیحضرت همایونی چنین استدعا می‌کند که بمناسبت انحلال مجلس، ذات ملوکانه فرمان انتخابات دوره ۱۸ را صادر فرمایند. شاهکار منتم در این استدعا این بوده که اگر اعلیحضرت همایونی فرمان انتخابات دوره ۱۸ را صادر می‌فرمودند، همان را منتم سند می‌کرد که تلو به‌تأمام با عظمت سلطنت عمل رفراندوم را تأیید و تصویب فرمودند. تردید نیست ذات ملوکانه که در برابر مجلس در پیشگاه قادر متعال به‌فرآن مجید سرگشته یاد فرموده‌اند که باید حافظ قانون اساسی ایران باشند. نمی‌توانستند استدعای منتم را مورد قبول قرار دهند.

بمهر جهت منتم می‌گوید دربار شب ۲۵ مرداد ماه کودتا کرد که دروغ می‌گوید؛ خودش صبح ۲۵ مردادماه کودتا می‌کند. یکی از استاد کودتا اعلامیه انحلال دوره ۱۷ مجلس شورای ملی است که در همان روز ۲۵ مرداد منتم صادر می‌کند. در اینجا دیگر صحبتی از ذات ملوکانه نیست. اعلامیه چنین است: «بنابر اراده ملت ایران... حال این ملت ایران چه کسانی بودند، معلوم نیست. تا آنجا که همه کس می‌داند، ملت شریف ایران، ملت مسلمان ایران، حافظ قانون اساسی است.»

اعلامیه می‌گوید: «بنابر اراده ملت ایران که به‌وسیله مراجعه به‌افکار عمومی معلوم شده، به‌این وسیله انحلال مجلس شورای ملی دوره ۱۷ اعلام می‌گردد. انتخابات دوره ۱۸ پس از اصلاح قانون انتخابات و قانون تفهیمات کشور بزودی انجام خواهد گرفت و بر طبق قانون اعلام خواهد شد.»

این متن اعلامیه است و امضای آن «دکتر محمد مصدق» است. بدون تصریح سمت و شغلی که دکتر مصدق دارد. در کیفرخواست تصریح نموده‌ام که این اعلامیه می‌رساند که در روز ۲۵ مردادماه دکتر محمد مصدق در حد فاصل دکتر محمد مصدق معمولی با دکتر محمد مصدق رئیس جمهور و با دکتر محمد مصدق شاه بود. او در روز ۲۵ مرداد خود بخوبی می‌دانسته که نخست‌وزیر نیست و این سند را سپرده. دیگر من نمی‌دانم در این دادگاه به‌این

اظهارات من چه جواب خواهد داد. در اینجا استدعا دارد به کلمات و متن این اعلامیه توجه بفرمایید تا بر هیچ کس تردید نباشد که دکتر محمد مصدق به اصول قانون اساسی ایران ابداً پای بند و مقید نبوده است. باید خود را بگذاریم در روز ۲۵ مردادماه صرفاً، قانونگذاری فلیج، خبر، منحل شده است. شاهنشاه برای حفظ قانون اساسی، برای صیانت حقوق اساسی ملت ایران مجبور گردید در غریت پسر برد. در غریت، دکتر مصدق قدغن کرده که افراد ایرانی با شاهنشاه تماس نگیرند. دکتر محمد مصدق به دنیا اعلام کرده که شاه فراری است و اعلام کرده تماس سفارت با کسی که فراری است معنی ندارد. این اوضاع و احوال روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ است. در کشور ایران تنها یک فرد وجود داشته. آن مردی بوده به ظاهر علیل و نجور و در باطن سکار و حیلہ گر. در همان روز ۲۵ مرداد ماه پهنو شدیدی بدنحوی که باغیان همواره اغتام فرصت می کنند و همواره سعی دارند هر لحظه زودتر و بهتر به مقصود و هدف رستند. تعالبت از جهات مختلف شروع می شود.

عصر ۲۵ مردادماه میبینگ بر پا می شود. مدیر روزنامه پانچر امروز که وزیر خارجه کشور شاهنشاهی بوده است، شروع می کند سرمقاله نوشتن. سه سرمقاله در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ مرداد می نویسد و این سند سنگین را در تاریخ کشور ایران باقی می گذارد؛ و چنانچه می دانید، امروز که روز حساب است معلوم نیست کجاست. چه بسا این آقای مصدق که همه را جاسوس می خواند به خوبی بداند او کجاست. زیرا اپنا به گواهی گواهان که یکی از این گواهان وزیر این آقای مصدق بود و شاید تنها مردی بوده از هیئت وزیران که تماس دایمی با این آقا داشته، وزیر دادگستری مصدق است که در تحقیقات صریحاً می گوید: «حسین فاطمی چیک ویکش با مصدق بود.» آن لفظی وزیر دادگستری ناله کرده و می گوید: «مصدق مرا که می خواست، دو دقیقه دیر می آمدم بمن فحش می داد. ولی فاطمی ساعتها در کنار تخت خواب بود و هر وقت دلش می خواست می آمد.» این گفتار او از یک طرف شبیه این است که از یک طرف خانه ۱۰۹ مکتب خانه بود و لفظی طفل مکتب خانه که او را به آن جا سپرده بودند؛ و از یک طرف او و دیگران سر نوشت ملت ایران را تعیین می کردند.

حسین فاطمی ظهر ۲۵ مرداد خبر نگاران داخلی و خارجی را جمع کرد، سند به آنها سپرد که شاه فراری است و حتی دریغ کرد که اسم شاه را ببرد. عصر در میدان بهارستان میبینگ داد که اگر ریاست دادگاه اجازه فرمایند گفتار او در همین دادگاه به عرض برسد. عین گفتارش که ضبط شده و عین صدایش را استماع فرمایید.

ابن حسین فاطمی سه سرمقاله نوشته است. عنوان سرمقاله روز ۲۵ مردادماه چنین است: «این دربار شاهنشاهی روی دربار سیاه فاروق را سفید کرد.» عنوان سرمقاله دوم یعنی ۲۶ مرداد: «خانمی که می خواست وطن را به خاک و خون کشد فرار کرد.» و عنوان سرمقاله ۲۷ مرداد این است که «شرکت سابق و روزنامه های محافظه کار لندن دیروز عزادار بودند.»

اینجانب قبل از اینکه نکاتی را از این مقالات بخوانم، به عرض می رسانم که این آقا که خود را عمل ایرانی را واپسته به محافل خارجی اعلام می کردند، تردید نیست که خود عامل خارجی هستند و یا باید باشند. بسا اینکه غیر مستقیم روی نظریات شخصی به اندازه ای افکارشان کوچک است که برای جاه و مقام حاضرند همه هموطنان آنان عامل خارجی اعلام شوند. آری ریاست دادگاه، ایرانی جاسوس می شود؟ آیا تمام این وجالی که از صدر مشروطیت تا زمانهای اخیر در این کشور بودند همه آنها جاسوسند؟ و همه آنها خائندند؟

اگر ما گفتار آقای مصدق را بگیریم، نطقها و خطابه های او را بررسی کنیم، زیاد دور تویم اعمال و نوشته های از روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد را مورد دقت قرار دهیم، حاصل و نتیجه این است که در کشور ایران دو سه نفر مرد وطن پرست



وجود دارند از قبیل مصدق السلطنه، حسین فاطمی، دکتر شایگان، مهندس رضوی و چند نفر دیگر. بقیه همه جاسوس و اجنبی‌پرست و خائند و همه از عمال بیگانه هستند.

این عجیب است، صدمه‌ای که مصدق به این کشور زد یکی همین است که غرور ملی ما را جریحه‌دار کرد. جوانان را مأیوس کرده پیران سالخورده را جاسوس اعلام کرد. به‌طور خلاصه معتقدم سالها باید زمانه‌داران این کشور زحمت بکشند تا ایرانی نسبت به ایرانی خطاب اجنبی‌پرستی نکنند، تا این نخم نفاق و کینه‌ای که این مرد و دشیاران او در این مملکت پاشیده‌اند خشک گردد.

بهر حال اینها را برای این می‌گویم که همان طوری که گفتیم در مورد رأی که صادر می‌فرمایید بی‌استی وضع منتهی، وضع روحی و سوابق او را در نظر بگیرید تا رأی که صادر می‌فرمایید عادلانه باشد. رأی شما رأسی است که بلاشک یک طرف آن ملت ایران است، یک طرف قانون اساسی ایران، یک طرف اساس سلطنت ایران و طرف دیگر دکتر محمد مصدق‌ها.

جملاتی از روزنامه باختر امروز قرائت می‌شود: در روز ۲۵ مرداد می‌نویسد: «خزاری بغداد نوکری و سردگی انگلیس را بر پادشاهی ملت خود ترجیح داد.» در مقاله دیگر می‌نویسد: «این جوان هوس باز با یک چنین اندیشه خام و احمقانه‌ای فراموش کرده بود ملتی وجود دارد که همه این مبارزات و افتخارات وطن و تمام جهات سلی شدن و مجموع عملیات... الی آخر.» در جای دیگر می‌نویسد: «من در طول دوازده سال اخیر هرگز به‌آستانه این جوان خوش خط و خال که مثل مار افسرده موقع ضعف و جبن سر درهم می‌کشد و در فرصت مناسب نیش جان‌گزای خود را می‌زند سر فرود نیاورده‌ام؛ و این آخرین دفعه که به‌ابتکار خودش نشان همایون به‌من داد، هرگز نشان اهدایی او را به‌سینه نزد.»

ملاحظه می‌فرمایید، شاهنشاهی که بدست دکتر مصدق حتی آن قدر عطف و مهربانی به‌مخرج داد که از یک فرد معمولی نیز خود را بی‌حق‌تر بداند و بدست دکتر مصدق در روزنامه‌ها چه مقالات مستهجنی که ننوشتند و چه گراورهایی که نکردند، این شاهنشاه با عطف و مهربانی جز مهربانی و عطف عملی انجام نداد. باز هم بسیار بجا است که نام شاه را نبریم. بگویم یک فرد بسیار معمولی ایرانی، یک کارمند دون‌رتبه یک وزارتخانه، این کارمند به‌بغداد می‌رود. آیا اگر اموری در کشور بغداد داشته باشد، مگر غیر این است که به‌وسیله سفیر کبیر ایران انجام دهد؟ این مرد یعنی دکتر محمد مصدق حتی حاضر نشد که به‌این شاهنشاه که بارها گفته است: «به‌کلام‌الله قسم خورده‌ام که به‌او خیانت نکنم»، حاضر نشد که شاهنشاه را در ردیف یک فرد بسیار عادی ایرانی بگذارد و لااقل سفیر ایران را منع نکند...

دکتر مصدق: من نگفتم. من دستور ندادم.

سرتیپ آزموه: ... تا با شاهنشاه تماس نگیرد. دکتر محمد مصدق در ایام ۲۴ تا ۲۸ مرداد نخست‌وزیر بودند، صبح گفتیم این نخست‌وزیر، وزیر خارجه دارد، وزیر خارجه اش حسین فاطمی است. صاف عرض می‌کنیم این نخست‌وزیر و حسین فاطمی یاغی نبودند. یا تشکیلات دولتی بوده و اینان وزیر بوده‌اند. وزرا مسئولیت دارند. این نخست‌وزیر آیا می‌شود قبول کرد که وزیر خارجه اش به‌سر تاسر دنیا اعلام کند که سفیر کبیر ایران با پادشاه مملکت تماس نگیرد و او اطلاع نداشته باشد؟

او اطلاع از زوایای صندوقخانه‌ها داشت. بساط جاسوسی که این مرد در این کشور راه انداخته بود در هیچ زمانی سابقه نداشته است. او نمی‌توانست ببیند دو نفر با هم دوست هستند، شبیه او ریختن نخم نفاق و شقاق بود. او

از این راه بهره برداری می کرد. او روی تختخواب خوابید. بود و جاسوسان بیشمار داشت. لحظه به لحظه از هر کس پدای شبیه می شد. چون خود مرد بی ایمانی است و چون خصلتش افتراست. مردان را به بند می افکند.

او نمی تواند بگوید: «وزیر خارجهام تلگراف به بغداد کرد و من خبر نداشتم.» او اگر این را بگوید، این زبان مجرم است. زبان مجرم است که می گوید: «نخست وزیر بودم، ولی از مطلبی که وزیر خارجهام به خبرنگاران داخلی و خارجی گفت و در دنیا پخش شد خبر نداشتم.» این آن موضوعی است که من عرض کردم، یعنی این کار ارزشش به مراتب بالاتر از اقرار است. او که می گوید: «دکترای حقوق هستم» به طور قطع این مطالب را می داند. این دستگاه عدالت است که دکتر مصدق را وادار می کند که الساعة در بین حرف من به ریاست دادگاه بگوید: «من خبر نداشتم.» اینجانب این را یک موفقیتی برای دادستان می دانم و مفتخرم که بالاخره دکتر مصدق را وادار کردم که چون ارواح شهدای ۲۸ مرداد هم اکنون گلوی او را می فشارند...

دکتر مصدق: خفهام کرده. [خنده حضار]

سرتیپ آزموده: ... خود با زبان خود بگوید: «خبر نداشتم که دکتر فاطمی چنین تلگرافی را کرده است.» این ارواح شهدای ۲۸ مرداد است که گلوی او را می فشارند تا باز خود را به مسخرگی بزنند. اینها برای دادستان او تش موقیبت است.

در این موقع یک ربع تنفس اعلام شد.

\*\*\*

پس از تشکیل مجدد جلسه، سرتیپ آزموده چنین به سخنش ادامه داد: عرض می شود صحبت این بود که حسین فاطمی روز یکشنبه ۲۵ مرداد ماه او هم مانند متهم ردیف یک طغیان کرد و دست به باغیگری گذاشت.

متهم ردیف یک چون در پناهگاه بود، صححنه را او اداره می کرد و مستقلاً و مشرکاً طرح بهم زدن اساس سلطنت و حکومت را می ریخت. همکاران و شرکای او به تعاقبت شدیدی دست زدند. عصر روز یکشنبه ۲۵ مرداد میتینگ بر پا کردند. تصور نفرمایید که این بر پا شدن میتینگ بدون نقشه قبلی و طرح تنظیمی بوده. به محض اینکه آفتاب روز ۲۵ مرداد طلوع می کند، اشرا و باغیان به دور هم جمع می شوند و طرح می ریزند. یکی از این طرحها که می توان آن را طرح شماره یک نامید، میتینگ روز ۲۵ مرداد است. اینها پس از گرفتن دستور از سرشد وانامی، در خانه ای در شاهرضا که خانه مهندس رضوی است - و مهندس رضوی آن نماینده ای بود که در تاریخ برای اولین بار گفت: «من نماینده ملت نیستم» - نامجلس کوییده شود تا یکی از دو هدفی که متهم ردیف یک داشته و آن مجلس بوده و بساید تسخیر گردد برآورده شود - در خانه چنین مردی جمع می شوند و برنامه میتینگ را تدوین می کنند. از گفتارها معلوم است که دعوی و مرافعه ای هم سر می گیرد. یکی می گوید: «من باید جلوتر از همه بگویم شاه نمی خواهم.» دیگری می گوید: «سهم من زیادتر است و من باید بگویم.» در هر حال بعد از ظهر روز ۲۵ مرداد در آن خانه چنین وضعی بوده است. نیساران بخوبی استحضار دارند که باغیان در جایی که از انتظار مغفی باشند، بر سر غنایم دعوا می کنند و بهر یکدیگر می کوبند.

بعد از این مقدمات، عصر روز ۲۵ مرداد فرا می رسد. متهم ردیف یک مأمورینی را در شهر نهران به فیهالیت راهی دارد که اشخاص را اجیر کنند. من نمی دانم اجرت آنان از کیسه شخص متهم ردیف یک پرداخته می شد یا از

درآمد اموال احمدآباد یا بیت‌العمال مسلمین. اینکه می‌گویم این است که عواید این شخص تکافو نمی‌کرده یک چنین صنعت‌هایی را به‌راه اندازند. باید مأمورین دیگر به‌دنبال کشف آن بروند و بفهمن این مخارج از کجا تأمین می‌شد است.

من باب مثال، کریم‌پور شیرازی به‌خودش هم اعتقاد ندارد. این کریم‌پور یکی از فعالین مبرز ایام ۲۵ تا ۲۸ مرداد بوده. این کریم‌پورها برای خاطر حضرت آقا نطق نمی‌کردند. اینها اجیر بودند. اجرت آنها را باید کشف کنند که منی آن از کجا بوده. واقعاً اگر آقای مصدق از عواید شخصی می‌پرداخت، چه خوب بود یک بنای مدرسه می‌ساخت یا آب‌انباری تأسیس می‌نمود.

میشینگ بر پا می‌شود. با اجازه ریاست محترم، دادگاه گفتار حسین فاطمی را خواهد شناخت. قبل از آن چیزی که باید گفت، این است که آقای مصدق چنانچه آگاهید، چه ضمن تحقیقات و چه در محضر این دادگاه، چنین بیان داشتند «هر یک از رجال» - که مقصودشان وزیران کفایی است - «اگر گفت مطلبی را مصدق گفت من قبول دارم.» در روزی که این بیان را در نزد من نمود، اصرار ورزیدم و گفتم: «آقای محترم، این که حرف نشد.» ایشان تأکید و تعرض کردند و گفتند: «حرف مرد یکی است؛ و به‌تو می‌گویم هر چه وزیران گفته‌اند، بدان که گفتار من است.» چگونه می‌شود وقتی امروز می‌گویم وزیر خارجه تلگراف به‌بنداد کرد و سه مقاله نوشت، می‌گوید: «من اطلاع نداشتم.» آخر ریاست محترم دادگاه، این جریانات عجیب نیست؟

مطلب دیگر این است که در تنفی یکی از آقایان محترم که ارادتی به‌ایشان نداشتم اظهار لطف کردند و تذکرانی به‌اینجانب با مدارکی دادند. به‌عرضشان رسانیدم و بی‌مناسبت نیست که در محضر دادگاه عرض کنم که رسیدگی به‌انهامات و اعمال آقای مصدق آنچه مربوط به‌انجام وظیفه دادستان ارتش است، از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد است که یاغی شده. اعمال زمان وزارت و صدارتش از وظایف دادستان ارتش خارج است. این گفتارهایی که در دادگاه نظامی به‌عمل می‌آید، انتشاراتی است که ذهن دادگاه محترم از سوابق منحصر شود. چون این اصل می‌باشد که چه برای بازرسی و چه برای دادستان و چه برای یک دادگاه اعم از نظامی و عمومی، سابقه متهم و روحیات او و خصایلش عامل مؤثری برای قضاوت است.

در جلسه گذشته شاید عرض کردم که اینجانب نه مرد سیاسی هستم و نه بضاعت علمی دارم. اطلاعات من به‌ار اندازه‌ای است که بتوانم روی وضعیات این متهم سخن بگویم. نکته دیگر این است که رسیدگی به‌اعمال ایشان از حدود وظایف دادستانی خارج است.

دکتر مصدق، محل تکفیر است.

سرتیپ آزموه: تشکر می‌کنم که مرا رهون عواطف قرار می‌دهند که من چون مایل نیستم، هر چه می‌گویم - کمک هموطنان عزیز من هست که عرض کردم. اکثراً ارادت حضوری ندارم.

به‌هر جهت سرکار ریاست دادگاه اجازه می‌فرمایید عین صدای حسین فاطمی که در میشینگ عصر ۲۵ مرداد ب

شرکت داشته و نطق کرده به‌سمع دادگاه برسد؟

رئیس: خواهش می‌کنم بفرمایید.

در این موقع نظر دکتر حسین فاطمی توسط دستگاه ضبط صوت که در هنگام تنفس روی میز سرتیپ آزموه گذارده شده بود، پخش گردید.

دکتر مصدق ابتدا هنگامی که صدا پخش می‌شد انگشت خود را در گوشهای خود گذاشت. ولی بعداً توجه خود را به آن صدا معطوف داشت.

سکوت کاملی محیط تالار آئینه را فرا گرفته بود. حضار با توجه خاصی به نطق دکتر فاطمی گوش می‌دادند. گر چه صدای وزیر خارجه سابق به‌طور مشخص شنیده نمی‌شد، ولی کم و بیش جملاتی که در روز شنبه ۲۵ مرداد در میدان بهارستان گفته بود مفهوم می‌گردید.

مدت چند دقیقه نطق از دستگاه ضبط پخش گردید. پس از آن به دستور سر نایب آزموده دستگاه را متوقف کردند. و بلافاصله از تالار آئینه بیرون بردند.

میس سر نایب آزموده چنین به صحبت خود ادامه داد:

ملاحظه فرمودید که آقای دکتر مصدق که در این دادگاه دو سه بار واژه «نعره» را استعمال نمودند و گفتند: «در گیرخواست نوشته شده نعره می‌کشیدند.» این مطلب حقیقت دارد. می‌گویند: «نخست‌وزیرم و در آن روزها نخست‌وزیر بودم.» این صدا، صدای وزیر خارجه این نخست‌وزیر بود. هر خاتمه سخن پراکنی می‌گوید: «ایران نو باید بسازیم.» ایران نوی که می‌خواستند بسازند، یعنی تمام تاریخ چند هزار ساله ایران را به‌طور اندازند تا ایران بشود ایران نو. ایران نو ساختن هیچ مفهومی دیگر جز این ندارد. حق هم با آنها بود. زیرا از دریچه چشم آنان مصدق بود و چند نفری از قماش فاطمی. بقیه رجال و هر کس سرش به تنش می‌آرزید جاسوس بودند و بیگانه‌پرست. مردم هم مردمند و کار به این سرخها ندارند. پس باقی می‌ماند ایران نو و مردان نو. مرد شو، یعنی کسی که ۷۵ سال از عمرش سپری شده و همواره دم از آزادی و استقلال ایران و قانون اساسی ایران و سلطنت ایران زده و اظهار چاکری نسبت به پادشاه ایران نموده است، این چنین شخصی وقتی می‌گوید: «می‌خواهم ایران نو بسازم.» یعنی «تمام آن سرخها مقدمه‌چینی و فریب دادن مردم ایران بود تا آن موقعی برسد که ایران نو بسازم.»

در گیرخواست نوشته‌ام به‌طور کلی مندرجات روزنامه‌های وابسته به منتهم ردیف یک، در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه — که در واقع مدیر و نویسنده و ناشر آن شخص منتهم بوده است — و به‌طور کلی گفتارهای رادیسوی و سخن پراکنیهای سخنگویان مصدق السلطنه همه حاکی از وقوع جرمی است که منطبق با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش است. اینجانب اگر بخواهم به شرح و بحث پردازم، ساعات زیادی وقت دادگاه را می‌گیرم. برای اجتناب از این موضوع، اجازه می‌خواهم درباره مندرجات این روزنامه‌ها یک توضیح کلی بدهم. یقین است دافوسان محترم خود تمام مندرجات روزنامه‌ها را با دقت قرائت فرموده‌اند و می‌فرمایند و تشخیص لازم را خواهند داد.

روز ۲۵ مرداد روزنامه‌های منتسب به دستگاه مخوف طبق معمول به‌مدح و ثنا پرداخته‌اند. روز ۲۶ مردادماه شروع می‌شود که در روزنامه‌های آن دستگاه هدف اصلی اعلام گردد. روزنامه نیروی سوم سر مقاله‌اش چنین است: «این هم البته دربار و محمدرضا شاه خائن — محمدرضا شاه خائن باید محاکمه و مجازات شود. عنصری که جبر تاریخ علت وجودی مقام او را نمی‌کرد. با تکیه به گارد مسلح خود در تاریکی شب چون دزدان و آدمکشان به تهیضت ملی ما پوروش آورد. عیاشی و خوشگذرانی و توطئه علیه ملت تنها سرگرمی محمدرضا شاه در این دوازده سال اخیر بوده است. پادشاه خودسری که مانند آدمکشان بر خانه نخست‌وزیر هجوم می‌آورد، باید به‌سزای خود برسد. تکلیف آینده را ملت با فرماندوم تعیین خواهد کرد.»

این سر مقاله روز ۲۶ مرداد نیروی سوم با عکسهایی که مربوط به موضوع مقاله است و ملاحظه خواهد فرمود. روزنامه جبهه آزادی، ارگان مرکزی حزب ایران — یعنی آن حزبی که مصدق السلطنه تمام افراد سرشناس آن را

بنیانگذار ایران نو می‌دانست، که همه ملت ایران آنها را می‌شناسند و می‌دانند که در روز خود ایشان به عضویت در حزب ایران افتخار می‌کردند، همه ملت می‌دانند که ایشان چگونه بیت‌المال مسلمین را غارت و چپاول می‌کردند. این ارگان مرکزی حزب ایران عنوان سرمقاله‌اش در روز ۲۶ مرداد پس از اینکه می‌نویسد در میننگ دپروز مسهندس زیرک‌زاده چه گفت، چنین است: «دولت ملی ما باید شاه را مستعفی اعلام و شورای سلطنتی تشکیل دهد.»

این ارگان مرکزی حزب ایران که مقاله مفصلی نوشته است، نظری به موقع اجرا گذاشته شد؛ یعنی اشرار در خانه ۱-۹ اجتماعات پی در پی کردند که شورای سلطنتی تشکیل دهند. عجیب است شورای سلطنتی یعنی شورای که شخص پادشاه موقعی که ضرورت باشد خود تعیین می‌کند که چند نفری وظایف سلطنت را در عوض شاهنشاه انجام دهند. یاغیان از یک طرف گفتند دولت ملی ما یعنی دولت یاغی شاه را مستعفی اعلام کند و از طرف دیگر گفتند شورای سلطنتی تشکیل دهند.

پرونده امر می‌رساند و مندرجات این روزنامه‌ها هم چنین می‌فهماند که چنین مقرر بوده که در روز ۳۰ مردادماه مسخره‌بازی و فراندوم عملی شود تا ایران تو روی کار آید و مردی پس از هفتادوسه سال به طغولیت رجعت کند. بک توضیح باید به عرض برسانم و آن این است که روزنامه نیروی سوم گرداننده آن کسی می‌باشد که سابقاً در حزبی دیگر بوده، با انشعابی که به عمل می‌آید، روزنامه نیروی سوم راه می‌اندازد و این روزنامه ارگان آقای بانی ایران نو بوده است.

روزنامه شهیاز ارگان جمعیت ملی مبارزه با استعمار که عجب عبارت زیبا و قشنگی است - در بالا با خط درشت می‌نویسد: «برای تعیین تکلیف دربار باید مجلس مؤسسان فوراً دعوت گردد.» و عنوان مقاله‌اش این است: «شاه خائن از بیم خشم و نفرت ملت بیدار ایران به دامن اربابان خود گریخت. عامل توطئه‌های ضد ملی دوازده ساله اخیر آخرین ضربت خود را وارد ساخت و عکس‌العمل شدید نیروهای ضد امپریالیستی تاب مقاومت نیاورد و فرار کرد. تشکیل شورای سلطنتی کافی نیست. باید مجلس مؤسسان برای تعیین تکلیف شاه خائن و برچیدن خیانت دربار فوراً بر اساس انتخابات آزاد دموکراتیک تشکیل گردد.»

روزنامه نجات که آن هم لا بد با استعمار مبارزه می‌کرده، لا بد غیر - به طور قطع به قول خودش با استعمار مبارزه می‌کرده، این طور نوشته: «شاه خائن پس از شکست کودتای نظامی بر شیب فرار کرد و دیروز وارد بغداد شد. این عنصر باید به ارتکاب هزاران جرم و خیانت دوران سلطنت خود شیاباً محاکمه و محکوم به اعدام شود. و غیره...»

روزنامه خاورزمین هم عنوان می‌کند: «ما شاه نمی‌خواهیم.»

روزنامه آبادان ارگان حزب ملت ایران بر بنیاد بان ایرانیسم سرمقاله‌اش چنین است: «تنگ و نفرت پسر شاه خیانتکار و جاسوس. در آستان دو راه تاریخ به فرمان ناسیونالیسم گردن نهیم.»

دادگاه محترم ملاحظه می‌فرمایند که اینها سند قطعی و غیر قابل انکار است که نه متهم می‌تواند بگوید که «از اینها خبر نداشتم» و نمی‌تواند بگوید که «من به کلام الله مجید خیانت نکردم و به شاهنشاه خیانت ننمودم.» این شاهنشاه در طول دوازده سال سلطنت جز عطف و مهربانی، جز اینکه همواره در فکر ملت باشد آیا قصد و غرض دیگری داشته است؟ این شاهنشاه چرا در عنوان جوانی موهای سرش سفید است؟ آیا خصلت ایرانی است که با این شاهنشاه چنین معامله‌ای کند؟

این مرد یعنی این متهم ردیف یک است که سرمقاله این روزنامه‌ها را دستور داد بنویسد؛ و این سنگ را برای ملت ایران به بار آورد که هر خواننده و هر ایرانی شرم دارد که این مقالات را بخواند.

قبل از ظهر مختصراً عرض کردم که وضع به نحوی بوده که شهپاز و شجاعت و ارگان حزب ایران و غیره همه متصدماً می‌گفتند و می‌نوشتند: «شاه نمی‌خواهیم». در این جهت و برای وصول به این هدف هم متحد القول بودند. اینها هم مثل آن باغیانی که طرح میتینگ ریختند و دعواشان در می‌گیرد، یک مختصر دعوائی در پیششان بوده. شهپازیون می‌گفتند که برای تعیین تکلیف برای ایران تو باید مجلس مؤسسان نوراً دعوت گردد. حزب ایران و نیروی سوم می‌گفتند برای تعیین تکلیف و برای ساختن ایران تو باید مراجعه به آرای عمومی شود.

اگر ملاحظه می‌فرمایید که پس از روز ۲۵ مرداد باغی ردیف یک این کیفرخواست چند روزی مجال داد که ایران تو ساختن به تأخیر افتد. از این جهت بود که این مختصر اختلاف را بین شهپازنوسها و ارگان حزب ایران تو پسها مرتفع کند. و الا این شخص سرسخت در همان ساعت ۶ روز ۲۵ مرداد ایران تو را ساخته بوده و پشت یا به قانون اساسی و حقوق اساسی ملت ایران به یکباره زده بود. تردید ندارم هم اکنون تجسم ارواح شهدای روز ۲۸ مرداد که من سر تعظیم به آنها فرود می‌آورم و به بازماندگان آنها تسلیت می‌گویم، گلوی این مستهجم را می‌نشد. این بسالترین مجازاتهاست. دادستان اعمالش را روی این میز می‌ریزد که چه خوابی برای ملت ایران و برای ناموس فردی و اجتماعی ما دیده بود.

در کیفرخواست نوشته‌ام انحلال مجلس شورای ملی و تعقیب آن دسته نمایندگان که در برابر مقاصد کشور پربانده دکتر مصدق مقاومت می‌کردند، خود مؤید مجرمیت اوست. دادرسان محترم به‌طور قطع مستحضرند که این مرد چگونه فوه قانونگذاری را خلیج کرد. این مرد در همان روز ۲۵ مرداد ما دو سه تن از نمایندگان را که سر انقیاد و اطاعت به او فرود نیاورده بودند گرفت و به زندان افکند.

دکتر مصدق: چنین چیزی نیست.

سرتیپ آژموده: این مرد، مردی است آزادبخواه، حافظ قانون اساسی ایران در کیفرخواست تصریح شده است که از وزارت کشور مرد باغی به استناد آن و فرمانداریها و بخشدارها دستور صادر می‌شود که منتظر مراجعه به آرای عمومی باشند. حدیث که آن را ضمیمه پرونده نموده‌ام.

باید از این مرد پرسید که توضیح دهد برای چه امری می‌خواست به آرای عمومی مراجعه کند؟ آرای عمومی مراجعه‌اش برای ساختن ایران تو بود که مردی با عوی سپید در آخر عمر بیاید و ایران تو بسازد در روزهای شوم ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه اداره اطلاعات شهر بانی فعالیت عجیب و غریبی داشته است. دستور می‌دهد که اگر افرادی از خانواده سلطنت بخواهند از نقطه‌ای از کشور مسافرت کنند نحت نظر باشند. این برای مردی که یک عمر دم از آزادیخواهی می‌زد ننگین است. من به عنوان یک ایرانی ننگ دارم که مردی در این کشور عمری بگذرد: «آزادیخواهم» ولی افسراد این کشور را از هر طبقه و مقام زیر نظر بگیرد. تردید ندارم که اگر ایران تو ساخته شده بود، افراد این کشور حق نفس کشیدن هم نداشتند. باید برای نفس هم از آن کسی که در رأس ایران بود کسب اجازه کنند. دستگاه مخوف مفهومی همین است که در کیفرخواست به عنوان دستگاه وحشتناک و مخوف مصدق السلطنه نام برده می‌شود.

در ساعت ۶ بعد از ظهر جلسه پایان یافت و جلسه بعد به ساعت ۱۰ صبح چهارشنبه ۲۷ آبان موکول شد.

## جلسه دهم

دهمین جلسه رسیدگی در ساعت ۱۰ با مدت روز چهارشنبه ۲۷ آبان ۱۳۳۲ در سالار ائینه سلطنت آباد تشکیل گردید. بعد از فرائد صورت جلسه قبل، سرلشکر مقبلی رئیس دادگاه خطاب به سرتیپ آزموه گفت: اگر مطالبی دارید بیان نمایید.

سرتیپ آزموه: هیئت محترم دادستان، در تباله بیانات قبلی که بیان کیفرخواست می‌باشند، محترماً به عرض می‌رساند: همان طوری که مستحضرند، متهم ردیف یک گفته است و می‌گوید: «نخست‌وزیرم» اینجانب به عرض رسانیدم که گفتارهای منم از چه فرار است. اساساً گفته‌هایش مینا و مأخذ ندارد و همه گفتارهایش مؤید کیفرخواست اینجانب است. وقتی مأمورین تحقیق یعنی بازپرس و دادستان در امری که آن را مورد تعقیب قرار داده‌اند علم و یقین حاصل می‌نمایند، به تحقیقات خاتمه می‌دهند. خانم تحقیقات با منجر به منع تعقیب منم می‌شود یا صدور کیفرخواست. منم حاضر چون وضع خاصی داشت و وضع خاص این بود که ملت ایران را قریب داده بود، مأمورین تحقیق از آن رویه عادی پا را فرائد نهادند.

دیروز به عرض رسانیدم به محض اینکه متهم ردیف یک در اولین جلسه تحقیقات گفت: «نخست‌وزیرم»، همین یک واژه کافی برای اثبات ادعای دادستان بود. منتهی تحقیقات ادامه داده شد تا کوچکترین نکته ابهامی برای هیچ فرد ایرانی باقی نماند. در مرحله دادگاه نیز حال بهمان منوال است.

اینجانب به عرض دادگاه محترم می‌رساند و مصرأ تقاضا می‌نمایم که در این دادگاه باید منم به سوالات من، به بیانات من مو به مو پاسخ دهد. از ریاست محترم دادگاه استدعا می‌نمایم هر گاه بیاناتی که درباره تشریح کیفرخواست به عرض رسانیدم و مدارکی که ضمیمه پرونده نموده‌ام کافی نیست، دادگاه قانوناً می‌تواند برای کشف حقیقت هر گونه توضیحی از اینجانب بخواهد و هر گونه مدرکی که لازم می‌دانند از هر کجا و از هر مقام مطالبه فرمایند. این نص صریح ماده ۱۹۵...

سرهنگ آرمین: ۱۹۸.

سرتیپ آزموه: ... قانون کیفر ارتش است.

بعد حال در اوصاف متهم ردیف یک گفتیم مردی است خودبین و حيله گر. به مأمور تحقیق گفت: «نخست‌وزیرم». در این دادگاه هم بدقعات و کرات گفت: «نخست‌وزیرم». در دادستانی ارتش نامه‌ای وجود داشت که عیناً فرائد می‌کنم و برای ضبط در پرونده امر به دادگاه محترم تقدیم می‌کنم. توضیحاً به عرض می‌رسانم که مدارک ضمیمه شده به پرونده کافی است. هر گاه ملاحظه می‌فرمایید توضیحاتی داده می‌شود یا نامه‌هایی ارائه می‌شود. همه برای این است که مطلب برای عادیترین مردم بخوبی روشن شود.

نامه مورد نظر من که به دادگاه تقدیم می‌کنم تاریخش صبح دوشنبه نهم شهریور ۱۳۳۲ به دستخط دکتر محمد مصدق و به امضای دکتر محمد مصدق است. عنوان این نامه عیناً چنین است: «هیئت محترم وزیران، نهم شهریور فوقی بوده است که متهم ردیف یک دستگیر شده بود و در باشگاه افسران بر سر می‌برد. در نهم شهریور متهم ردیف یک نامه‌ای صادر می‌کند که نه می‌تواند بگوید: «خطم نیست» و نه می‌تواند امضای خود را انکار کند. دکتر مصدق: صحیح است. خطاب به هیئت محترم وزیران است.

سرتیپ آزموه: حال از این متهم باید پرسید: «مگر در باشگاه افسران اجباری بود یا کسی جناب عالی را وادار کرد که نامه‌ای صادر کنی که عنوان آن نه تنها هیئت وزیران باشد بلکه آن هیئت را محترم دانسته‌ای؟ اگر خود نخست‌وزیری، پس این نامه چیست؟

دکتر مصدق: قانونی، عرض کردم.

سرتیپ آزموه: اگر خود نخست‌وزیری و فرانت کجاست؟

دکتر مصدق: جیس.

سرتیپ آزموه: به هر حال این نامه را فرانت و تشریح می‌کنم:

صبح روز دوشنبه نهم شهریور

هیئت محترم وزیران

دیشب برای اولین بار از رادیو اطلاق مجاور شنیده شد که اینجناب اقدامات خلاف قانونی به عمل آورده یا در صدد چنین اقداماتی بوده‌ام. اینجناب در عادت تصدی خود جز برای پیشرفت نهضت ملی ایران و جز بر طبق قانون و اختیارات قانونی قدمی برنداشتم؛ و اگر عرض دست داد جواب این اتهامات را با دلایل آن به عرض ملت ایران می‌رسانم. ولی از جواب دادن در اینجا ناگزیرم. زیرا جواب ندادن آن به مصلحت کشور نیست و آن این است که در رادیو گفته شد اینجناب در صدد تغییر رژیم بودم و دلیل آن هم دستور تهیه به آرای عمومی است. این اتهام کاملاً بی‌اساس است. زیرا دلایل عذیده در دست است که نه اینجناب در صدد تغییر رژیم بودم و نه مراجعه به آرای عمومی برای تغییر رژیم بوده است. امیدوارم محکمه صالحه بزودی تشکیل شود تا اگر امر بر عده قلیلی از مردم ایران مشبه شده است برای آنها روشن شود. دکتر محمد مصدق

این نامه را فرانت کردم و ملاحظه می‌فرمایید متهم هیئت دولت فعلی را که نخست‌وزیر قانونی آن تیمسار مهید زاهدی است، با دست خود و به امضای خود به رسمیت می‌شناسد.

دکتر مصدق: مثل اینکه همین دادگاه را شناختم.

سرتیپ آزموه: صرف نظر از اینکه او به رسمیت بشناسد یا نه، ارزشی ندارد. زیرا او را دادستان ارتش مجرم می‌داند و تعقیب نموده به جرم بهم زدن اساس حکومت و خیانت به حقوق اساسی ملت ایران، گفتم حیل‌گر است...

دکتر مصدق: هوم، هوم!

سرتیپ آزموه: ... اگر در این دادگاه بگوید: «این هیئت محترم وزیرانی که نوشته‌ام، مثل این است که این دادگاه را تبعیضاً صالح می‌دانم». این بهترین اقرار شخص حیل‌گر است. شخص حقیقت‌خواه و حقیقت‌پرست... دکتر مصدق: که چنین چیزی نمی‌گوید.



سرتیپ آزموده... هیچ وقت نامه‌ای نمی‌نویسد و کسی را بدنامی نمی‌خواند که بعداً یا کمال وقاحت و با کمال بی‌شرمی بگوید: «روی مصالحی نوشتم» این آیین، آیین حیله‌گری که این منتم در دوران صدارتش از این حیله‌گریها بسیار دارد و در همین دادگاه در بین حرف من حرف می‌زند، خود نشانه‌ی این است که در محضری که نشسته راه فرارش از جنگال عدالت بکلی مسدود است. اینجا نه شهدی مهدی است که نزدیانی بگذارد و نه دیوارهای چهار متری آن به نحوی است که بتواند بام به‌بام فرار کند. اگر قدرت داشت تردید ندارم که چنین عملی انجام می‌داد. بهر حال خوب است منتم ردیف یکا بنشیند و به گفتارهای من با کمال دقت توجه نماید. همان طور که گفتم، شاید حواشی جمع شود و در این آخر عمر با اقرار به گناه...

دکتر مصدق: عاقبت بخیر بشود.

سرتیپ آزموده: ... امید بخشش الهی داشته باشید.

منتم ردیف یکا در این نامه می‌نویسد: «از رادیوی اطاق مجاور شنیدم.» از دادگاه محترم استدعا می‌کنم در هر حال ما باید خود را در وضع روز و در موقعهایی که بیان می‌کنم بگذاریم. ما باید باشگاه افسران را مجسم کنیم، منتم در اطاق مجللی از آن باشگاه روی تختخواب لمبده، ظاهر امر این است که این منتم سرسخت نه تنها در روزی که در باشگاه افسران در اطاقی روی تختخوابی لمبده بود، در تمام مدت صدارتش همین وضعیت را داشت. چه بسیار مواقع او را دیده‌ام در خانه ۹-۱۰ که حتی انسان که فریاد می‌کشید گوشش سنگینی داشت؛ و این مواقعی بود که به نفع و صرفه‌اش نبود.

در همین دادگاه ملاحظه می‌فرمایید اگر شخصی وارد نباشد، خیال می‌کند که به قدری علیل و بیمار است که جگر هر شخصی برایش کباب می‌شود.

دکتر مصدق: غیر از شمر.

سرتیپ آزموده: این آقا از رادیوی اطاق مجاور می‌شنود و نامه می‌نویسد. سراسر این نامه دو مطلب اساسی را ثابت می‌نماید: یکی اینکه برخلاف آنچه می‌گویند «نخست‌وزیرم»، خود هیئت وزیران فعلی را شناخته. ثانیاً باز هم سراسر این نامه عوامفریبی است و گول زدن مردم و مقامات است. چون در این نامه اشاره کرده به مراجع به‌آزای عمومی و می‌گوید: «درصدد تغییر رژیم نبوده‌ام»؛ و تقاضا کرده جلسه‌ی محاکمه تشکیل شود. «باو می‌گویم: «این گوی و این میدان. جلسه‌ی محاکمه تشکیل شده. بیان ادعا می‌گردد. در مقام دفاع باید پاسخ دادستان را بگویی.» بهر جهت این نامه را برای ضبط در پرونده به‌منشی دادگاه می‌دهم.

در جلسه‌ی گذشته، پس از بیان قسمتی از کیفرخواست، به‌این نتیجه رسیدم که دستگاه محفوف‌بصدق‌السلطنه‌ای از چه فرار بود. خلاصه‌ی مطلب این بود که یا حزب توده و ایران و اشخاصی امثال رضوی‌ها و شایگان‌ها که در بین آنها کریم پورشمیرازی هم بود، دستگاه و حشمتاکی به‌راه انداخته بود که هر گاه به‌هدف نهایی رسیده بود در این کشور کسی حتی حق نفس کشیدن هم نداشت مگر اینکه با همان واسطه‌ها از خانه ۱۰۹ اجازه بگیرد. هر چند همان طوری که در کیفرخواست نوشته‌ام، صابون این آقا به‌جامه اکثر خانواده‌های ایرانی خورده است. همه افراد نجیب ایرانی بخوبی وضع را سنجیده‌اند.

دیروز که مثالی برای اصناف محترم زدم، چیزی است که همه مردم به‌چشم دیده‌اند. با وجود این، بی‌مناسبت نمی‌دانم به عرض رسانم که این منتم نه تنها با گفتار و نطق و نوشته و تبلیغات این کشور را لعن‌مال می‌کرد، بلکه درصدد کوییدن همه آنها یکی پس از دیگری بود. نه تنها تمام فضایل بشری را داشت از ملت نجیب ایران سلب

می‌کرد، نه تنها جوانان این کشور را که رجال آتیه باید باشند از کسب دانش و کمال و فضیلت بازمی‌داشت و در کوچه و خیابان به‌زنده یاد گفتن وادار می‌کرد، و بالاخره نه تنها این صفت قابل تحسین ایرانی را که جوانان به‌سیر مردان احترام می‌گذاشتند سلب کرده بود و همهٔ پیرمردهای این کشور را که مویشیان در راه خدمت به‌مسلکت سپید شده بود خانه نشین کرده و آنها را عامل اجنبی می‌دانست، عملاً نیز هر موقع که زورش می‌رسید سعی می‌کرد رجال این مملکت را به‌زندان بکشد و از این عمل لغت می‌برد. عرض کردم همهٔ آنها را ملت ایران دیده و همهٔ جرایمش جرم مشهود است. جرم مشهود دلیل و مدرکش مشاهدهٔ ناظرین آن جرم است.

این منتهم با این اوضاع و احوال، روز ۲۵ مرداد یاغی می‌شود. لحظه به‌لحظه طغیان می‌کند. روز ۲۶ مرداد امریه صادر می‌کند به‌تمام مراجع انتظامی، حتی به‌باشگاه هواپیمایی و ادارهٔ گمرکات و هر جا که خیال می‌کرده به‌واسطهٔ آن می‌تواند افکار شیطانی را بموقع عمل گذارد. من باب نمونه، امریه‌ای را که به‌ستاد ارتش صادر کرده به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم. این امریه، و دستوری را که رئیس وقت ستاد ارتش یعنی منتهم ردیف دو در اجرای امر منتهم ردیف یک به‌تمام لشکرها و تیپهای کشور صادر کرده تقدیم دادگاه می‌کنم:

تاریخ ۲۶ مرداد ماه ۱۳۳۲  
شمارهٔ ۱۷۲۰۶

ستاد ارتش،

مقتضی است به‌مأمورین مربوطه اکیداً دستور فرمایید که نهایت مراقبت را به‌عمل آورند که از فرار سرلشکر زاهدی جلوگیری شود. چنانچه تسامحی شود، موجب مسئولیت خواهد بود.  
نخست‌وزیر، دکتر محمد مصدق

بخشنامه - رمز

خیلی خیلی فوری

لشکرها و تیپهای خارج،

قدغن فرمایید به‌کلیهٔ واحدها و پادگانهای مرزی مربوطه دستور اکید فرمایند مراقب باشند چنانکه سرلشکر پازنسته زاهدی خیال فرار داشته باشد فوراً دستگیر و تحت‌الحفظ به‌تهران اعزام شود.

سرتیپ ریاحی

ریاست محترم دادگاه، آبا همین مدارک کافی نیست که مردی که یک عمر آزادبخواه می‌گفت بودم، دروغش در این دادگاه ثابت شود؟ اینها قابل بررسی و قابل دقت است. اینها را ملت ایران باید بدانند. نکتهٔ حساس در ایمن دو نامهای که خواندم نا‌آنجا که به‌نظم می‌رسد عریضی است که عرض می‌کنم. تاریخ صدور امریهٔ دکتر محمد مصدق به‌ستاد ارتش ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ است. تاریخ صدور امریهٔ ستاد ارتش به‌تمام لشکرها و تیپهای خارج ۳۲/۵/۲۵ است. رئیس ستاد ارتش، یعنی منتهم ردیف دو، یک روز به‌پیشواز امریهٔ مصدق یاغی می‌رود. اگر در کجفرخواست نوشته‌ام که این دو منتهم یکی به‌انکای دیگری مرتکب جرم شده‌اند، باز هم می‌گویم روی هوا نوشته نشده. منتهم ردیف یک وزیر دفاع ملی خود را می‌شناخت. این وزیر دفاع ملی قلابی خودش با منتهمی مهدی و کریم‌پور می‌توانست لحظه‌ای در

خانه ۱۰۹ مرتکب هزار جنایت گردد.

دکتر مصدق: اگر می‌توانستم که فرار نمی‌کردم.

سرتیپ آزموده: تشریح کردم که این مرد خانه‌اش را چگونه حراست می‌کرد. اساساً ساکتین خیابان کاخ به جرم اینکه خانه‌شان مجاور خانه این مرد یاغی بود خواب و آرام نداشتند. هنوز آثار گلونه بعد و دیوار خیابان کاخ باقی است. هنوز هستند زنان و مردانی که در آن خانه‌ها از پس در اضطراب پسر برده‌اند بیمار و بستری هستند. هنوز هم که هنوز است وحشت‌زدگانی هستند که معلوم نیست خانه خود را چگونه ترک کردند و به کجا رفته‌اند.

بهر جهت روز ۲۶ مرداد روزی است که در حدود سی ساعت بوده است که متهم ردیف یک فرمان عزل را دریافت کرده و رسید آن را داده بود. این سند سند یاغیگری است. این مرد مثل اینکه قوه عقل را هم از دست داده بود. چون یاغیان معمولی سند به جانی گذارند. ولی این را هم تردید ندارم که از فرط طفیان، از فرط بی‌ایمانی و از فرط احساساتی است که بک بک بشر متوسط فاقد آن احساسات است که در این مرد به حد افراط وجود دارد. از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم از این مرد بپرسند: «اولاً روز ۲۶ مرداد چه کاره بودی؟ ثانیاً به چه مجوزی دستور دستگیری یکی از افراد این کشور را صادر کردی؟» ثالثاً نسیسار سرلشکر زاهدی در روز ۲۶ مرداد نخست‌وزیر قانونی کشور بودند. این مرد این موضوع را بخوبی می‌دانست. کما اینکه تمام رادیوهای جهان بلافاصله پس از روز ۲۵ مرداد در سراسر گیتی اعلام نمودند که نخست‌وزیر قانونی ایران نسیسار زاهدی است.

آیا باز من باید سند یاغیگری ارائه دهم؟ این مرد بخوبی می‌دانسته که خود یاغی است و نخست‌وزیر قانونی کیست. دستور می‌دهد نخست‌وزیر قانونی را دستگیر کنند. دستور می‌دهد به سراسر کشور همه مأمورین ابلاغ نمایند که هشیار باشند اگر نخست‌وزیر قانونی ایران را دیدند، او را تحت‌الحفظ به بارگاه مرد یاغی بیاورند....

دکتر مصدق: مرد نیست، نامرد است.

سرتیپ آزموده: ... حتی در امریه تصریح می‌نماید چنانچه تسامحی در این باب به عمل آمد موجب مسئولیت شدید خواهد بود. جالب توجه است که منم یا همه این حرفها، باز هم خود را به سفرگی می‌زند....

دکتر مصدق: هوم!

سرتیپ آزموده: ... ولی دادگاه محترم بدانند، دیروز هم گفتیم این مسخرگیاها با مسخرگیهای پیش این تفاوت را دارد که هم اکنون و در همین لحظه عذاب می‌بیند و روح شهدای روز ۲۸ مرداد گلوی او را سخت می‌فشاید. این خاصیت مجرم در محضر عدالت است، هر اندازه که سرسخت باشد و بخواهد که از جنگال عدالت فرار کند.

بمناسبت این دو نامه‌ای که تقدیم کردم، یک توضیح مختصری را باید به عرض برسانم و آن این است که منم ردیف یک در این دادگاه عنوان نمود که «چرا فرمان عزل مرا ساعت یک صبح آوردند؟» در تحقیقات گفته و شاید در این دادگاه هم گفت یا بگوید که «چرا نخست‌وزیر قانونی که روز ۲۲ مرداد ماه فرمان انتصاب خود را دریافت نمود نیامد و طبقه قانونی خود را انجام دهد؟» ملاحظه می‌فرمایید که روز ۲۶ مرداد این مرد یاغی دستور داده است که نخست‌وزیر قانونی را دستگیر کنند و به زندان افکنند.

در توضیحات خود به عرض رسانیدم که تردید ندارد اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تنها و تنها برای اینکه کوچکترین گزند به یک فرد از مردم وارد نشود، اجباراً و موقفاً خاک کشور را ترک فرمودند. نخست‌وزیر قانونی کشور نیز برای اینکه کوچکترین آسیبی به فردی وارد نشود، به محض دریافت فرمان نصب عملاً مقام خود را تصدی نکرده و به انجام وظیفه مشغول نشدند. اگر مقام شایخ سلطنت نظرشان غیر این بود، این منم قابلیت این را نداشت که

بتواند لحظه‌ای در انفصال او تردید کند. او را آنجا سرچایش می‌نشانند.

این مدرکی که دادیم، تأیید این عرایض است. زیرا ملاحظه می‌فرمایند روز ۲۵ مرداد اسر صادر می‌شود که نخست‌وزیر قانونی را دستگیر کنند و روز ۲۵ مرداد نیز کتباً نخست‌وزیر فلایی - مانند همان نخست‌وزیری که در سال ۲۴ در آذربایجان نخست‌وزیر بود؛ او هم تشکیلاتی مانند تشکیلات دولتی به‌راه انداخته بود و اتفاقاً از بعضی جهات او شاید وضعیت روپراه‌تر از این بود. زیرا این متهم ما یک عمر دم از آزادیخواهی می‌زد و شاید او آزادیخواه نبود - دستور می‌دهد که نخست‌وزیر قانونی را دستگیر کنند همان طوری که در کیفرخواست نوشته‌ام. این غیرت و مردانگی مردم شاه‌دوست تهران و همه کشور بود که مردیانی را مجبور به فرار کرد ولی متأسفانه در این گیرودار عده‌ای از هموعان ما شریعت شهادت نوشیدند.

در این هنگام که ساعت ۱۰/۵۰ بود نفس داده شد.

پس از یک ربع ساعت اعلام شد که جلسه دادگاه تشکیل می‌شود. ولی چند لحظه بعد اطلاع رسید که دنباله جلسه به ساعت ۳ بعد از ظهر موکول گردیده است.

به طوری که گفته می‌شد علت تأخیر جلسه، کسالت سرتیپ آزموده بود. در تماسی که یکی از خبرنگاران با یکی از داورسان دادگاه به عمل آورد، وی ضمن تأیید اضافه کرد که کسالت دادستان ارتش بر اثر استنشاق هوای داخل دادگاه بوده است.

\* \* \*

ساعت ۳/۱۵ بعد از ظهر جلسه دادگاه مجدداً تشکیل شد. پس از اعلام رسمیت، رئیس دادگاه خطاب به سرتیپ آزموده گفت:

به بیانات خود ادامه دهید.

سرتیپ آزموده: محترماً به عرض می‌رساند: در دنباله تشریح و بیان کیفرخواست، موضوع صحبت چون به آن قسمتی از کیفرخواست رسیده که متهم ردیف یک چگونه سازمان ارتش را باید گفت منحل کرد و تیشه بر اساس و بنیان ارتش شاهنشاهی زد، بی‌نسبت نمی‌دانم در سر لوحه عرایض خود گفتاری از گفتارهای متهم ردیف یک فرار دهم که روزی در همین دادگاه خود را با مارشال پتن مقایسه نمود. قبل از اینکه وارد بحث در این موضوع گردم، شاید در جلسات این دادگاه اشاره نمودم و به عرض دادگاه محترم رساندم که روزی از روزها که متهم را تحت بازجویی قرار دادیم بودم، وقتی وارد اطاق او شدم دیدم یک پیراهن سربازی به تن دارد. متعجب شدم. چون موقع کار رسمی بود، هیچ نگفتم. عصر آن روز مخصوصاً به سلطنت آباد آمدم و وارد اطاقش شدم پرسیدم: «آقا این دیگر از چه قرار است؟» حتی گفتم: «حتماً یک نقشه‌ای در کار است.» قه‌قهه خندید، نگاهی به سردوشی خود انداخت و گفت: «سرتیپ آزموده، بی‌اندازه این پیراهن به تن من می‌خورد. مرا اذیت نکن.» هر چه اصرار کردم که «آقا همین وضع خنده‌آور است.» ولی حریف نشدم. اما بالاخره با هزار زحمت از او اجازه گرفتم که توار روی شانه را برداریم. از اطاق که بیرون آمدم، به مأمورین محافظش گفتم: «این کار چه بود؟» آنها هم گفتند: «تقصیری نداریم. به اصرار یک پیراهن خواست. ما هم که جامه غیر نظامی نداریم...»

دکتر مهدوق: سر ما می‌خوردم، آقا.

سرتیپ آزموده: «... این پیراهن را دادیم و پوشید.»

دکتر مصدق: و جان مرا نجات دادند.

سرتیپ آزموده: اکنون نمی‌دانم که از همان روز این مرد خودش را مارشال پتن می‌دانسته و حالا آنسوس می‌خورد که چرا حالا با همان پیراهن در اینجا حاضر نشده است؟ اینها را برای خنده نمی‌گویم چون این متهم در همین دادگاه خود را با مارشال پتن مقایسه کرد.

دکتر مصدق: ریاست محترم دادگاه موضوع مارشالها را هم یادداشت فرمایید تا بعد.

سرتیپ آزموده: تیمساران محترم تاریخ جنگ اول را خوانده و بخوبی می‌دانند که مارشال پتن در آن جنگ چه مقام و موقعیتی داشت. مارشال پتن در تاریخ نظامی به فاتح وردن معروفیت دارد؛ و هنوز که هنوز است آن سنگرهایی که مارشال پتن در زیر آتش گلوله از آنها دفاع می‌کرد باقی است و سنگرهایی که سربازان فرانسوی در زیر بمبارانها به زیر خاک رفته و سریزه‌های آنان از زیر خاک بیرون است مورد توجه ناظرین قرار می‌گیرد.

من نمی‌دانم این متهم چه می‌گوید. تنها شباهتی که این متهم با او دارد شاید از لحاظ سن و سال باشد. آن هم نیست. چون مارشال پتن در سن ۵۸ سالگی در نبرد وردن شرکت کرد. این متهم هم در سن ۵۸ سالگی اعمالش جز منفی‌بافی و عوام‌فریبی چیز دیگری نبود.

دکتر مصدق: انگلیس را هم بیرون کردم.

سرتیپ آزموده: مارشال پتن نه تنها از لحاظ نظامی و نبوغ فرماندهی مایه افتخار فرانسه است بلکه مایه افتخار دنیا است. این مرد سرسخت هم که خود را یا مارشال پتن مقایسه می‌کند، مایه ننگ ایران است. زیرا مارشال پتن فاتح نبرد وردن بود. مارشال پتن سر فرماندهی ارتش متفقین در جنگ بین‌الملل اول بود. او در اثر جسارتی سه‌درجه‌ای مارشالی رسید. متهم موصوفه ما در روز ۲۵ مرداد یاغی شد. در روز ۲۸ مرداد افتخارش این است که با مسلسل و تانک یک عده از هموطنان ما را در خیابان کاخ در آستانه ماضی که باید گفت مأمّن اثرار بود به خاک و خون کشید. آن مارشال پتن و این دکتر مصدق ملقب به مصدق السلطنه است. این متهم گفت: «فرق من با مارشال پتن این است که مارشال پتن چون خیانت کرد و تسلیم دشمن شد، او را به اعدام محکوم کردند.» این مرد در همین دادگاه گفت: «هر احم می‌خواهد محکوم کنید چون در برابر دشمن ایستادگی کردم.»

دکتر مصدق: صحیح است.

سرتیپ آزموده: شما دادوسان محترم باید حتماً و یقیناً به سوابق این مرد مراجعه کنید و ببینید آیا کوچکترین عمل مثبتی این مرد در سراسر زندگی‌اش انجام داده است یا خیر.

این مرد جز حرف، جز منفی‌بافی، جز عوام‌فریبی، جز همین گونه حرف‌ها از قبیل اینکه خود را مارشال پتن معرفی کند، حرف دیگری در سراسر عمرش نزده و اقداماتی هم حادثه‌خیز و قتل و کشتار و زنده‌باد و سرده‌باد گفتن، بازداشتن جوانان از تحصیل و برهم زدن سازمان ارتش، بهم ریختن تشکیلات و زارتخانه‌ها، بستیدن نخم سفاق و کینه‌توزی و تهمت و افترا به هموعان خود بوده و هزار کار دیگر از این قبیل. حالا می‌گوید: «من هم در ردیف مارشال پتن هستم.»

پر دور نرویم. این متهم اقرار صریح نموده که «من دستور دادم مجسمه‌های اعلیحضرت رضاشاه کبیر را در ایام تیره و تاریک ۲۵ تا ۲۸ مرداد فرو ریزند.» این اقرار صریح مصدق السلطنه است. در همین تالار آئینه مصدق السلطنه بخوبی می‌دانند چه بساطی برپا بوده. این اعلیحضرت رضاشاه کبیر بود. این مرد نابقه بود که دنیا به نبوغ او ایمان دارد و نامش را در صفحات تاریخ در ردیف بزرگترین سرداران دنیا ثبت کرده‌اند. این اعلیحضرت رضاشاه کبیر بود که هم

اکنون که شما در تالار آئینه نشسته‌اید در چند قدمی شما تأسیسات اعلیحضرت رضاشاه کبیر و تأسیسات آن دستگاههایی که مصدق السلطنه در آن نشو و نما یافته است و می‌توانید مقایسه کنید.

این مرد برای ایرانی چه ننگ چیزی به‌یاد نیآورد. اینکه از مارشال پتن صحبت می‌کند. بخوبی می‌داند که ملت فرانسه هنوز مجسمه‌های لویی شانزدهم را حفظ و حراست می‌کند. چه بسا که مارشال پتن با آلمانیها سر سازش پیدا کرد برای اینکه آثار فرانسه از قبیل آتاری که از پادشاهان و اعظم فرانسه وجود دارد از بسین نسرود؛ و این خود مصدق السلطنه است که اعتراف صریح دارد که ننگ فروریختن مجسمه‌های نابغه عظیم‌الشان ما برگردن اوست.

دیروز گفتم اگر اعلیحضرت رضاشاه کبیر نبود، آن دارو دسته‌ای که مصدق به‌دنیال خود راه انداخته بود الف را از ب تشخیص نمی‌دادند. این مرد از روی کینه‌توزی بود که مجسمه‌های اعلیحضرت نخبید را با آن وضع نافر آوو دستور داد فرو ریزند. این مرد بود که چون دانشگاه تهران افتخارش این است که به‌دست سردودمان یا عظمت پهلوی بنیان‌گذاری شده سعی نمود که در زمان صدارتش یک فرد جوان ایرانی از آن دانشگاه توشه‌ای بر ندارد. همه‌اش می‌گفت این است حکومت مردم بر مردم. این است معنی آزادی و آزادیخواهی. این مرد روی خود بینی و روی خود پستی بود که تیشه به‌ریشه ارتش شاهنشاهی زد. علتش این بود که نابغه عظیم‌الشان ما که دنیا او را یک نابغه نظامی می‌داند ارتش شاهنشاهی را بنیان گذارده بود. در همین ارتش مگر ملاحظه نفرمودید که چه اوضاعی به‌راه انداخته بود؟ همان اوضاعی بود که در کشور به‌راه انداخته بود. در کشور هر رجل پیری را جاسوس خوانند؛ و در ارتش هر افسری که عمرش را در راه خدمت به‌کشور صرف کرده بود هر یک را به‌فحوی از ارتش راند. در کشور جوانان را وادار کرد که پیرمردان را به‌بازی نگیرند. در ارتش هم همین نغم را پاشید.

به‌هر جهت یا در دست داشتن مقام وزارت دفاع ملی، که بدیهی است این مقام و دستگاه حساسی را که ارتش نام دارد از زیر پتو اداره می‌کرد، سازمان ارتش را متلاشی کرد. چون متلاشی کردن سازمان ارتش مانند انهدام یک بنا عملی است بسیار آسان، به‌اندازه‌ای سهل و آسان است که حتی در خانه ۶۰۹ در روی تختخواب و در زیر پتو هم روی کاغذ این مارشال ما قادر بود ارتش را متلاشی نماید. از همان خانه روحیه افسران، درجه‌داران و سربازان را ضعیف می‌کرد. از همان خانه به‌آیین نامه‌ها و مقررات ارتش که در اثر نجر به‌ها، زجر کشیدن، ریخته شدن خونها در بیابانها، آفتاب‌ساز از منابع خارجی و استفاده از میدانهای نبرد دنیا وضع و تنظیم شده بود بکلی پشت پا زد و از همان خانه در زیر پتو مقررات وضع می‌کرد.

دکتر مصدق: آن پتو را من بخشید.

سرتیپ آژموده: این مرد این آیین عالی را از ارتش بر انداخته بود که ارتش باید به‌فرماندهی ایمان داشته باشد. این مردی که امروز خود را در ردیف مارشال پتن می‌گذارد، درک نمی‌کند و نگردد که ارتش سازمانی نیست که جز با خصلت ایمان یعنی ایمان هر فرد نسبت به‌فرمانده پتان آن را اداره نمود. این مرد می‌گفت: «فرمانفرمایی ارتش یعنی مقام بزرگ‌ارتشتاران فرماندهی به‌عهده من باید محول شود.» امروز دو این دادگاه معلوم میشود که همان روز خود را مارشال پتن می‌دانست.

این مرد مثل اینکه نه تاریخ دنیا خوانده است و نه تاریخ ایران و نه یک بررسی مسجلی از دوران معاصر کرده است. واقعاً باور کردنی نیست که این مرد نداند که با فرمانفرمایی شاه است که ارتش در این کشور جانپازی می‌کند. آیا او تصور می‌کرد که اگر او فرمانفرمایی ارتش را به‌عهده بگیرد فردی از او اطاعت می‌کرد؟ مگر نه این است که او بخوبی بیان کرد که «روز ۲۸ مرداد جانور گشمان دو پناه بازان برای غارت خانه‌ام آمدند؟ این افراد شاه‌دوست ملت

ایران را دچار وکتس و خطاب می‌کند؛ و انتظار داشته است آن روز افراد ارتش او را روی دست بلند کنند و به‌عنوان بزرگ‌ارتستاران فرمانده از او اطاعت کنند.

در کيفرخواست راجع به این مطالبی که به عرض رساندم صفحه‌ای اختصاص داده شده است. پس از آن، کيفرخواست دلايل اتهام را درباره متهم ردیف دو تشریح می‌نماید. متهم ردیف دو سرنیپ نفی ریاسی رئیس وقت ستاد ارتش در زمان وزارت دفاع ملی مصدق بوده است. در کيفرخواست تشریح گردیده که متهم ردیف یک با متهم ردیف دو هر یک به‌انکای دیگری مرتکب جرمی شده‌اند به‌منظور برهم زدن اساس سلطنت و حکومت مشروطه. این دو نفر عملشان منطبق با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کيفر ارتش است، و تقاضای صدور رأی اعدام هر دو نفر گردیده. در اینجا بی‌مناسبت نیست که مارشال پتن مورد استناد متهم ردیف یک فرار گرفت. چنانچه دادگاه محترم می‌دانند، دادگاه متشکل برای رسیدگی به کار مارشال پتن - مارشال پتنی که ملت فرانسه او را مابۀ اقتضای خود می‌دانست - آن دادگاه آن مارشال را محکوم به اعدام نمود. زیرا منظور از اعدام انتقامجویی نیست؛ منظور این است که یک جامعه نمی‌تواند باقی بماند جز اینکه خیانتکاران به کيفر اعمالشان برسند این چکیده فیلسوفه مجازات است. بنابراین، کيفرخواست تقدیمی چه از لحاظ مصالح جامعه چه از نقطه نظر متهم، حایز این اهمیت است که دادگاه محترم کلمه به کلمه به عرایض اینجانب توجه فرمایند و منتهین نیز با نهایت دقت به عرایض و توضیحات اینجانب گوش دهند و در موقع خود هر گونه دفاعی که دارند به عمل آورند.

متهم ردیف دو در زمانی بروی کار آمد، یعنی به کار ستاد ارتش او را متهم ردیف یک گمارد، که در این کشور متهم ردیف یک یک حادثه‌ای بدنیال هزاران حادثه که به بار آورده بود بار آورد. این حادثه در تاریخ به‌نام روز نهم اسفند ۱۳۳۱ ثبت می‌شود. روز نهم اسفند سال ۳۶ مورد نظر اینجانب از لحاظ کیفیت و چگونگی آن حادثه نیست. در اینجا فقط به ذکر این نکته اکتفا می‌کنم که در روز نهم اسفند رئیس ستاد ارتش افسر دیگری بود. از نکات مضحک و جالب توجه حادثه نهم اسفند این بود که چنانکه می‌دانید متهم ردیف یک با ریدوشامبر و کفش سریایی رئیس ستاد وقت ارتش را به مجلس کشانید. مضحک این بود که آن رئیس ستاد ارتش به حرفهای این وزیر دفاع ملی گوش نداد. این را از یک طرف گفت و از طرف دیگر از خانه ۱۰۹ یک مرتبه خیز برداشت و به ستاد ارتش رفت، یعنی همان ستادی که رئیسش به صرف او گوش نداده بود. در خیز دوم از ستاد خود را به مجلس رسانید. در پناه همان رئیس ستاد ارتش که به صرفش گوش نمی‌داد رفت در مجلس و ابروی رئیس ستاد وقت را مانند همه افسران و همه رجال و همه اشخاص بافضیلت و نقوای این کشور برد.

صحنه وضعیت به سراسر دنیا مطایره شد. این هم شد یک سند دیگر برای بیچارگی این ملت. متهم ردیف یک رئیس وقت ستاد ارتش را معزول کرد. سرنیپ نفی ریاسی را برای عهده‌داری ریاست ستاد ارتش انتخاب نمود. متهم ردیف دو، آنچه به نظر می‌رسد، برای عهده‌داری ریاست ستاد ارتش مناسب نبود. عدم تناسب این بود که این متهم در مدت خدمت کار صفتی و فرماندهی نکرده بود. افسری بود فنی و در امورات فنی دارای معلومات و اطلاعات وسیع. ولی از آنجا که متهم ردیف یک دو قصد بیشتر نداشت، چکی اینکه ارتش را منحل کند و دیگر اینکه اساس حکومت مشروطه را برهم زند، در بین افسران ارتش متهم ردیف دو را برای عهده‌داری مقام ریاست ستاد ارتش انتخاب نمود. به محض انتخاب، افسران ارتش که همه افسرانی که به‌رموز فرماندهی واقف بودند، نیک آگاه گردیدند که انتخاب متهم ردیف دو برای ستاد ارتش تا چه اندازه بی‌تناسب بوده است.

متهم ردیف دو بستگی و آشنایی نزدیکی با حزب ایران داشت، حزبی که روز گذشته روزنامه ارگان آن را خواندم

و ملاحظه فرمودید در روز ۲۶ مرداد ارگان حزب ایران مصراً تقاضای تبدیل رژیم سلطنتی ایران را به رژیم جمهوری می کرد...

سرتیپ معین پور: صحیح نیست.

سرتیپ از موده: از ریاست محترم دادگاه تقاضا می کنم که به وکیل مدافع ردیف دو اخطار کنند که اینجا مجلس کنفرانس نیست؛ ایشان باید در موقع دفاع جواب مرا بدهند. زیرا باسخ عرایض من با یک کلمه «صحیح است» یا «صحیح نیست» جور در نمی آید. شاید این آقای سرتیپ معین پور برای اینکه اولین دفعه است وکیل مدافع می شوند. با این اصول آشنا نباشند.

ساعت ۲۱:۵ جلسه به عنوان نفس تعطیل شد.

\*\*\*

پس از تشکیل مجدد جلسه، سرتیپ از موده به اظهارات خود چنین ادامه داد:

به عرض رسید که رئیس وقت ستاد ارتش، یعنی متهم ردیف دو، افسری که فرماندهی به مفهوم نظامی نموده باشند نبودند؛ و به عرض رسید که با حزب ایران آشنایی داشته اند. منظور از این موضوع این نبود که عضو حزب ایران بودند، بلکه همان طور که به عرض رسید منظور این بود که تماس نزدیک و آشنایی داشتند. کما اینکه با یکی دو تن از اعضای آن حزب هم منزل بودند. البته این موضوع مورد توجه اینجانب نیست. زیرا چه بسا اشخاص با یکدیگر هم منزل باشند. ولی در یک سازمانی عضویت نداشته باشند. آنچه که مورد توجه است بیان کيفرخواست می باشد. برای شروع این بیان به عرض دادگاه محترم می رساند: تیمساران که همه استاذ بوده و فرماندهی کرده اند، بخوبی می دانند رئیس هر ستادی نزدیکترین کسک و همکار فرمانده بوده و بیش از هر شخصی به نیابت فرماندهی واقف است. بدین لحاظ قادر می باشد عناصر لازم جهت اخذ تصمیمی را که شخص فرمانده بگیرد پیش بینی نماید و مهیا بنماید. تیمساران بخوبی مستحضرند که عمل فرماندهی یعنی اخذ تصمیم؛ و بخوبی مستحضرند که زمینه تصمیم فرماندهی را ستاد فرمانده تهیه و آماده می نماید. به طور خلاصه فن فرماندهی یعنی اخذ تصمیم قطعی و بجای و صحیح. این وظیفه، وظیفه ای است که وقتی به فرمانها پیش بر گردیم و مطالعه کنیم می بینیم در آن زمانهایی که ستاد متعصر به یک نفر بوده و آن را «آجودان» می گفتند وجود داشت. به نسبی که ستادها توسعه یافته تا امروز کسب سازمانهای ستادها و وظایف آنها برای تیمساران بخوبی روشن است. این وظیفه ای که برای رئیس هر ستادی به عرض رسانده ام به هیچ وجه تغییر نکرده است. آن موقع آجودان همان وظیفه را داشت، امروز هم ستادها همان وظیفه را دارند. مثل اصولی از تاکتیک که در هیچ زمانی تغییر پذیر نیست. اصولی هست که در آن موقعی که جنگ تن به تن بود آن اصول را رعایت می کردند، امروز هم که اسلحه های متنوع و مختلف هست رعایت می شود.

این وظیفه رئیس ستاد در اتهام متعصب به معنای بدین نحو توجیه می شود و کيفرخواست بدین نحو بیان می گردد که متهم ردیف دو نزدیکترین کسک و همکار متهم ردیف یک بوده و بیش از هر شخصی به نیابت او واقف بود. بدین لحاظ متهم ردیف دو قادر بوده است بموقع عناصر لازم را جهت اخذ تصمیم متهم ردیف یک پیش بینی نموده و مهیا سازد. این وظیفه را متهم ردیف دو نسبت به متهم ردیف یک با دلایل و مدارکی که به عرض خواهد رسانید بخوبی انجام داده. به عبارت ساده، متهم ردیف یک فرمانده بوده و متهم ردیف دو رئیس ستاد او. متهم ردیف دو در تحقیقات آزادی روحیه بسیار عالی بودند، و شاید بنا بر خصلت سربازی به هیچ وجه سعی نداشتند کسب مأمورین تحقیق را



مخبرف نمایند.

این موضوع از پرونده متشکله دربارهٔ ایشان بخوبی روشن و هویداست. توجه دادگاه محترم را به این نکته جلب می‌نماید که حساسیت بازجوییهای متهم ردیف دو در این است که نمی‌توان اظهارات ایشان را مسجراً از اعمال و اظهارات متهم ردیف یک دانست. یکی از عواملی که موجبات تنظیم کفرخواست را برای دو نفر متهم مزبور ایجاد نموده همین موضوع است.

متهم ردیف دو همان طوری که متهم ردیف یک در دادگاه بیان نمود و در تحقیقات هم بیان نموده است. قبل از شب ۲۵ مرداد مانند متهم ردیف یک بخوبی در این جریان بوده است که می‌گویند کودتا می‌شود. و متهم ردیف دو روحیهٔ متهم ردیف یک را یا فرستادن سرباز و اسلحه و ساز و برگ تقویت می‌نموده است. اساساً امید متهم ردیف یک به متهم ردیف دو بوده....

دکتر مصدق: به خدا بوده.

سرتیپ از موده: ... و اصولاً هر گاه متهم ردیف دو به او کمک نمی‌کرد هیچ گاه آن فعالیت شدیدی را که در منظور خود ابراز داشت، یعنی رسیدن به آنجا که اساس حکومت را بهم زند، موفق نمی‌شد.

شب ۲۵ مرداد که فرامی‌رسد، همه گونه پیش‌بینی شده بوده و طرحها آماده بود که هر گاه فرمان عزل رسید چه عکس‌العمل باید بروز داد.

دکتر مصدق: علم غیب داشتیم.

سرتیپ از موده: به هر جهت این موضوع را ضمن تحقیقات هر دو متهم بخوبی روشن نمودند و غیر قابل انکار است. فرمان عزل به در خانهٔ ۶۰۹ برده می‌شود. به محض اینکه رسید به حامل فرمان تسلیم می‌گردد. متهم ردیف یک با

ستاد ارتش تماس می‌گیرد و رئیس وقت ستاد ارتش او امر مقتضی دربارهٔ جلب حامل فرمان صادر می‌نماید. نایب‌سار سرتیپ نصیری یعنی حامل فرمان را به ستاد ارتش می‌برند. بلافاصله با رئیس وقت ستاد ارتش تماس می‌گیرد. یعنی

او را به حضور رئیس ستاد ارتش می‌برند. نایب‌سار سرتیپ نصیری نه تنها به رئیس وقت ستاد ارتش بلکه به مأمورین محافظ رئیس ستاد ارتش می‌گوید و گفته بوده است که «حامل فرمانی بوده‌ام.» ظاهر امر این است که رئیس وقت

ستاد ارتش دیگر از نایب‌سار سرتیپ نصیری هیچ گونه توضیحی نمی‌خواهند و امر می‌دهند که او را به زندان ببرند. در اینجا توجه دادگاه محترم را به این نکته جلب می‌کنم که بعضی پیشنهادها و اموری است که حاجت به مدرک و

استدلال ندارد. اینجا هم باید خود را در شب ۲۵ مرداد و در ستاد ارتش بگردانیم. افسری که فرمانده گارد شاهنشاهی است... و اصل این است که مورد اعتماد شخص شاهنشاه است... به رئیس وقت ستاد ارتش اظهار می‌دارد که «حامل

فرمانی بودم.» این منطقی نیست که رئیس ستاد ارتش هیچ گونه سؤال و جوابی یا او ننماید و تنها ابلاغی صادر کند که او را به زندان افکنند. این جریان غیر قابل انکار است که رئیس ستاد ارتش یا اطلاعات و مواجق قبلی دارای این طرح

بوده که به محض اینکه فرمان عزل برسد، حامل فرمان را هر کس که باشد دستگیر و به زندان بیفکنند.

آنچه در این مورد متهم ردیف دو توضیح می‌دهد این است که می‌گوید: «هیچ گاه تصور نمی‌کردم که چنین عملی شود. سابقه داشتم که کودتا می‌خواستند بکنند.» به نحوی این موضوع را بیان می‌کنند که منظور از توضیحشان این است که نایب‌سار سرتیپ نصیری می‌خواستند کودتا کنند. این طرز فکر هم اساساً معقول نیست. آن هم برای یک

رئیس ستاد ارتش.

توضیح دادم که کودتا مفهوم مشخص دارد. در خیابان کاخ، در حول و حوش آن و در شهر تهران یک سیر شنگ

خالی نشد که کوچکترین نشانه‌ای از کودتا باشد. این کودتا را هم باید گفت مثل سایر لغات ساخته و پرداخته متهم ردیف یک است. بهر حال متهم ردیف دو تیمسار سرتیپ نصیری و باغ‌نزدان می‌فرستد، و دو ستاد ارتش مانند خانهٔ ۱۰۹ فعالیت شروع می‌شود.

اولین عمل صدور دستور خلع سلاح گارد شاهنشاهی بوده است. این عمل تنگین را انجام می‌دهند. همان طوری که متهم ردیف یک به محض دادن رسید شروع به فعالیت می‌کند. متهم ردیف دو نیز شروع به فعالیت می‌کند. تا صبح نشده تمام افراد گارد شاهنشاهی خلع سلاح می‌شوند. بدین منظور دستورات مختلف صادر می‌گردد. اماکن سلطنتی در شهر و سعدآباد اشغال می‌شود. صبح روز ۲۵ مرداد ماه فرمانداری نظامی تهران با معاون ستاد ارتش و مأمورین دیگر افراد گارد شاهنشاهی را خلع سلاح می‌کنند. این موضوع و این جریان لکهٔ تنگی در تاریخ ارتش شاهنشاهی باقی گذاشته که به‌طور قطع رأی دادگاه می‌تواند این لکه را زایل نماید.

بدیهی است خلع سلاح نمی‌تواند با نزاکت و خواهش و تمنا صورت گیرد. این لغت مفهومی با خودش است. یعنی افراد و درجه‌داران و افسرانی را وادار کردند با قوهٔ فهریه که اسلحه‌تان را مسترد دارید. تیمساران بخوبی آگاهند که سلاح برای سرباز در حکم ناموس سرباز است. این موضوع را جایز نیست که اینجانب در محضر این دادگاه تشریح کنم. فقط به‌ذکر این عبارت اکتفا می‌کنم و با نهایت تأسف می‌گویم صبح روز ۲۵ مرداد سلاح افراد جانباز شاهنشاه را از گفشان خارج کردند.

این عمل را انجام ندادند جز برای اینکه دکتر سنجایی‌ها موفق شوند مجسمهٔ اعلیحضرت رضاشاه کبیر و اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی را با سهولت و آسانی پایین آورند و اعمال دیگر را انجام دهند تا به‌هدف نهایی یعنی برانداختن تخت و تاج منجر شود. این تردید ندارد. توجه دادگاه محترم را مخصوصاً به این عمل ننگین جلب می‌نماید. بهر حال عرض کردم پس از این جریانات فعالیت در ارتش شروع می‌شود. آنچه مورد توجه ما است در این بحث از کیفرخواست، خصایل نظامی و اعمالی است که به آن خصایل ضربت شدیدتی را وارد ساخته و همهٔ ارتشیان را در آن روزها مات و متعیر ساخته بود.

در تاریخ ۲۶ مرداد ماه رئیس وقت ستاد ارتش، متهم ردیف دو این کیفرخواست. بخشنامه‌ای طی شمارهٔ ۱۶۱۲۹ صادر می‌نماید به‌شرح زیر:

تادستور ثانوی دعای صبحگاه و شامگاه تغییر داده شود و در آن دعا هر جا نام شاهنشاه است برداشته شده. واژهٔ «ایران» گذاشته شود.

این از لحاظ سربازی، برای کسی که معنی سربازی را درک کرده، غیر قابل تحمل است. تصور نفرمایید علاقه به کشور ایران داشتند، این واژهٔ «ایران» که به‌جای «شاه» گذاشتند یعنی در این کشور شاهنشاه نباشد سنجایی باشد. حق شناس باشد، تیمسار ریاحی باشد. تیمساران بخوبی می‌دانند که این دعای شامگاه و صبحگاه چه روحی به‌کالبد سرباز می‌دمد. سرباز صبح که نام شاه را می‌شنید نیرو می‌گرفت تا در راه وطن و شاهنشاه جانبازی کند. شامگاه که از خدمات روزانه فارغ می‌شد، نام شاه را می‌شنید نیرو می‌گرفت برای جانبازی در شب. این رئیس ستاد ارتش، این افسر تحصیلکرده در روز ۲۶ مرداد این نیرو را از همهٔ ما سربازان گرفت، و موقع تحقیقات بسیار خون سرد جواب داد: «پیشنهاد کردم به‌عرض جناب مصدق السلطنه رساندم.»

دکتر مصدق، صحیح است.

سر تیب از مرده؛ مصدق السلطنه چه می‌داند من چه می‌گویم؟ شما نيمساران محترم می‌دانيد که اين عمل چه اندازه شرم آور بوده است. مصدق السلطنه در روز ۲۶ مرداد ياعنی بود. سر تيب رياحي هم بخوبي می‌دانست که ياعنی بود. اگر نمی‌دانست چنین بخشنامه‌ای را نمی‌توانست صادر کند. من هم ردیف دو اقرار صریح نموده که این بخشنامه را صادر کرده.

این بخشنامه که به سر بازخانه می‌رود، سر بازها شرمند می‌شوند. می‌دانند شاهنشاه در کشور نیست. این بخشنامه مفهومی نمی‌تواند داشته باشد جز اینکه رئیس ستاد ارتش بخشنامه کرده است که شاه دیگر به ایران باز نمی‌گردد و از این پس حزب ایران فرمانفرمای ارتش شاهنشاهی می‌گردد. اینجا تردید ندارد. دز کبفرخواست تصریح شده که در تاریخ ۲۸ مرداد رئیس وقت ستاد ارتش دستور کتبی صادر می‌کند که چون تعدادی افراد توده‌ای برای ساقط کردن دولت به اسم شاه شعار می‌دهند آنها را متفرق کرده و اگر لازم است تیراندازی شود.

از او پرسیدم: «روز ۲۸ مرداد ماه که در تهران صحبتی از فعالیت توده‌ایها نبود.» جواب مراد داد که «من تصور کردم اینها که زنده باد شاه می‌گویند عملشان کاموفلاژ است.» یعنی گفت: «توده‌ایها تحتال شاهنشاه را بلند کرده در خیابانهای تهران یا شعار زنده باد شاه حرکت می‌کنند.» اینجا باید بگویم که این مطالب جز آبروریزی چیز دیگری نیست. این توده‌ایها هم برای کشور نصیبت عظیمی شده‌اند. هر کس هر کاری که می‌کند به مرفع خود حتی می‌گویند به صورت کاموفلاژ توده‌ایها فرمی‌آید. آخر ملاحظه بفرمایید روز ۲۸ مرداد توده‌ایها معلوم نبود کجا بودند.

یک مشت افراد شاه‌دوست از ساعت ۸ صبح پاره افتادند شعار زنده باد شاه می‌دادند. این را همه کس در تهران می‌دید. رئیس ستاد ارتش دارای رکن دوم است. دارای وسایل اطلاعاتی است. او می‌دانست از چند روز قبل از روز ۲۵ مرداد ماه که گوش به زنگ باشد تا هر وقت سر تیب نصیری یا امثال او فرمان عزلی بیاورند آنها را زندانی کنند.

او توانست تانک‌هایی که در سعدآباد بود به‌خانه ۱۰۹ ببرد. آیا مضحک نیست در جواب من که می‌پرسم: «توده‌ای از چه فرار است؟» بگوید: «گمان کردم کاموفلاژ است.» بهر جهت این هم یک سند بود که روز ۲۸ مرداد رئیس ستاد ارتش دستور صادر کرده که مردم شاه‌دوست را باید دهانشان را با گلوله دوخت.

در اینجا باید بگویم که اگر شاه‌دوستی و وظیفه‌شناسی و دارا بودن خصلت سربازی افسران، درجه‌داران و سربازان پادگان تهران و مقیم تهران نبود و اگر همت و غیرت و فداکاری مردم تهران نبود، این رئیس ستاد ارتش ده‌ها هزار نفر مردم تهران را در همان صبح ۲۸ مرداد با مسلسل و تانک و توپ به خاک کشیده بود. او از همان صبح روز ۲۸ مرداد بخوبي مرگ کرد که وضعی از چه فرار است. او لحظه به لحظه دید که شاه‌دوستان چگونه فعالیت می‌کنند. تا آن لحظه که با تلفن به‌خانه ۱۰۹ تماس گرفت و رنگ بر صورت نداشت و به من هم ردیف یک گفت: «عقل این است که دیگر کاری ساخته نیست.» ارتش در همان لحظه کار را تمام کرده بود. از آن لحظه به بعد بود که عده‌ای از برادران شاه‌دوست مادر چهار راه حشمت‌الدوله در آستانه‌خانه یک یاعنی زیر درگزار مسلسل و گلوله‌های توپ شربت شهادت نوشیدند.

باز هم من از اینجا به روان پاک آن راجردان درود می‌فرستم. باز هم از دادگاه محترم تقاضا می‌کنم که رأی عادلانه صادر نماید، چون ارواح شهدای روز ۲۸ مرداد نگران این دادگاه است.

از من هم ردیف دو در تحقیقات سؤال شد: «شما که رئیس ستاد ارتش بودید، در روز ۲۶ مرداد که مسجدهای اعلی حضرت و رضاشاه و اعلی حضرت محمد رضاشاه پهلوی را فرود می‌آوردند چه دستوری دادید و چه اقدامی کردید؟» پاسخ مرا چنین داد: «در روز ۲۸ مرداد ماه حفظ امنیت و این قبیل سؤالاتی که می‌کنید با فرمانداری نظامی و

شهربانی است. «از او پرسیدم: «پس چرا در روز ۲۸ مرداد دستور صادر کردی که توده ایها به نفع شاه شعار می دهند تیراندازی شونده؟ بدیهی است جوابی نداشتی به من بدهد و من از جواب او چیزی درک نکردم. به من گفت: «بسته از دستروانی که از طرف دکتر مصدق به فرمانداری داده شده خیر ندارم.»

خلاصه ثابت و مسلم است که چه فرمانداری و چه شهربانی همه در مشیت متهم ردیف یک و دو بودند. ثابت است که در شب ۲۵ مرداد ماه رئیس شهربانی و فرماندار نظامی دو دفتر رئیس ستاد ارتش تجمع داشته اند. تله تنها در آن شب، اساساً حکومت مصدق السلطنه ای آنچنان حکومتی بوده است که لحظه به لحظه باید با رئیس شهربانی و با فرماندار نظامی تماس نزدیک داشته باشد. اگر تماس نداشت، امور ارتش نمی گذشت. تماس داشت. با آنها و متهم ردیف دو بود که هر یک از این دو منبع قدرت. یکی ستاد ارتش و یکی خانه ۱۰۹. طرح می ریختند که چگونه هر چه زودتر بساط و اساس حکومت را برهم زنند و اساس سلطنت ایران را بر باد دهند. این هم غیر قابل تردید است. در کیفرخواست مصرح است که روز ۲۶ مرداد یکی از واحدهای خارج از مرکز به ستاد ارتش گزارش می دهد که مضمون گزارش این است:

در صورتی که عناصر توده ای به قصد مزاحمت مجسمه اعلیحضرت اجتماع نمایند، چه عملی باید انجام داد؟

رئیس وقت ستاد ارتش، یعنی متهم ردیف دو، در زیر آن گزارش به خط خود چنین می نویسد:

در مرکز، فرمانداری موفق به جلوگیری از پایین آوردن مجسمه ها نشد، چون تمام طبقات از حرکت شاه منجز هستند.

دادگاه محترم، این امر به رأی رئیس ستاد ارتش شاهنشاهی صادر کرده است. اینها دروغ و افسانه نیست. این رئیس ستاد ارتش در روز ۲۶ دستور می دهد: «توده ایها را آزاد بگذارید تا مجسمه ها را پایین بیاورند.» و استدلال می کند که مردم از حرکت شاه منجز هستند. در ۲۸ مرداد دستور صادر می کند: «چون عده ای به اسم شاه شعار می دهند و توده ای هستند، به آنها تیراندازی کنید.» شما داورسان محترم باید دقت فرمایید. این دو دستور را مقایسه کنید. اینها ناشی از بی ایمانی است. معتقدم که اگر کسی روی ایمان هر حرفی بزند و هر عملی بکند، چون ایمان دارد قابل توبیخ نیست. معتقدم که خطرناکترین عنصر در هر کشور و جامعه ای مردمان بی ایمان آن هستند. ایشان بمعنی چیز ایمان نداشته اند جز اینکه این کشور را به خاک و خون بکشند، اساس کشور را و از گون نمایند تا چند صیاحی جاه و مقام و جلالت داشته باشند.

رئیس: جلسه را ختم می کنیم. جلسه آینده ساعت ۱۰ صبح فردا است.

مقارن ساعت ۶ بعد از ظهر جلسه دادرسی ختم شد.

## جلسه یازدهم

ساعت ۱۰ صبح پنجشنبه ۲۸ آبان ۱۳۳۴ یازدهمین جلسه دادرسی به ریاست سرلشکر مقبلی تشکیل شد. به محض ورود هیئت دادرسان به جلسه دادگاه. دکتر مصدق از جای خود برخاست و با عصبانیت اظهار داشت: جناب آقای رئیس دادگاه، برای من دو شب است که خطرات جانی در این زندان هست، و شما نمی گذارید، یعنی وسایلی پیش آمده که شما خلاف قانون رفتار کنید. قانون می گوید دادگاه نظامی باید مرتباً تشکیل جلسه دهد یعنی مثل سایر ادارات هشت ساعت کار کند. شما دپروزی یک ساعت و نیم قبل از ظهر و یک ساعت و نیم بعد از ظهر کار کرده و به دادستان اجازه دادید که مرا بیدین معرفی کند و مرا به نام بیدینی در اینجا از بین ببرند. اجازه فرمایید من حرفهای خودم را بگویم تا خطرات جانی که برایم موجود است مرتفع شود.

رئیس: خطری نیست، آقا. شما کاملاً محفوظ هستید.

دکتر مصدق: هست، آقا! هست. بگذارید صحبت کنم.

رئیس: به موقع خود صحبتهایتان را خواهید کرد.

دکتر مصدق: وقتی مردم که فایده ندارد، شاه را تیر زدند و ضارب را بلافاصله از بین بردند.

رئیس: آقا، شما در پناه ارتش هستید.

دکتر مصدق: مرا خواهند کشت. ارتش فایده ندارد. اجازه فرمایید من عرض خود را عرض کنم. اگر اجازه ندهید، شما مسئول جان من خواهید بود.

رئیس: بسیار خوب، منشی دادگاه صورت جلسه را قرائت کند.

صورت جلسه توسط سرگرد برادران شکوهی منشی دادگاه قرائت شد.

پس از قرائت صورت جلسه، رئیس گفت:

تیسار دادستان، به بیانات خود ادامه دهید.

سر تپ از موده: با نهایت احترام به عرض دادگاه محترم می رسانم: قبل از بیان کیفرخواست، بی مناسبت نیست

این توضیح را بدهم که اگر ملاحظه می فرمایید دادستان ارتش از صبر و حوصله و بردباری دادرسان محترم استفاده

نموده و توضیحاتی در اطراف اتهام متناسب به متهمین در مقام بیان کیفرخواست به عرض می رساند. از این جهت

است که اصولاً دادستان وکیل عمومی است. در واقع اینجانب در این محضر عدالت از جانب ملت ایران توضیحاتی

در اطراف کیفرخواست و ادعایی که شده است می دهم.

این نکته را نیز باید توجه داشت که منظور از اصرار و ابرام دادستان در اینکه دعوی مطروحه را به ثبوت

برسانند. به هیچ وجه انتقامجویی یا خدای نخواستہ کینه‌نویزی و غرض شخصی نیست. اساساً منظور از اینکه مجرمین را به دادگاهی تسلیم می‌نمایند و تقاضای صدور کیفر می‌کنند این است که جامعه متنبه شود و در جامعه کسی پیدا نشود که همان عمل مجرم را صورت دهد. در حقیقت جامعه باید از نس ماند مگر اینکه اگر عضوی از جامعه مرتکب جرمی شده باشند، به اسرع وقت بدجرم او رسیدگی شده و به کیفر خود برسد.

دادستان محترم بخوبی مستحضرنند که در جامعه ما کمتر سابقه دارد یا می‌توان گفت اصولاً سابقه ندارد که یک نخست‌وزیری را که مرتکب جرم شده و از مقامی که داشته سوءاستفاده کرده تسلیم دادگاه نمایند؛ و سابقه ندارد که یک رئیس ستاد ارتش را به پای میز محاکمه بکشانند. بسیار سابقه دارد که اشخاصی دون‌رتبه، افراد بیچاره، کارمندان مملوک، استواران، گروه‌بانیان و سربازان و ما محاکمه کرده‌ایم و به کیفرهای شدید رسانده‌ایم. دادستان ارتش معتقد است این رویه باید متروک گردد. زیرا اگر گروه‌بانی که در اثر عمل زمامداران در فقر و فلاکت بسر می‌برد، طفلش را محسبه گرفته، نسخه پزشکی در دستش مانده، آه در بساط ندارد و برای گرفتن دارو و رهاشدن طفلش از سرگ یک بسته پتوی سربازی را با هزار رنج و برخلاف اراده خود می‌برد و دوسه تومان می‌فروشد تا مگر طفلش از خطر رهایی یابد، ما نباید او را بگیریم و به کیفر شدید برسانیم. اگر امانت این قبیل گروه‌بانیان را می‌گیریم و به کیفر می‌رسانیم، به موازات آن امرای خطاکاری چون منته‌ردیف دو را که سوءفصد مرتکب شده که تخت و تاج سلطنت را برهم زند و باید مجازات کنیم و او را هم به کیفر برسانیم. تنها در این صورت است که جامعه پایدار می‌ماند.

بسیاری تعجب می‌کنند که چگونه دادستان ارتش برای کسی که مقام نخست‌وزیری داشته اعلام جرم می‌کند. بنده تصدیق می‌کنم که تعجب هم دارد. هیچ‌کس مثل اینکه توقع نداشت که نخست‌وزیری را به پای میز محاکمه بکشانند.

به هر حال این مقدمه‌ای بود که لازم دانست به عرض برساند و این نتیجه را بگیرد که در این دادرسی هیچ عاملی تأخیری نداشته و ندارد جز حق و عدالت. هر کلمه‌ای که بگویم کلمه حق و حقیقت است و هر تقاضایی که بکنم تقاضای اجرای عدالت خواهد بود. ممکن است و چه بسا اینجانب در عرایضی که می‌کنم دچار اشتباه شوم؛ ولی یک نکته را باید بگویم و آن این است که هر چه می‌گویم با ایمان راسخ است. ایمان به خدا و ایمان به حق و حقیقت. کسی که سخن حق می‌گوید، لازمه‌اش صراحت است. حقیقت‌گویی با محافظه‌کاری و گفتارهایی که دوپهلوی و شش‌پهلوی باشد جور در نمی‌آید. سخن حق را باید با صریحترین لهجه گفت. این وظیفه دادستان ارتش است. وظیفه دادگاه هم همین است که این سخنان را با بیانات متهمین با یک چشم و یک نظر بسنجند و رأی صادر کنند که عادلانه باشند و انصافی زایل نگردد. من اطمینان دارم دادستان محترم این وظیفه را با شایستگی هر چه تمامتر انجام خواهید داد. پس جای اندک نگرانی نیست؛ و اینجانب بدون ترلز و با روحیه بسیار قوی وظیفه خود را انجام داده و خواهم داد. در جلسه گذشته به بیان کیفر خواست در مورد رئیس وقت ستاد ارتش یعنی منته‌ردیف دو مشغول بودیم. در جلسه گذشته و جلسات دیگر به عرض رسانیدم که رسیدگی به عمل هر دو نفر منته‌موضوع این کیفرخواست غیر قابل تفکیک است. زیرا به‌طور کلی مبنای دفاع منته‌ردیف دو این است که می‌گویند هر چه بوده از طرف منته‌ردیف یک بوده.

در این باره باید این توضیح به عرض برسد که دادستان محترم بخوبی اطلاع دارند که افراد ارتش یک وظیفه اصلی و اساسی دارند که اساساً وظایف دیگرشان تحت‌الشعاع آن وظیفه اصلی و اساسی است. وظیفه اصلی و پایه خدمت افراد ارتش در هر درجه و مقام این است که حافظ اساس سلطنت و تخت و تاج باشند. به عبارت دیگر، مبنای خدمت در ارتش این است که افراد ارتش حافظ قانون اساسی ایران باشند. ساز به عبارت دیگر، مبنای خدمت در

ارتش این است، که حافظ حقوق اساسی ملت ایران و ناموس کشور باشند. در اجرای این وظیفه است که چه در سربازخانه‌ها و چه در دانشکده‌ها، در آن موقع که فردی جدیداً داخل ارتش شده است، پس از اینکه چندماه با آیین کلی ارتش و مقررات عمومی آشنایی پیدا نموده در برابر شاهنشاه یا در برابر نعلال شاهنشاه که مقام بزرگ ارتشتاران فرماندهی را دارا هستند آن فرد جدید به قادر متعال و به قرآن مجید سوگند یاد می‌کند که تا آخرین قطره خون خود در راه عظمت و سعادت این کشور کوشا باشد.

تاریخ ایران موارد بیشماری دارد که افسر و سرباز و درجه‌دار ایرانی چگونه خون خود را در راه سوگندی که یاد کرده‌اند ریخته‌اند تا ملت ایران استقلال و تمامیتش محفوظ بماند، و رجال سیاسی ایران یا فراغ یال بتوانند به امور سیاسی بپردازند. سراسر تاریخ ایران بسیاری از این نکات قابل توجه را ثبت و ضبط نموده.

دور نسی رویم. در جریان روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد. بالاخص در روز ۲۸ مرداد، تیسارآن معظم مانند همه سلب ایران به چشم دیدند که فرای مسلح کشور اعم از ارتش، شهریانی و ژاندارمری دوش به دوش افراد نجیب ایرانی چگونه وظیفه خود را برای حفظ قانون اساسی انجام دادند. اساساً در هر کشوری ساعات و لحظاتی پیش می‌آید که دیگر صحبت نظامی و غیر نظامی، زن و مرد، کوچک و بزرگ در کار نیست. این ساعات را همه تیسارآن و همه ملت ایران در روز ۲۸ مرداد به چشم دیدند.

برای دایه‌ستان ارتش جای تأسف است که در آن گیرودار، یکی از هم‌فطاران ما که مقام ریاست ستاد ارتش را داشته‌اند به این وظیفه سربازی خود عمل ننموده‌اند. اینجانب از لحاظ شخصی متأسف و متأثرم. منتوی همان طور که عرض شد چون وکیل عمومی هستم و موظفم حقوق جامعه را حفظ نمایم، وظیفه خود را انجام می‌دهم و با نهایت صراحت عمل رئیس ستاد ارتش وقت را تشریح می‌کنم.

روز گذشته دستوری را که رئیس وقت ستاد ارتش به یکی از واحدهای خارج از مرکز صادر کرده‌اند به عرض رساندم. دستور این بود که آن واحد گزارش تلگرافی می‌دهد و سؤال می‌کند که اگر توده‌ایها به قصد مزاحمت مجسمه اعلیحضرت همایونی اجتماع نمایند، چه عملی باید انجام داد. آن واحد در گزارش خود تصریح می‌کند که طبق اطلاع، طبقات و عناصر توده‌ای در نظر دارند بعد از ظهر روز ۲۶ مرداد یا فردای آن روز عمل مزبور را انجام دهند. رئیس وقت ستاد ارتش به خط خود در زیر گزارش دستور می‌دهند و عین دستور او بلافاصله به آن واحد مخابره می‌شود. دستور این است:

در مرکز، فرمانداری موفق به جلوگیری از پایین آوردن مجسمه‌ها نشد، چون تمام طبقات از حرکت شاد منزجر هستند.

دیروز تشریح کردم و تقاضا کردم دادرسان محترم این دستور را با دستوری که رئیس وقت ستاد ارتش در روز ۲۸ مرداد ماه در تهران صادر نموده مبنی بر اینکه «عناصر توده‌ای به اسم شاه شعار می‌دهند، تیراندازی کنید» مقایسه کنید و ملاحظه فرمایید که آیا این دو مدرک کافی برای ثبوت مجرمیت هست یا نیست. نسبت به دستوری که ذکر شد، رئیس ستاد ارتش وقت مراتب را تأیید می‌کند و می‌گوید: «گزارش مزبور را من ضمن کارها به نظر آقای دکتر مصدق رسانیدم. آنچه به خط خود زیر گزارش نوشته‌ام، عین دستور آقای دکتر مصدق است.» توضیح می‌دهد که «اجباراً و برخلاف طرز فکر و نیت باطنی خود دادم مخابره کنند.»

به نظر دادستان ارتش، اولاً این گفتار رئیس وقت ستاد ارتش صحیح ندارد. زیرا هیچ‌گونه اثری موجود نیست که

آقای دکتر مصدق چنین دستوری را به رئیس ستاد ارتش داده باشند. به فرض اینکه گفتار رئیس وقت ستاد ارتش صحیح باشد، نه تنها این گفتار نمی تواند تخلفی در کیفر ایشان به حد بلکه خود موجب تشدید در کیفر است. زیرا رئیس وقت ستاد ارتش یک وظیفه اساسی در خدمت داشته و آن این بوده که اگر کسی حتی نام شاه را به زشتی می برد آن کس را به جای خود نشاند، چه رسد به اینکه فرمانده واحدی کسب تکلیف کند که در مقابل عمل توده ایها چه باید کرد؟

او به نظر من به دروغ می گوید: «این گزارش را بردهم نزد آقای دکتر مصدق و این آقای دکتر مصدق بود که مرا اقرار کرد جواب آن واحد را آن چنان که تشریح کردم بدهم.»

دکتر مصدق: هیچ خلاف نگفته.

سرتیپ آزموده: این به فرض اینکه خلاف نباشد...

دکتر مصدق: فرض نیست، من گفتم.

سرتیپ آزموده: ... مؤید نظر دادستان ارتش است، زیرا منم ردیف یک...

دکتر مصدق: یاغی بوده.

سرتیپ آزموده: ... یاغی بوده و منم ردیف دو...

دکتر مصدق: طاغی بوده.

سرتیپ آزموده: طاغی بوده و در کیفر خواست تشریح شده که این دو نفر برای برهم زدن اساس سلطنت مرتکب اعمالی شده اند.

دکتر مصدق: توضیح می دهم.

سرتیپ آزموده: در اینکه ستاد ارتش عین دستور را صادر نموده تردید نیست، دستور به امضای رئیس ستاد ارتش است. حال که در محضر دادگاه منم ردیف یک این بیان منم ردیف دو را تأیید می کند، دادستان ارتش از هر دو منم تشکر می نماید که با نهایت صراحت ادعای دادستان را تأیید کرده اند...

دکتر مصدق: صحیح است.

سرتیپ آزموده: ... و این مطلب موفقیتی برای اینجانب بود و به طوری که روز اول گفتم، به طوری ادعای نامه را اقرار خواهم کرد...

دکتر مصدق: هوم!

سرتیپ آزموده: ... که حتی دکتر مصدق هم...

دکتر مصدق: اقرار کند.

سرتیپ آزموده: ... اقرار کند.

دکتر مصدق: کرد.

سرتیپ آزموده: اقرار کرد.

حال که منم ردیف یک ادعای اینجانب را تأیید نمود و اکنون که باید به یقین بیان ادعا بردارد، ذهن دادگاه محترم روشن می نماید که هنگام تحقیقات مأمورین تحقیق سعی دارند از گفتارها و روایات متهمین حداکثر استفاده را ببرند. موفقی که منم ردیف دو اظهار داشته که دستور، دستور دکتر مصدق بود، به ایشان تذکر داده شد که محمولاً می گزارشی به نزد مقامی می برند و کسب دستور می نمایند، آن مقام دستوری می دهد. مقامی که گزارش را برده



فی المجلس عين دستور و از زیر گزارش می نویسد و تصریح می کند: «به فرموده فلان چنین دستور دادم». تیمساران محترم بخوبی مستحضرنند که این موضوع رویه ستاد است، یعنی همه ستادها و ادارات و دوائیر و واحدهای ارتش. تیمساران محترم بخوبی مستحضرنند که حتی گزارشهایی که به شرف عرض ملوکانه می رسد، هر گونه امر و مفروض نمایند کسی که گزارش را تقدیم نموده زیر گزارش تصریح می نماید که «به فلان نحو تحریر نمودم».

روی این رویه از منم ردیف دو سؤال کردم که «چگونه این گزارش می گویند منم ردیف یک دستور داد انری دو زیر آن نیست؟» رئیس وقت ستاد ارتش چنین توضیح داد: «تأسفانه طرز کار آقای دکتر مصدق این بود که هیچ وقت خودشان هر تصمیمی می گرفتند مدرکی نمی دادند».

دکتر مصدق: و در دادگاه صریحاً می گویم.  
سرتیب از موده: «تأسف دیگر بنده این است که چون از روز ۲۵ روی تصمیمی که برای برکنار کردن بنده گرفته بودند...

دکتر مصدق: همچو چیزی نیست.  
سرتیب از موده: «...مثل یک آدم اثومات دستورات را اجرا می کردم. با نهایت تأسف تصدیق می کنم که این طرز عمل بنده صحیح نبوده. ولی خدا را به شهادت می گیرم که نیت و افکارم برخلاف این طرز کارهای آقای دکتر مصدق آن هم در این روزهای بحرانی بود».

دکتر مصدق: آن هم از ضعفش است.  
سرتیب از موده: ملاحظه می کنید که منم ردیف یک هم اکنون به عرض رسانید که این گفتار منم ردیف دو دروغ است و از ضعف اوست. این هم تأیید آنچه که گفتم به نحوی در این دادگاه بیان ادعا خواهد شد که دکتر مصدق اقرار نماید....

دکتر مصدق: الحمدلله که کرد.  
سرتیب از موده: «والحمدلله که اقرار پشت اقرار به عمل می آید. به هر حال این گفتار از این لحاظ مورد بررسی قرار می گیرد. به عرض می رساند که نیت شخص را نمی توان ستجید. نیت چیز فایده سنجش و لمس و مشاهده و احساس نیست. مثلاً بنده الآن چه نیتی دارم، هیچ کس خبر ندارد. معرف نیت اشخاص اعمال، گفتار و کردارشان است. بارها توضیح دادم که منم ردیف حتی واژه ها را هم به جای خود استعمال نمی کنند.

دکتر مصدق: سواد ندارند.  
سرتیب از موده: اینکه منم ردیف دو خدا را به شهادت طلبیده و می گوید: «نیت و افکارم برخلاف این طرز فکر آقای دکتر مصدق در این روزهای بحرانی بوده» دادستان ارتش می گوید: «از نیت شما اگر عملی انجام نمی دادید هیچ کس و هیچ بشری واقف نبود جز خدای منعال. مثل اینکه هیچ بشری از نیت بشر دیگر تا وقتی که عملی انجام نداده اطلاع نخواهد داشت. اعم از اینکه نیت سوء باشد یا نیت پاک. آنچه نشان داده اید و آنچه عمل کرده اید، این است که تلگرافی مخابره کرده اید که چون تمام طبقات از حرکت شاه سزجر هستند، دستور بدهید که توده آنها مجسمه شاه را بردارند».

دادرسان معظم توجه بفرمایند موقعی که شاهنشاه در کشور تشریف نداشتند، رئیس ستاد ارتش امر بدهند: «مجسمه شاه را بردارید» هیچ معنایی ندارد جز اینکه دیگر پادشاهی در کار نیست. مترصد باشید اعلام ریاست جمهوری محمد مصدق خواهد شد. این تلگراف ریاست ستاد ارتش در روز ۲۶ مرداد به دستور او است. این موضوع

اتومات شدن رئیس وقت ستاد ارتش بسیار جالب توجه و بسیار تأسف آور است. من نمی دانم یک موجود زنده چگونه اتومات می شود. ولی می دانم که اگر رئیس وقت ستاد ارتش یا منم ردیف یک به هدف نهایی خود رسیده بودند، ملت ایران به آن مقصودی که سر نیب رباحی می گوید اتومات می شده، یعنی ملت ایران نه دیگر آزادی گفتار داشت، نه عقیده، نه مذهب، نه خانواده، هیچ و هیچ. ولی در روز ۲۶ مرداد منم ردیف دو با قدرت کامل در رأس ستاد ارتش نشسته بود. منم ردیف یک هم منت ماجرا جو را در خانه ۱۰۹ جمع کرده بود؛ و هر دو مقام با قدرت کامل طرح می ریختند تا ملت ایران را به درجه اتوماتی برسانند.

دکتر مصدق: نومات [= گوشه فرنگی] بفرماید.

سر تیب آزموده: اینکه منم ردیف دو می گوید از روز ۲۵ قصد داشتند او را از کار برکنار کنند، نه تنها کوچکترین اثری از این موضوع نیست و نه تنها منم ردیف یک این موضوع را در محضر دادگاه تکذیب کرده، به طریقی اینکه چنین فصدی بوده این فضا به کوچکترین تأثیری در ادعای دادستان ندارد. در کثیر خواست نوشته ام و توضیح دادم که حتی در روز ۲۸ مرداد منم ردیف دو را به زور از پشت میز ریاست ستاد ارتش بلند کردند. او فصد بلند شدن نداشت. این موضوع را هم خود تأیید نموده و هم افسرانی که در آنجا بوده اند شهادت داده اند.

ساعت ۱۰/۴۰ از طرف رئیس دادگاه یک ربع تنفس اعلام شد.

\*\*\*

پس از تشکیل مجدد جلسه دادستان ارتش به اظهارات خود چنین ادامه داد:

به عرض می رسد: هنگام تنفس ملاحظه شد که گفتار آقای دکتر مصدق در اول این جلسه روحیه مأمورین محافظ او را ضعیف نموده و به عبارت صریحتر آنها را بسیار ناامید کرده. می گویند: «از صبح تا صبح دیگر زحمت می کشیم که این آقا تا اینجا که مقدور است در آسایش بسر برد.»

بنده از لحاظ دادستانی موظفم به عرض دادگاه محترم برسانم و شاید در جلساتی نیز اشاره به این موضوع کردم: آقای دکتر مصدق زندانی نیستند. بازداشت به معنی بازداشت هم نیستند. آقای دکتر مصدق انصاف ندارند. این آقا مخلوق بخوبی می دانند و وکیل تسخیری مدافعشان نیز بخوبی گواهند که چگونه بسر می برند. واقعاً جای تأسف است که این آقا دست به هر گفتاری می زنند. بنده متأسفم که بگویم عقیده شخصی خودم این است که این آقا باید مانند همه بازداشت شدگان طبق مقررات بسر برند. این وظیفه را انجام خواهم داد. زیرا امروز تردید ندارد که این آقا حتی از لطف و مرحمت مقامات عالیله دایره به اینکه تا اینجا که مقدور است از این آقا پذیرایی شود، سوء استفاده می کنند. حتی فرسودند که برای افسران زحمتکش و مأمورین وظیفه شناس جای یا برای جنایت درست کنند.

بنده روزی اینجا صریحاً عرض کردم و خود را مثال زدم که هیچ مانعی ندارد که اینجناب در همین لحظه سگه کنم. دبروز اینجناب در اینجا انجام وظیفه می کردم. موقع تنفس آنچه خود می دانم این بود که برای چند لحظه اساساً از دنیا رفته بودم. آیا مانعی داشت که اینجناب برای همیشه از دنیا بروم؟ البته هیچ مانعی نداشت. مرگ از مرگان چشم به هر فردی نزدیکتر است.

این دکتر مصدق است که چون ایمان ندارد، این حرفها را می زند. به هر جهت از خود آقای دکتر مصدق و از وکیل مدافعش تقاضا می کنم و مُصرٌ در این تقاضا هستم که اینجناب را در خارج از دادگاه روشن فرمایند....  
دکتر مصدق: همین جا می گویم.